

digikalaMAG

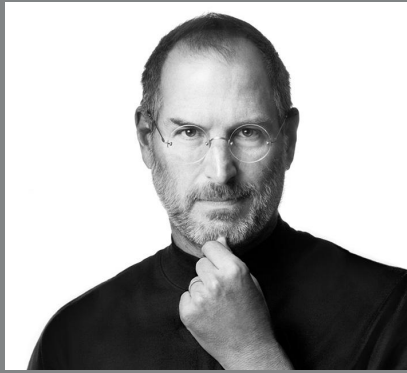
digikala.com / mag

مجموعه مقاله‌های زندگی‌نامه بزرگان - شهریور ۹۶



به مناسبت تولد دوسالگی دیجی‌کالا

HAPPY
Birthday



زندگی نامه بزرگان

دنیای علم و فناوری

digikala MAG

digikala.com/mag

نویسنده: علیرضا برادران

استفاده از مطالب این مجموعه فقط برای مقاصد غیر تجاری و با ذکر منبع بلامانع است.



علیرضا برادران

همکار تحریریه
دیجی کالا مگ

بزرگی را گفتند از نصیحت چه سود که چون شنویم، چندی عمل کنیم و به زودی فراموش! گفت: نصیحت چونان نظافت است که چون یک بار کردی بی نیاز از بعدی و بعدی نباشی.

بیش از یک سال و نیم پیش، ایده‌ای ساده در تحریریه‌ی دیجی کالا مگ مطرح شد که در آن زمان فکر نمی کردیم تا اینجا ادامه پیدا کند و به یکی از اجزای مهم مجله تبدیل شود. مرور زندگی بزرگان عالم، آن قدر جاذبه داشت و ناخواسته ما را چنان با خود کشاند که بی اغراق خودمان هم متوجه گذر زمان نشدیم. وقتی از روزگار شکوفایی رایانه‌های شخصی و رقابت بزرگانی چون «بیل گیتس» و «استیو جابز» نوشتیم تا وقتی که داستان پسر کاکل به سر ایرانی ناسا را تعریف کردیم همیشه یک هدف در ذهن مان بود و آن این که از لابه‌لای فراز و فرودها و جنجال‌های زندگی این افراد موفق نکاتی را بیرون بکشیم که راه‌گشای نسل جوان کشور باشد. بی شک دغدغه‌ی بسیاری از جوان ترها، تازه کارها و کارآفرینانی که شرکت‌های نوپای خود را راه انداخته‌اند آ پنده‌ی مبهم و پرتلاطم پیش رویشان است؛ این که آیا موفق خواهند شد یا نه. با این حال ما کوشیدیم تا حد ممکن بی طرفانه روایتگر زندگی آن‌ها باشیم تا هر کس از ظن خود، ایشان را قضاوت کند و پند مد نظر خود را بگیرد. تداوم این روایت‌های آموزنده همچنان که از کلام بزرگی گفتیم مانند نظافت جسم است و باید مدام خود را در معرض شان قرار داد تا اثر گرفت.

به مناسبت دو سالگی دیجی کالا مگ تصمیم گرفتیم تا نقبی به گذشته بزنیم و گلچینی از آن چه تا کنون در این بخش تحت عنوان «زندگی نامه‌ی بزرگان» گردآورده شده را در قالبی دیگر منتشر کنیم تا هم این تکراری خوشایند را رقم زده باشیم و هم شاید از بازخوانی آن‌ها نکته‌های جدیدی دستگیر ما و خوانندگان عزیزمان شود.

رامین جوادی RAMIN DJAWADI

آهنگ‌ساز ایرانی فرار از زندان و بازی تاج و تخت



رامین جوادی آهنگ‌ساز ایرانی فرار از زندان و بازی تاج و تخت ramin djawadi

کرد ولی بعد از این که تصمیمش برای تحصیل در زمینه‌ی موسیقی فیلم و اجرای گیتار قطعی شد در ۱۹۹۴ به آموزش‌شده‌ی موسیقی برکلی در آمریکا رفت. درباره‌ی علت جلب نظرش به موسیقی فیلم می‌گوید: «فیلمی که مرا متحول کرد، وسترن «هفت دلاور» (The Magnificent Seven) بود. من در بچگی طرفدار سرسخت فیلم‌های وسترن بودم و این فیلم همراه با فیلم «جنگ ستارگان» که موسیقی متن‌اش را «جان ویلیامز» کار کرده بود، عاملی شدند که من متوجه شوم موسیقی تا چه اندازه از نظر دراماتیک می‌تواند به کمک یک فیلم بیاید. در نوجوانی به‌طور فشرده کار موسیقی کردم تا بتوانم اول در یک گروه موسیقی و سپس در عرصه‌ی موسیقی فیلم کار کنم. بعد از پایان دبیرستان به آمریکا رفتم و در کالج موسیقی برکلی در بوستون شروع به درس خواندن کردم.» آموزش‌شده برکلی از معتبرترین موسسه‌های مستقل در زمینه‌ی موسیقی معاصر است؛ این آموزش‌شده را قبله‌ی مطالعات موسیقی جاز و موسیقی مدرن آمریکا می‌دانند. جوادی در ۱۹۹۸ با بالاترین درجه و دریافت تقدیرنامه از آموزش‌شده‌ی برکلی فارغ‌التحصیل شد.

بعد از پایان تحصیلات، مدتی برای گروه موسیقی My Favorite Relative آهنگ می‌ساخت و می‌نواخت. اولین کار جوادی ساخت موسیقی یک بازی تیراندازی اول شخص و عجیب و غریب به نام System shock2 بود که آن را با همکاری «جاش رندال» و «اریک بروسوس» انجام داد؛ اما حرفه‌ی آهنگ‌سازی و تنظیم او از جای دیگری شروع شد. فعالیت‌ها و رتبه‌ی بالای دانشگاهی جوادی نظر

اگر مجموعه‌های «فرار از زندان»، «بازی تاج و تخت» یا «وستورلد» را تماشا کرده باشید حتما آهنگ‌های مسحورکننده‌ی آن‌ها نظر تان را جلب کرده است؛ در ادامه‌ی این مطلب با زندگی‌نامه‌ی «رامین جوادی» آهنگ‌ساز ایرانی تبار آشنا خواهید شد.

رامین جوادی در ۱۹ ژوئیه‌ی ۱۹۷۴ در دویسبرگ آلمان به دنیا آمد. مادرش آلمانی است و پدر ایرانی‌اش هم از کشور مهاجرت کرده و شهروند آلمان شده. رامین تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در آلمان گذراند. علاقه‌اش به موسیقی خیلی زود به معلوم شد؛ در مصاحبه با «دویچه‌وله» در این باره می‌گوید: «خیلی زود به علاقه‌ام پی برده شد. اوایل فکر می‌کردم که دکتر بشوم. اما طولی نکشید که تصمیم گرفتم در حوزه‌ی موسیقی فعالیت کنم. من از چهار سالگی شروع به یادگیری موسیقی کردم. مادرم تعریف می‌کند که یک بار به سمت پیانو رفتم و همین‌طور از حافظه یک ملودی را نواختم. در آن لحظه پدر و مادرم یک آن به همدیگر نگاه کردند و به این نتیجه رسیدند که شاید خوب باشد من موسیقی یاد بگیرم. من با نواختن ارگ شروع کردم و تا سن ۱۱ سالگی هم ادامه دادم. از ۱۱ تا ۱۳ سالگی اصلاً کار موسیقی نکردم. ۱۳ ساله که بودم گیتار به دست گرفتم و بعد از حدود یک سال و نیم به‌طور فشرده کار تمرین را شروع کردم. توی یک گروه راک شروع به گیتار زدن کردم و آنجا بود که فهمیدم آهنگی که خودم می‌نویسم، همیشه تنها برای صدای سازها تنظیم شده است.» او کار موسیقی خود را با نواختن گیتار و پیانو در چند گروه آلمانی آغاز



بازی System shock2 آهنگ ساخت؛ اما تا تجربه‌ی بعدی‌اش در این حوزه یک دهه فاصله افتاد. جوادی در ۲۰۱۰ آهنگ‌سازی بازی «نشان افتخار (Medal of Honor)» را انجام داد. یک سال بعد بازی «دنده ۲: رها» را آهنگ‌سازی کرد. موسیقی بازی‌های «نشان افتخار: جنگ‌جو»، «چرخ‌دنده‌های جنگ ۴ (Gears of War4)» همگی از ساخته‌های او هستند.

رامین جوادی بعد از آهنگ‌سازی فیلم پرفروش «پسیفیک ریم» در ۲۰۱۳ و «ناگفته‌های دراکولا» در ۲۰۱۴، کار سینمایی دیگری نکرده بود تا این‌که امسال موسیقی متن دو فیلم «دیوار بزرگ چین» و «وار گرفت» را ساخت. اولی فیلمی حماسی-تاریخی و علمی تخیلی است و دومی هم که ساخته‌ی اخیر «دانکن جونز» است بر اساس بازی ویدیویی وارگرفت و داستان آن تولید شده.

”من عاشق کار با کارگردان‌های خوب هستم؛ خیلی دلم می‌خواهد یک روز بتوانم با «کلینت ایستوود (بازیگر سه‌گانه‌ی مشهور یک مشت دلار، به‌خاطر چند دلار بیش‌تر و خوب بد زشت) کار کنم. فیلم‌های او داستان‌های فوق‌العاده‌ای دارند، به‌خوبی هم کارگردانی شده‌اند. من همیشه از دیدن فیلم‌های او لذت می‌برم.“

جوادی امسال در جدیدترین فعالیتش، دوباره در همکاری با شبکه‌ی HBO آهنگ‌سازی مجموعه‌ی شاهکار «دنیای غرب» (WestWorld) را انجام داد و در خلاقیت‌های بصری و فیلم‌نامه‌ای این مجموعه را به‌بهترین شکل تکمیل کرد.

او در گفت‌وگویی درباره‌ی ویژگی موسیقی این سریال وسترن-علمی-تخیلی صحبت کرده و به استفاده از آهنگ‌های مشهور سبک راک در موسیقی «دنیای غرب» اشاره کرده است.

of the Titans) ساخته‌ی «لوپس لتریر»، «داستان‌های یک لاک‌پشت: ماجراهای سامی» (A Turtle’s Tale: Sammy’s Adventures) و «شب ترس» (Fright Night) همگی از کارهای او تا ۲۰۱۱ میلادی هستند. سال ۲۰۱۱ نقطه‌ی عطفی در زندگی کاری رامین جوادی به‌حساب می‌آید؛ او در این سال آهنگ‌سازی مجموعه‌های تلویزیونی «سلطان‌های فرار» (Breakout Kings)، «مظنون» (Person of Interest) و مهم‌تر از همه، «بازی تاج‌وتخت» (Game of Thrones)، مجموعه‌ی مشهور و پرخرج شبکه‌ی HBO را به‌دست گرفت. او موسیقی بازی ویدیویی این مجموعه را هم خودش انجام داد.

جوادی در پاسخ به سوالی درباره‌ی چگونگی طرح‌ریزی موسیقی برای این سریال چندوجهی به دویچه‌وله گفت: «این درست همان پرسش اصلی‌ای بود که تهیه‌کنندگان همان ابتدای کار از من پرسیدند. از آنجا که اتفاق‌های زیادی در این سریال رخ می‌دهد و شخصیت‌های زیادی هم وجود دارند، خیلی کار سختی می‌شد اگر ما برای هر کدام از آن‌ها یک تم موسیقی مشخص می‌کردیم. برای همین هم تصمیم گرفتیم که برای هر اتفاق مجزا و هر خانواده که در سریال مطرح می‌شوند، تم‌های موسیقی بنویسیم و تنظیم کنیم. وقتی یکی از شخصیت‌ها از یک خانواده کنار گذاشته می‌شود، در برخی موارد ما یک تم مشخص برای این شخصیت تنظیم کردیم و اجازه دادیم که رویداد اتفاق افتاده در سریال الهام‌بخش کارمان باشد. برای مثال شخصیت «تیان گریجوی» در فصل اول او هنوز صاحب یک تم موسیقی شخصی نیست، اما در فصل دوم وقتی که او شروع می‌کند راه خودش را برود و تبدیل به شخصیت مهمی می‌شود، ما یک تم موسیقی به او اختصاص دادیم. بر اساس همین اصل، ما موسیقی سریال را پیش بردیم.» جوادی درباره‌ی این که آیا تاثیر ریشه‌های ایرانی‌اش در انتخاب موسیقی‌های این سریال که گاهی در آن نواهای قومی هم شنیده می‌شود می‌گوید: «قطعا چنین تاثیری وجود داشته. من معتقدم که اصلا همین مورد بود که به نظر تهیه‌کنندگان سریال جذاب می‌آمد. فکر می‌کنم آن‌ها می‌خواستند یک موسیقی «جهانی» برای این سریال داشته باشند. از آنجایی که مادر یک دنیای تخیلی به سر می‌بریم و شخصیت‌هایی مثل «دنریس تارگریان» و قبیله «دوتاراکي» ریشه‌های قومی دارند، راه استفاده برای سازهای قومی مثل تایکو (یک نوع طبل ژاپنی) یا دودوک (بالایان) باز بود. تهیه‌کنندگان این ایده را دوست داشتند. من شخصا به جمع‌آوری سازهای قومی علاقه دارم. به عنوان یک گیتاریست □ تازمانی که سیم‌ها روی ساز باشند □ می‌توانم معمولا به یک شکلی ساز را بنوازم. برای همین هم خیلی اهل نوآوری هستم.» جالب است بدانید جوادی خود از مسیر فصل‌های بعد این سریال اطلاعی ندارد و بعد از تکمیل هر فصل موسیقی آن را می‌سازد: «من بعد از تماشای هر فصل سریال «بازی تاج‌وتخت» با خودم می‌گویم: عجب فصلی بود! آن‌ها چطور می‌خواهند داستان را ادامه بدهند و بهتر کنند؟! وقتی که فصل جدید سریال به‌دستم می‌رسد می‌بینم آن‌ها واقعا موفق شده‌اند از فصل قبل هم بهتر عمل کنند.»

رامین جوادی به جز دنیای فیلم و سریال در عالم بازی‌های رایانه‌ای هم شناخته شده است؛ همان‌طور که پیش‌تر گفتیم اولین بار در ۱۹۹۹ برای

اما شاید اولین باری که چشم‌ها را متوجه نام رامین جوادی کرد آهنگ‌سازی مجموعه‌ی محبوب «فرار از زندان» (Prison Break) بود. قرارداد این کار در ۲۰۰۵ بسته شد و چنان مورد توجه قرار گرفت که در همان سال اول در جشنواره‌ی موسیقی «امی» ۲۰۰۶ نامزد دریافت جایزه «بهترین موسیقی اصلی فیلم» شد. در همان زمان آهنگ فیلم «از غبار بپرس» (Ask the Dust) را هم ساخت؛ بعد با «بروس آوانس» در فیلم «آقای بروکس» همکاری کرد تا به قول خودش در همه‌ی سبک‌ها آهنگ ساخته باشد. برای این فیلم در جشنواره‌ی جهانی موسیقی فیلم نامزد بخش «کشف سال» شد. او درباره‌ی روند ساختن موسیقی برای یک فیلم، این‌طور به هفته‌نامه‌ی همشهری جوان توضیح می‌دهد: «بعضی وقت‌ها فقط متن را می‌خوانم و صرفا بر اساس داستان شروع می‌کنم به نوشتن قطعه‌های موسیقی. اما بیشتر اوقات فیلم را می‌بینم و بر اساس خوراک‌های تصویری‌ای که به من می‌دهد آهنگ می‌نویسم؛ بعد با تهیه‌کنندگان و کارگردان فیلم درباره تک‌تک سکانس‌های فیلم بحث می‌کنیم. در حین کار، هر قطعه موسیقی‌ای که نوشته می‌شود را در اختیار عوامل می‌گذاریم و درباره‌ی آن گفت‌وگو



می‌کنیم تا در نهایت به یک نتیجه‌ی به‌درخور و شنیدنی برسیم.»

در سال ۲۰۰۸ آهنگ‌سازی فیلم «فریب» (Deception) ساخته‌ی «مارسل لنگنر» را بر عهده گرفت، تا این‌که در همان سال با دومین شاهکارش دوباره سروصدا به پا کرد: فیلم «مرد آهنی» از ساخته‌های استودیو «مارول». رامین برای ساخت موسیقی متن این فیلم سنگ تمام گذاشت، چراکه فارغ از موضوع کاری او از نوجوانی عاشق این ابرقهرمان بود و کتاب‌های مصور آن را از دهه‌ی ۷۰ میلادی دنبال می‌کرد. جوادی برای فیلم بیشترین استفاده را از گیتار، ساز مورد علاقه‌اش، برد. موسیقی متن فیلم‌های «مدال افتخار» (۲۰۰۹) «Medal of Honor» ساخته‌ی «کالین پتر نترس»، «برخورد تایتان‌ها» (۲۰۱۰) Clash)

آهنگ‌ساز برجسته‌ی هم‌وطنش، «هانس زیمر» (Hans Zimmer) را جلب کرد. زیمر شاهکارهایی چون موسیقی فیلم‌های «گلادیاتور» و «شیرشاه» را در کارنامه‌ی خود دارد. او جوادی را در شرکت خود به نام Remote Control Productions به کار گرفت؛ این شرکت که پیش‌تر با نام Media Ventures فعالیت می‌کرد در زمینه‌ی ساخت موسیقی فیلم تخصص دارد. جوادی در این شرکت به دست‌یاری یک آهنگ‌ساز مشهور آلمانی دیگر به نام «کلاوس بدلت» گماشته شد. بدلت را بیش‌تر به واسطه‌ی مشارکت در ساخت موسیقی فیلم‌های «گلادیاتور» و «ماموریت ناممکن ۲» می‌شناسند. در سال ۲۰۰۳ رامین جوادی با «بدلت» در ساخت موسیقی فیلم «دیوید هیکسون» به نام «طبل را بزن» همکاری کرد. به‌علاوه برای فیلم‌های «ماشین زمان»، «بیسبک»، «تازه‌کار» و «زدان دریایی کارائیب: نفرین مروارید سیاه» نیز آهنگ‌سازی کرد. او یک سال بعد، با خود «هانس زیمر» موسیقی فیلم کارگردان، «جاناتان فرکس» را ساخت؛ این فیلم علمی-تخیلی در ۲۰۰۴ اکران شد و «مرغ طوفان» نام داشت. همکاری جوادی و زیمر در فیلم‌های «یکی باید کوتاه بیاید» و «بتمن آغاز می‌کند» ادامه یافت.

از این فیلم به بعد بیش‌تر کارهای جوادی به‌صورت مستقل انجام شد. یکی از اولین ساخته‌های مستقل او موسیقی متن فیلمی مشهور «تیغه: سه‌گانگی» (۲۰۰۴) به کارگردانی «دیوید گویر» بود. همکاری جوادی و گویر ادامه پیدا کرد؛ آن‌دو در سال ۲۰۰۶ قرارداد موسیقی متن «مجموعه تیغه» را بستند و او بعدها ساخت موسیقی فیلم «نازاد» (۲۰۰۹) و مجموعه تلویزیونی «فلش‌فوروارد» را هم بر عهده گرفت. جوادی همیشه در مصاحبه‌هایش گفته که دوست دارد در سبک‌های مختلف کار کند، شاید برای همین در سال ۲۰۰۶ آهنگ‌سازی انیمیشن «فصل شکار» (۲۰۰۶) را قبول کرد؛ او بعدها برای انیمیشن‌های «مرا به ماه بپران» (۲۰۰۸)، «فصل شکار ۲» (۲۰۰۸) هم آهنگ ساخت.

در هر قسمت سریال اجرای پیانوی یکی از آهنگ‌های مشهور گروه‌های راک در سریال «وست‌ورلد» شنیده می‌شود و تماشاگران سعی می‌کنند منبع الهام را بیابند.

جوادی درباره‌ی این که چرا این آهنگ‌های راک را برای این سریال مناسب دانسته می‌گوید: «فکر می‌کنم کاملا مناسب و منطبق هستند. مثل آهنگ «درختان پلاستیکی قلابی» (از گروه «ریدیوهد» Radiohead). اگر فقط عنوانش را در نظر بگیرد و با «دنیای غرب» مقایسه کنید؛ چه چیزی واقعی است؟ چه چیزی غیر واقعی است؟ می‌توان به شیوه‌های متنوع تفسیرش کرد.»

هم‌چنین در طول سریال کاور آهنگ‌هایی مثل «بدون غافلگیری» از گروه ریدیوهد، «حفره‌ی سیاه خورشید» از گروه ساندگاردن، «سیاه رنگش کن» از رولینگ استونز و «جنگل» از گروه کیور شنیده می‌شود.

جوادی درباره‌ی دنیای خلق شده در سریال جاناتان نولان گفته است: «چیزی که باعث می‌شود دوستش داشته باشم این است که همه‌چیز یک‌باره ظاهر می‌شود و انتظارش را نداریم. صحنه‌ها و شیوه لباس پوشیدن مردم را می‌بینیم ولی باز به این فکر می‌کنیم که آن‌ها ربات هستند و کلاً برای سرگرمی مدرن ساخته شده‌اند، به این فکر می‌کنیم که افراد مسلط، همه‌چیز را دقیق ساخته‌اند، حتی هر آنچه با آن پیانوی توی کافه اجرا می‌شود. آهنگ‌ها از همان زمان می‌آیند و وقتی آهنگ‌ها مال آن زمان نیست، این مساله یادآور می‌شود که «صبر کنید ببینم. یک چیز درست نیست. این واقعی نیست.» این ابزار قدرتمندی است که فقط موسیقی می‌تواند از پشش بر بیاید.»

رامین در ادامه توضیح می‌دهد که آن پیانوی در حال نواخته شدن، نقش مهمی در سریال و کار او بازی کرده است: «جونا (جاناتان نولان) به من عکس‌هایی نشان داد که آن‌ها برنامه ریخته بودند تا در تیزتراژ آن ربات کامل نشده حاضر باشد و پیانو را بنوازد. من فهمیدم کل قطعات باید حول محور آن باشد. این عکس‌ها خودبه‌خود همه‌چیز را برایم متفاوت کرد، و گر نه کار می‌توانست در یک مسیر کاملاً متفاوت برای ساخت موسیقی پیش برود.»

جوادی با اشاره به این نکته که پیانو را به عنوان یک شیوه‌ی مینیمال برگزیده، یادآوری می‌کند که پیانو در سریال مدام تکرار می‌کند که این تم اصلی موسیقی پارک است. او هم‌چنین می‌گوید که با استفاده از آهنگ‌های مدرن امیدوار بوده که تماشاگران به یاد شخصیت‌های دیگر در آن جهان بیفتند: «مثلاً با «سیاه رنگش کن» فکر می‌کنید: «اوه، این وقتی بود که هکتور وارد شهر شد و آن تیراندازی بزرگ اتفاق افتاد.» آهنگ فقط شما را یاد آن واقعه می‌اندازد. همه‌چیز در آن صحنه‌های بزرگ، برنامه‌ریزی شده که شامل موسیقی هم می‌شود. این یک رویداد طراحی شده است.»

رامین جوادی پارسی نمی‌داند و به همین خاطر ارتباط خاصی با محافل ایرانی ندارد؛ او در مصاحبه با هفته‌نامه‌ی همشهری جوان گفت: «من چون پارسی بلد نیستم خیلی با فیلم‌های ایرانی آشنایی ندارم. بنابراین موسیقی فیلم‌های ایرانی را هم خیلی کم شنیده‌ام. به‌علاوه آن‌طور که باید و شاید موسیقی ایرانی گوش نمی‌کنم. وقتی به خانه فامیل‌های ایرانی‌مان می‌رویم حسابی موسیقی ایرانی گوش می‌دهیم. ویولون ایرانی را خیلی دوست دارم. در این سبک از نوازندگی ویولون، احساس‌های انسانی خیلی نمود پیدا می‌کنند.»

جوادی در پاسخ به این سوال که ساختن موسیقی فیلم با استفاده از دستگاه‌ها و ملودی‌های ایرانی چطور است گفت: «تکنه‌ی چالش برانگیز و هیجانی ساختن موسیقی فیلم، این است که تهیه‌کننده‌ها از تو می‌خواهند در سبک‌ها و نحله‌های مختلف موسیقی بسازی. من همیشه دوست دارم در فرهنگ‌ها و ملیت‌های گوناگون همه دنیا دنبال تونالیت‌های جور واجور بگردم.» رامین جوادی کار برای هالیوود را طاقت‌فرسا توصیف می‌کند: «صنعت هالیوود یعنی کار طاقت‌فرسا. ببین، شاید یک‌دفعه یک دری کاملاً شانس به روی تو باز شود، اما برای عبور از آن در، فقط کار زیاد است که می‌تواند به تو کمک کند. من عاشق این کار هستم؛ عاشق کار با کارگردان‌های خوب هستم؛ خیلی دلم می‌خواهد یک روز بتوانم با «کلینت ایستوود (باز یگر سه‌گانه‌ی مشهور یک مشت دلار، به‌خاطر چند دلار بیش‌تر و خوب بد زشت) کار کنم. فیلم‌های او داستان‌های فوق‌العاده‌ای دارند، به‌خوبی هم کارگردانی شده‌اند. من همیشه از دیدن فیلم‌های او لذت می‌برم.»

رامین جوادی درباره‌ی این که چقدر به جشنواره‌هایی مثل «گرمی» و «امی» اهمیت می‌دهد و از بین کارهایش کدام را بیشتر دوست دارد گفت: «نامزد شدن در این جایزه‌های معتبر واقعا غرور آفرین است. بعد از سال‌ها کار بی‌وقفه حس خوبی به آدم دست می‌دهد؛ اما مطمئن نیستم که این نامزد شدن‌ها دقیقاً چه کمکی به پرکار شدن من در صنعت موسیقی فیلم می‌کند. فقط امیدوارم توجه فیلم‌سازان را به من جلب کند. از میان کارهایم «طلبل را بز» بیشتر مورد علاقه‌ام هست شاید چون اولین فیلمی بود که برایش موسیقی ساختم. از طرفی من چون از بچگی عاشق کتاب‌های کمیک استریپ بودم، خیلی خوش به‌حالم شد که روی موسیقی فیلم‌های «مرد آهنی» و «بتمن آغاز می‌کند» کار کردم»



فروشندگان مواجه شد که پیر مجبور شد برای حراجی اش یک وبگاه مستقل درست کند؛ همان موقع بود که اسم حراجی را به eBay تغییر داد. با دریافت هزینه بین ۲۵ سنت تا ۲ دلار برای قرار دادن هر آگهی حراج و درصد جزئی از هر فروش، توانست به راحتی به درآمد خوبی از محلی که برای اجماع خریداران و فروشندگان درست کرده بود برسد.

پیر می گوید: «هیچ وقت فکر نمی کردم شرکتی راه بیندازم و روزی به موفقیت برسد. تنها انگیزه ام این بود که روی فناوری های هیجان انگیز کار کنم؛ به علاوه اصلا این طور نبود که برنامه ریزی کرده باشم تا eBay را به یک تجارت بزرگ تبدیل کنم؛ وقتی این اتفاق خودش افتاد من فقط از آن به درستی استفاده کردم.»

امیدیار آن موقع در General Magic، یک شرکت تلفن اینترنتی زیرمجموعه ای ایل کار می کرد. کم کم شرکت خودش را با همان نام eBay ثبت کرد و وقتی تعداد حراجی ها زیاد شد General Magic را ترک کرد تا تمام وقت روی شرکت خودش متمرکز شود. در ماه مه ۱۹۹۸ امیدیار به عنوان رئیس هیات مدیره ی eBay، «مگ ویتمن» (Meg Whitman) را برای مدیریت عامل شرکت انتخاب کرد. ای بی تحت هدایت ویتمن به سرعت رشد کرد و به خدمات خود را به کشورهای مختلفی چون استرالیا، کانادا، آلمان، ژاپن و بریتانیا گسترش داد و حتی برای توسعه ی بیشتر چند شرکت را به تملک خود در آورد. شرکتش تا آخر ۱۹۹۸ بیش از ۲۰۱ میلیون عضو داشت و از طریق آن ها ۷۵۰ میلیون دلار درآمد کسب می کرد. این اعداد آن قدر وسوسه کننده بود که آمازون، غول تجارت الکترونیک هم به فکر تاسیس یک حراجی بیفتد. آمازون در ۱۹۹۹ حراجی اش را راه انداخت؛ کمی بعد وبگاه های کوچک دیگری هم برای این کار تاسیس شدند و حسایی کسب و کار را آشفته کردند. ایده ی حراجی آنلاین آن قدر گرفته

■ دوران کارمندی و محک کار آفرینی

در دوره ی لیسانس در یکی از شرکت های زیرمجموعه ی ایل به نام «کلریس» (Claris) مشغول شد و در آن جا برای کمک به برنامه نویسان مکینتاش ایل یک برنامه ی مدیریت حافظه نوشت. آن برنامه را به صورت آنلاین منتشر کرد و از کاربران خواست هر چقدر که می توانند بابت نرم افزار بپردازند؛ ولی محدود وجوه دریافتی به زحمت حتی هزینه ی اجاره ی صندوق پستی اش را تامین کرد. پیر به همراه سه تن از دوستانش در ۱۹۹۱ یک شرکت نرم افزاری به نام Ink Development Corp در زمینه ی Pen-Computing (رابط کاربری رایانه با استفاده از قلم استایلو) تاسیس کرد. از دل آن، یک وبگاه تجارت الکترونیک به نام eShop بیرون آمد که بعدا خود شرکت هم به همین نام تغییر داده شد. Pen-Computing در آن زمان یک فناوری جالب توجه بود ولی این وبگاه eShop آن ها بود که توجه شرکت مایکروسافت را به خود جلب کرد. مایکروسافت نهایتا این شرکت را در ۱۹۹۶ از امیدیار و شرکایش خرید.

■ راه اندازی eBay و شروع کار آفرینی

داستان شکل گیری وبگاه eBay بزرگ ترین حراجی آنلاین جهان به تابستان ۱۹۹۵ برمی گردد. پیر با «پالما وزلی» نامزد کرده بود؛ پالما کلکسیونر یک نوع بسته بندی آبنبات به نام Pez بود؛ او که می خواست مجموعه ی خود را تا حد ممکن کامل کند از پیر کمک خواست.

امیدیار هم مثل هر تازه نامزد دیگر خیلی دوست داشت او را هیجان زده کند و خودی نشان بدهد یک صفحه در وبگاه شخصی اش درست کرد و اسمش را Auction Web (حراجی وب) گذاشت تا مردم از طریق آن کلکسیون خود را برای حراج عرضه کنند.



اصلا این طور نبود که برنامه ریزی کرده باشم تا eBay را به یک تجارت بزرگ تبدیل کنم؛ وقتی این اتفاق خودش افتاد من فقط از آن به درستی استفاده کردم.



پیر امیدیار موسس eBay،

ثروتمندترین مرد ایرانی Pierre Omidyar

■ کودکی و تحصیل

«پیر (پی پر) مُراد امیدیار» در ۲۱ ژوئن ۱۹۶۷ در پاریس فرانسه متولد شد. پیش تر نامش پرویز بود که بعد از مهاجرت به آمریکا تغییرش داد. والدین ایرانی پیر برای تحصیل به فرانسه آمده بودند که آن جا با هم آشنا شده و ازدواج می کنند. مادرش «الیه میرجلالی امیدیار» یک زبان شناس مشهور و از استادان دانشگاه «سوربون» بود. پدرش جراح اورولوژی بود و با تلاش زیاد موفق شد در دانشگاه «جانز هاپکینز» ایالات متحده کار پیدا کند. به واسطه ی کار پدر در ایالات متحده، پیر در کودکی به همراه خانواده به این کشور (ایالت مریلند) مهاجرت می کند.

علاقه اش به رایانه در دبیرستان «سنت اندرو»ی مریلند و در کلاس نهم شروع شد. اولین برنامه ی رایانه ایش را در ۱۴ سالگی و در کتابخانه ی همین دبیرستان نوشت. سر کلاس های مدرسه حاضر نمی شد و برای کار با رایانه به آزمایشگاه می رفت؛ بارها هم به خاطر غیبت جریمه شد. مدیر مدرسه که علاقه ی پیر به رایانه و برنامه نویسی را دید به جای مقابله با آن تصمیم گرفت در این مسیر هدایتش کند. او از پیر خواست برای کتابخانه ی مدرسه برنامه ای بنویسد که خودش کارت های راهنمای کتاب ها را چاپ کند در عوض بابت کارش ساعتی ۶ دلار هم دست مزد بگیرد؛ هرچند مبلغ زیادی نمی شد ولی همین انگیزه ای شد برای تلاش هدفمند در این زمینه. امیدیار بعد از دیپلم، تحصیلات دانشگاهی را در «تافتس» (Tufts) ماساچوست گذراند و در رشته ی علوم رایانه لیسانس گرفت.

می خواست جلوی نامزدش خودی نشان داده و او را تحت تاثیر قرار دهد که از اقبال بلندش نتیجه ی این خودنمایی، شیوه ی حراج و خرید و فروش را در کل جهان دگرگون کرد. با زندگی نامه ی «پیر امیدیار» موسس وبگاه خرید و فروش «ای بی» (eBay) همراه دیجی کالا مگ باشید.





جلب توجه کرد که حتی برنامه‌ی «جهان آینده» بی‌بی‌سی هم آن را نشان داد. دایسون ایده‌ی استفاده از توپ را به قایق‌ها هم تعمیم داد تا کم‌کم به ایده یک قایق رسید که هم در آب حرکت می‌کرد و هم در خشکی.

■ اختراع بزرگ دایسون: جاروبرقی بدون کیسه

در اواخر دهه ۷۰ میلادی ایده‌ی استفاده از جداکننده‌ی سیکلونی برای ساخت جاروبرقی به ذهن دایسون رسید. او می‌خواست این جاروبرقی علاوه بر این که بدون کیسه باشد، موقع مکش هر آشغالی را به داخل خود ببرد و در میانه راه برنگرداند. دایسون خود در منزل یک جاروبرقی ساخت شرکت هوور داشت که اصلاً از عملکرد آن راضی نبود: «کیسه‌ی دستگاه کمی که پر می‌شد به شدت بر مکش دستگاه تاثیر می‌گذاشت؛ بماند که سروکله زدن با یک کیسه پر از غبار و کثافت به خودی خود اعصاب‌خوردکن بود.» ایده‌ی استفاده از سیکلون را از مشاهده یک کارگاه نجاری به دست آورد؛ در این کارگاه‌ها از جداکننده‌ی سیکلونی در بالای سوله استفاده می‌شود.

تلاش او برای ساخت جاروبرقی مد نظرش بارها شکست خورد؛ در واقع طی ۵ سال، ۵۱۲۷ نمونه اولیه ساخت که هیچ کدام موفق نبود. طی این مدت همسرش که معلم هنر بود هزینه‌های زندگی را تأمین می‌کرد. بالاخره بعد از ۵ سال و تحمل مشقت فراوان جاروبرقی خود

نام او با مهندسی طراحی و طراحی صنعتی عجین شده؛ با نوآوری‌هایش به یکی از ثروتمندترین مردان عالم بدل شد و طبق گفته خودش تا آخر عمر به ابداع و اختراع ادامه خواهد داد. با زندگی‌نامه جیمز دایسون، موسس شرکت دایسون همراه دیجی کالا مگ باشید.

جیمز دایسون دوم می‌۱۹۴۷ در شهر کرومر انگلستان به دنیا آمد. جیمز از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۵ در مدرسه‌ای به نام گرشام تحصیل کرد. در این مدت پدرش را بر اثر سرطان از دست داد. دایسون در تمام دوران تحصیل خود تمرین دو استقامت می‌کرد؛ او در این باره می‌گوید: «دنده‌ی خیلی خوبی بودم، نه به خاطر این که از نظر جسمی قوی باشم، بلکه چون اراده بیشتری داشتم. من عزم و اراده را از دو یاد گرفتم.» بعد از دیپلم، یک سال (۱۹۶۵ تا ۱۹۶۶ در مدرسه هنر «بیم شاو» گذراند و بعد (۱۹۶۶ تا ۱۹۷۰) در آموزشکده هنر سلطنتی، اثاث و طراحی داخلی خواند. با اتمام تحصیلاتش به سراغ دنیای مهندسی رفت.

■ اولین اختراعات

دایسون در سال ۱۹۷۰ در حالی که هنوز دانشجوی بود در ساخت یک کشتی باربری مشارکت کرد. اما اولین اختراع اصلی او نوعی فرغون بود که یک توپ به جای چرخش قرار داشت. این اختراع آن قدر



بود که بسیاری از ناظران این صنعت پیش‌بینی می‌کردند این شیوه حراجی در آینده مدل غالب کسب‌وکار الکترونیک می‌شود. امیدوار در ژانویه‌ی ۲۰۰۰ میلادی برای اولین بار به عضویت هیات مدیره‌ی یک شرکت دیگر در آمد. به او سمتی در شرکت ePeople پیشنهاد شد که یک فروشگاه آنلاین برای عرضه‌ی پشتیبانی فنی بود.

■ علایق دیگر

پیر با درآمدی که به دست آورده بود کم‌کم به فکر امور خیریه افتاد تا این که موسسه‌ی Omidyar Network را برای این منظور تأسیس کرد. در کنار هدایت کسب‌وکار اصلی و موسسه‌ی خیریه‌اش او که همیشه به دنیای خبرنگاری علاقه‌مند تصمیم گرفت بخت خود را در این زمینه هم محک بزند. روزنامه‌نگاری پژوهشی را خیلی دوست داشت و می‌خواست محلی برای جمع کردن و هدایت این روزنامه‌نگاران درست کند.

به سراغ «گلن گرین‌والد»، گزارشگر سابق روزنامه‌ی گاردین رفت. گرین‌والد همان روزنامه‌نگاری است که اسناد محرمانه‌ی آژانس امنیت ملی آمریکا (NSA) را «ادوارد اسنودن» (Edward Snowden) در اختیار داشت منتشر می‌کرد. در اوایل ۲۰۱۴ به همراه دو تن دیگر از خبرنگاران این حوزه ویگاهی با نام The Intercept راه انداخت که پشتیبانی مالی آن را امیدوار انجام می‌داد. هدف این مجموعه به گفته‌ی او آرایه‌ی اخبار مستقل و آزاد است.

■ زندگی شخصی

پیر امیدوار که با «پالما وزلی» ازدواج کرده صاحب سه فرزند است. دارایی او طبق برآورد مجله‌ی فوربز تا سپتامبر ۲۰۱۶ بالغ بر ۸.۱ میلیارد دلار است و با این دارایی ثروتمندترین ایرانی به حساب می‌آید.



در آمد. عملکرد رانگ گاردن به این صورت بود که از زیر مسیر شیب دار شیشه‌ای حباب‌های هوا به درون آب پمپ می‌شد تا به نظر برسد آب رو به بالا در حرکت است.

شرکت در اکتبر ۲۰۰۶ محصول Airblade را عرضه کرد که یک دست‌خشک‌کن سریع با هوا بود. این دستگاه هوا را از باریکه‌ای با سرعت عبور می‌داد و مانند تی، آب دست را می‌زدود. با این روش علاوه بر سرعت بیشتر نسبت به دستگاه‌هایی که از هوای گرم استفاده می‌کنند انرژی کمتری هم هدر می‌دهد.

محصول دیگر دایسون یک پنکه بدون پره است که او نامش را Air Multiplier گذاشته. به جز پنکه خنک‌کننده، مدل‌های دیگری مثل گرم‌کن و رطوبت‌ساز آن هم تولید شد. دایسون در آوریل ۲۰۱۶ سشوار سوپرسونیکش را معرفی کرد؛ این سشوار که موتور آن کوچکتر از معمول و در دسته‌اش جا داده شده بود علاوه بر این که باعث می‌شود تعادل وسیله در دست بهتر شود اندازه کمتری دارد و بسیار کم‌صداتر است. شرکت دایسون امید زیادی به موفقیت این محصول دارد.

■ ماجرای جکوزی بی‌مجزر دایسون

به گزارش روزنامه دیلی میل، دایسون چهار سال پیش (۲۰۱۲) در ویلای شخصی‌اش یک استخر و جکوزی لوکس احداث می‌کند؛ از قرار معلوم در بریتانیا حتی برای چنین مواردی هم باید مجوز ساخت گرفته شود که دایسون این کار را نکرده بوده. حالا امسال (۲۰۱۶) بعد از چهار سال خبر این ساخت‌وساز غیر مجاز به شهرداری آن جا رسیده و این سازمان هم از او شکایت کرده است؛ گفته شده به جز پرداخت جریمه‌ی سنگین، ممکن او به زندان و کار خدماتی هم محکوم شود. رسانه‌های بریتانیا این موضوع را زیر نظر دارند تا ببینند آیا دادگاه با او طبق قانون برخورد می‌کند یا به خاطر شهرت و سمتش تنها به جریمه نقدی اکتفا می‌کند.

■ نظر دایسون درباره‌ی خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا (برگزیت)

او از موافقان کارزار ملی‌گرایان انگلیسی برای خروج بریتانیا از اتحادیه‌ی اروپا بود. بعد از موفقیت این کارزار در همه‌پرسی اخیر در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی تلگراف لندن، ضمن تایید این که خودش هم فکر رأی آوردن این طرح را نمی‌کرده گفت: «اگر دولت در دست من بود اول خیلی سریع از اتحادیه بیرون می‌آمدم و بعد سر فرصت و با دقت بالا وارد یک مذاکره‌ی همه‌جانبه با آن‌ها می‌شدم تا معامله‌ای به نفع کشور انجام شود.» او با اشاره به این که تا کنون تراز مبادلات بریتانیا با اتحادیه‌ی اروپا منفی بوده و آن‌ها تقریباً واردکننده‌ی صرف بوده‌اند بیان کرد: «این اتفاق خیلی خوبی برای کشور ما است. برگزیت کشور ما را دوباره آزاد کرد. اگر درست برنامه بریزیم نباید نگران عواقب آن باشیم؛ ما کشور بزرگ و پرتوانی داریم و الان بهترین فرصت برای بازسازی صنایع به وجود آمده.» این که در این مسئله تا چه حد می‌توان روی درستی صحبت‌های دایسون حساب کرد و آن را صائب و قرین واقعیت

به خاطر نقض پتنت خود شکایت کرد. رأی دادگاه عالی بریتانیا هم موافق نظر او بود و اعلام شد هوور قسمت‌های اصلی فن‌آوری مورد استفاده در جاروهای دایسون را کپی کرده. سرانجام شرکت هوور پذیرفت به خاطر زیان وارده ۴ میلیون پوند غرامت بپردازد.

در گزارش‌های مالی سال ۲۰۰۵ شرکت جاروبرقی دایسون حتی در ایالات متحده با اختلاف از رقبای پیش بود (البته از نظر سود و نه تعداد فروش). در همین سال دایسون واحد تولید فرغون خود را با شرکت دایسون ادغام کرد.

در سال ۲۰۱۴ جیمز دایسون شخصا به ژاپن رفت و ربات جاروبرقی این شرکت به نام «Eye 360» را معرفی کرد. این ربات با اسکن ۳۶۰ درجه‌ای از محیط اطرافش یک نقشه تهیه می‌کند و به محض مشاهده‌ی زباله آن را با فن‌آوری جداسازی سیکلونیک خود به داخل می‌کشد. Eye360 با سیستم عامل‌های اندروید و آی‌اواس کار می‌کند.

■ دیگر اختراعات

دایسون از سال ۲۰۰۰ شروع به گسترش تولیدات لوازم خانگی خود کرد؛ ماشین لباس‌شویی این شرکت ContraRotator دو دیگ داشت که مخالف هم می‌چرخیدند. این ماشین لباس‌شویی بر خلاف رنگ‌های مرسوم سفید و سیاه و نقره‌ای با رنگ‌های روشن و جذاب همیشگی محصولات دایسون روانه بازار شد. اما این محصول شرکت نتوانست موفق شود و بعد از مدتی توقف تولید خورد.

در سال ۲۰۰۲ به سراغ خطای دید به کار رفته در چاپ سنگی اثر یک هنرمند هلندی به نام M. C. Escher رفت تا آن را در عالم واقعی محقق کند. یکی از مهندسان شرکت به نام درک فیلیپس بعد از یک سال کار موفق شد این محصول را با نام Wrong Garden تولید کند. رانگ گاردن در واقع یک نوع فواره بود که آب از چهار مسیر شیب‌دار آن به سمت بالا حرکت می‌کرد و بعد به پایین می‌ریخت. این نوآوری در ۲۰۰۳ در نمایشگاه گل چلسی به نمایش



او در ۱۹۹۱ جایزه‌ی بین‌المللی iF را در ژاپن به خود اختصاص داد. این جایزه به مثابه جایزه‌ی اسکار در حوزه‌ی طراحی است. با همه این اوصاف هنوز مشکل اصلی بر جا بود؛ هیچ تولیدکننده‌ی بزرگی حاضر به خرید اختراع او نبود و چرخه‌ی فروش در اولین ایستگاه می‌لنگید. دایسون در نهایت تصمیم گرفت شرکت و کارخانه‌ی خودش را راه بیندازد و در ژوئن ۱۹۹۳ با ثبت شرکت مسئولیت محدود دایسون کار تولید را شروع کرد. کارخانه را در شهر مالمسبری در شهرستان ویلتشایر انگلستان تاسیس کرد؛ از همان ابتدا در کنار کارخانه یک مرکز پژوهشی هم احداث کرد تا از آینده ایده‌های نو و دست‌اول در شرکتش مطمئن شود.

اولین عرضه‌ی جاروبرقی دایسون در سرزمین مادری‌اش ۱۰ سال بعد از عرضه‌ی اولیه‌ی دستگاه در کشورهای دیگر رخ داد. در تبلیغات تلویزیونی در بریتانیا به جای اشاره‌ی مستقیم به بی‌کیسه بودن دستگاه، گفته می‌شد که این جاروبرقی بر خلاف محصولات دیگر شرکت‌ها نیازی به صرف هزینه برای خرید کیسه‌ی نو ندارد. در آن زمان بازار تولید و خرید و فروش کیسه‌های جاروبرقی یک بازار ۱۰۰ میلیون پوندی بود؛ دایسون با درسی که از گذشته گرفته بود این بار با شناخت روحیات مقتصد مابانه هم‌وطنانش به جای تاکید بر قدرت مکش و فن‌آوری پشت دستگاه یا حتی بی‌کیسه بودنش و نیز بدون اشاره به دشواری و آلودگی تعویض آن، با شعار «با کیسه‌ی جاروبرقی خداحافظی کنید» نوک پیکان حمله را به نقطه ضعف مردم نشانه رفت؛ هزینه خرید کیسه‌های نو. با این حربه جاروبرقی دایسون با سرعتی باور نکردنی در بریتانیا به فروش رفت و تمام رقابایی که یک روز از تولید محصول او طفره رفته بودند را پشت سر گذاشت و به یکی از محبوب‌ترین برندهای این کشور بدل شد.

در پی موفقیت او، سایر تولیدکنندگان هم شروع به ساخت جاروبرقی‌های سیکلونیک کردند. در ۱۹۹۹ دایسون از شرکت هوور



را در ۱۹۸۳ با نام «G-Force» روانه‌ی بازار کرد.

اما مشکلات تمامی نداشت؛ هیچ شرکت بازرگانی و هیچ کارخانه‌ای در بریتانیا حاضر به سرمایه‌گذاری روی جاروبرقی‌ای که «کیسه» نداشت نبود؛ همه این محصول را فاقد ارزش تجاری می‌دانستند. دایسون ناگزیر به چشم‌بادامی‌های سرزمین آفتاب متصل شد. شنیده بود که ژاپنی‌ها از هر چیز که بوی آینده بدهد استقبال می‌کنند، از بیش‌تر دیگر ملت‌ها حاضر به امتحان کردن چیزهای جدید هستند و نسبت به تغییر واکنش منفی کمتری نشان می‌دهند. همین‌طور هم بود و سر آخر G-Force برای اولین بار روانه بازار مصرفی ژاپن شد و استقبال فوق‌العاده‌ی مردم، بنگاه‌های اقتصادی پرطمطراق بریتانیایی را متعجب کرد. جاروبرقی دایسون ۲۰۰۰ پوند قیمت داشت با این حال خوب می‌فروخت. دایسون در ۱۹۸۶ حق امتیاز ایده‌اش (پتنت) را در آمریکا به ثبت رساند. اختراع



ملکه ریاضی ایران، برنده جایزه فیلدز

مریم میرزاخانی MARYAM MIRZAKHANI

عام به علم علاقه‌مند کرد. او هر چیزی که در مدرسه می‌آموخت، برای من تعریف می‌کرد و فکر می‌کنم اولین خاطره‌ای که از ریاضیات دارم این بود که او مطلبی درباره جمع کردن اعداد ۱ تا ۱۰۰ را که در مجله‌ای خوانده بود، برایم مطرح کرد و این که چگونه گاوس با روشی نوآورانه آن را حل کرده بود. این اولین باری بود که از زیبایی یک راه حل ریاضی به شوق می‌آمدم و مجذوب آن می‌شدم. اما شاید شرکت در المپیاد ریاضی موضوع را تغییر داد؛ البته وقتی وارد تیم المپیاد ریاضی شدم نمی‌خواستم ریاضی بخوانم؛ فکر می‌کردم که مهندس شوم ولی بعد با کلاس‌هایی در دانشگاه شریف و برخوردهایی که با بچه‌های سال‌های بالاتر از خودمان داشتیم نه تنها من بلکه بقیه بچه‌هایی که هم‌دوره بودیم هم تصمیم گرفتیم ریاضی بخوانیم.» میرزاخانی در سال‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۷۴ (سال سوم و چهارم دبیرستان) از دبیرستان فرزانگان موفق به کسب مدال طلای المپیاد ریاضی کشور شد و بعد از آن در سال ۱۹۹۴ میلادی در المپیاد جهانی ریاضی هنگ کنگ با ۴۱ امتیاز از ۴۲ امتیاز مدال طلای جهانی را از آن خود کرد. سال بعد هم (۱۹۹۵) در المپیاد جهانی ریاضی که در کانادا برگزار شد مدال طلا را این بار با نمره کامل (۴۲ از ۴۲) به دست آورد.

عبادالله محمودیان استاد دانشگاه صنعتی شریف و از مسئولان برگزاری المپیاد ریاضی در گفتگویی پیرامون مریم میرزاخانی که در سالنامه شرق ۱۳۹۳ منتشر شده گفته: «در سال ۱۳۷۲ از دکتر حداد عادل درخواست کردم اجازه دهند ایشان (مریم میرزاخانی) در المپیاد شرکت کنند چون آن زمان فقط سال سوم‌ی‌ها امکان شرکت در المپیاد را داشتند و ایشان سال دوم بودند. در نهایت هم انتخاب شدند و سال بعد شرکت کردند و خانم میرزاخانی طی دو بار شرکت در المپیاد جهانی هر دو بار طلا گرفت. در ۳۰

تقریباً همه معلمان و استادانش می‌دانستند که آینده‌ی پرشکوهی در انتظار اوست؛ در المپیاد جهانی ریاضی با نمره کامل مدال طلا گرفت. در ۳۱ سالگی استاد تمام یکی از برترین دانشگاه‌های جهان شد و سرآخر برترین مدال ریاضیات جهان را برد. با زندگی‌نامه‌ی «مریم میرزاخانی» ریاضی‌دان برجسته‌ی ایرانی همراه باشید.

مریم میرزاخانی در ۱۳م اردیبهشت ۱۳۵۶ (۳م مه ۱۹۷۷) در تهران به دنیا آمد. پدرش احمد میرزاخانی یک مهندس برق شناخته شده بود و ریاست هیأت مدیره مجتمع آموزشی نیکوکاری «رعد» را بر عهده داشت. مریم سومین فرزند خانواده میرزاخانی است. او دو برادر و یک خواهر بزرگ‌تر هم دارد. پدرش در مصاحبه با مجله دانستنی‌ها می‌گوید اوایل هیچ فرقی با بقیه هم سن و سال هایش نداشت: «مریم مثل همه بود. درس خواند و بالارفت. با کوشش و تلاش، زندگی روزمره‌اش هم ساده، مثل همه، به درس و مشق و مطالعه می‌گذشت.» با اتمام تحصیلات ابتدایی مریم جنگ ایران و عراق هم پایان می‌یابد و او با شرکت در اولین دوره جذب استعدادهای درخشان وارد دبیرستان فرزانگان تهران (زیر نظر سمپاد) می‌شود. مادرش در تمام دوران تحصیل و حتی بعدها در کار و زندگی، مهم‌ترین و استوارترین حامی و مشوق اوست.

آن‌طور که پدرش می‌گوید ۱۵-۱۶ ساله که بود می‌دانست که قطعاً می‌خواهد ریاضی بخواند و در دبیرستان و دانشگاه ادامه‌اش بدهد. این شد که تصمیم گرفت در المپیاد ریاضی شرکت کند. هرچند خودش داستان را کمی متفاوت تعریف می‌کند: «بچه که بودم دوست داشتم نویسنده شوم. هر داستانی که به دستم می‌رسید و در واقع هر کتابی که به دستم می‌رسید می‌خواندم. اما قبل از آخرین سال حضورم در دبیرستان هیچ وقت فکر نمی‌کردم ریاضی‌دان شوم... برادرم کسی بود که مرا به طور

ازدواج: دیدری دایسون). این زوج خوش‌بخت سه فرزند دارند. آن‌ها به جز بریتانیا در سواحل فرانسه چند خانه ویلایی دارند. دایسون اکنون رئیس آموزش‌شده سلطنتی هنر لندن است؛ تا سال ۲۰۰۴ در هیأت امنای موزه‌ی طراحی بریتانیا عضویت داشت تا این که به خاطر آن چه «رسالت نادرست موزه خواند» استعفا داد. او معتقد بود موزه به جای این که تنها محلی برای نمایش اشیا باشد باید به طراحان انگیزه دهد.

دایسون در ۱۹۹۷ جایزه‌ی طراحان پرنسس فیلیپ را دریافت کرد. او در ۱۹۹۸ با عالی‌ترین درجه شاهنشاهی بریتانیا قدردانی شد. در سال ۲۰۰۰ جایزه لرد لیوید کیلگران را به دست آورد. همان سال از سوی دانشگاه بث به عنوان Doctor of Engineering دست یافت. در سال ۲۰۰۵ به عضویت فرهنگستان سلطنتی مهندسی برگزیده شد. دایسون در مراسم تحویل سال ۲۰۰۷ از سوی ملکه بریتانیا به عنوان شوالیه مفتخر شد و از آن پس «سر جیمز دایسون» خوانده شد. همان‌طور که گفته شد دایسون از سال ۲۰۱۱ ریاست آموزش‌شده سلطنتی هنر را بر عهده دارد. دایسون در مراسم سال نوی امسال (۲۰۱۶) به خاطر تلاش‌ها و دست‌آوردهایش در عرصه‌ی طراحی صنعتی، مدال لیاقت دریافت کرد.

دارایی دایسون تا سال ۲۰۱۶ بیش از ۷ میلیارد دلار برآورد شده.

گفته‌ی مشهور

ما هم مثل همه از کالاهایی که درست کار نمی‌کنند بدمان می‌آید. ما به عنوان مهندسان طراح باید این مشکل‌ها را حل کنیم. کار ما در دو چیز خلاصه می‌شود: نوآوری و پیشرفت.

آدم‌های عادی همیشه آرزو می‌کنند در جایگاه ثروتمندان و بزرگان و بستگان‌شان باشند، ولی کمتر به مسیری که آن‌ها تا رسیدن به این شرایط طی کرده‌اند توجه می‌کنند! همین جیمز دایسون را در نظر بگیرید؛ احتمالاً امروز همسرش هر چه بخواد می‌خرد و یک زندگی مرفه دارد؛ ولی هیچ به این فکر کرده‌اید زمانی او ۵ سال آژگار تمام هزینه‌های خانواده را تأمین کرد و آخر هر روز همسرش را شکست خورده می‌دید و احتمالاً باز به او امید می‌داد که موفق می‌شود؟

«پیروزی‌ها در پی پشت‌بانی‌ها» می‌آیند.

دانست قطعاً محل بحث است چراکه قریب به اغلب کارشناسان و خبرگان اقتصادی بر این باورند این اتفاق در کوتاه مدت و دراز مدت به ضرر بریتانیا تمام خواهد شد و حتی از نظر سیاسی یک پارچگی بخش‌های مختلف این کشور (انگلستان، ولز، اسکاتلند، ایرلند شمالی) را به خطر می‌اندازد.

جالب است بدانید جیمز دایسون در ۱۹۹۸ جزو مدیران عاملی بود که دولت وقت بریتانیا نامه نوشتند و خواستار پیوستن این کشور به منطقه پولی یورو شدند. آن‌ها تأکید داشتند که تعلل در این اقدام موجب فروپاشی ساختار صنعتی و تولیدی بریتانیا خواهد شد. در نامه‌ی آن‌ها آمده بود: «این طور نیست که شغل‌های ما همین فردا به آن سوی مرزها می‌روند؛ اما طی یک بازه میان مدت آینده بریتانیا به عنوان یک کشور تولید کننده در خطر خواهد افتاد. اگر در پیوستن به این نظام مالی دیر عمل کنیم شاید دیگر نتوانیم چیزی را نجات دهیم.» باید دید که در این مدت چه اتفاق‌هایی افتاده که دایسون چنین تغییر نگرشی داده.

بنیاد جیمز دایسون

دایسون در ۲۰۰۲ میلادی بنیاد خود را با هدف حمایت از طراحی و مهندسی راه انداخت. این بنیاد در بریتانیا، ایالات متحده و ژاپن فعالیت دارد. این بنیاد قصد دارد نیروهای جوان و نوجوان را به تحصیل در رشته‌های مهندسی ترغیب کند؛ در بنیاد جیمز از جوانان خواسته می‌شود برای حل مشکلات فکر کنند و آن را عملی کنند ولو این که به «خطا» منجر شود.

به جز فعالیت‌های روزمره، این بنیاد یک جایزه با عنوان جایزه‌ی جیمز دایسون هم دارد که یک جایزه‌ی بین‌المللی است و برای تشویق مهندسان طراح تدارک دیده شده.

زندگی شخصی؛ افتخارات و جوایز

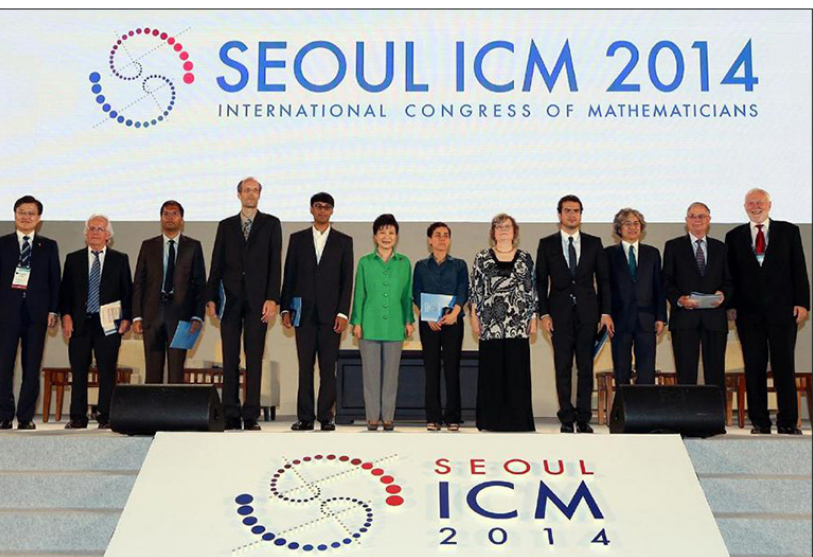
دایسون در سال ۱۹۶۸ با «نی هیندمارش» ازدواج کرد (بعد از



علمی او فراتر از این متن است، اما او در مرزهای دانش ریاضیات به جستجو می پردازد و دامنه آگاهی ما را از جهان شگفت انگیز ریاضیات توسعه می دهد.

پژوهش های مریم میرزاخانی بارها از سوی جامعه ریاضیات جهان مورد ستایش قرار گرفته و جوایز و عناوین متعددی را برای او به ارمغان آورده است که یکی دیگر از آن ها اعطای جایزه پژوهش برتر سال ۲۰۱۴ موسسه ریاضیات کلی (The Clay Mathematics Institute) است. این جایزه به طور مشترک به او و پیتر اسکولز (Peter Scholze) اهدا شد. این موسسه مریم میرزاخانی را به دلیل مشارکت چشمگیر و موثرش در زمینه نظریه هندسه و نظریه ارگودیک شایسته این عنوان دانسته بود.

او پیش تر جایزه دوسالانه روت لیتل ستر (Ruth Lyttle Satter) در ریاضیات را به خود اختصاص داده بود، جایزه ای که انجمن ریاضیات آمریکا به زنان تاثیرگذار در حوزه ریاضیات اهدا می کند.



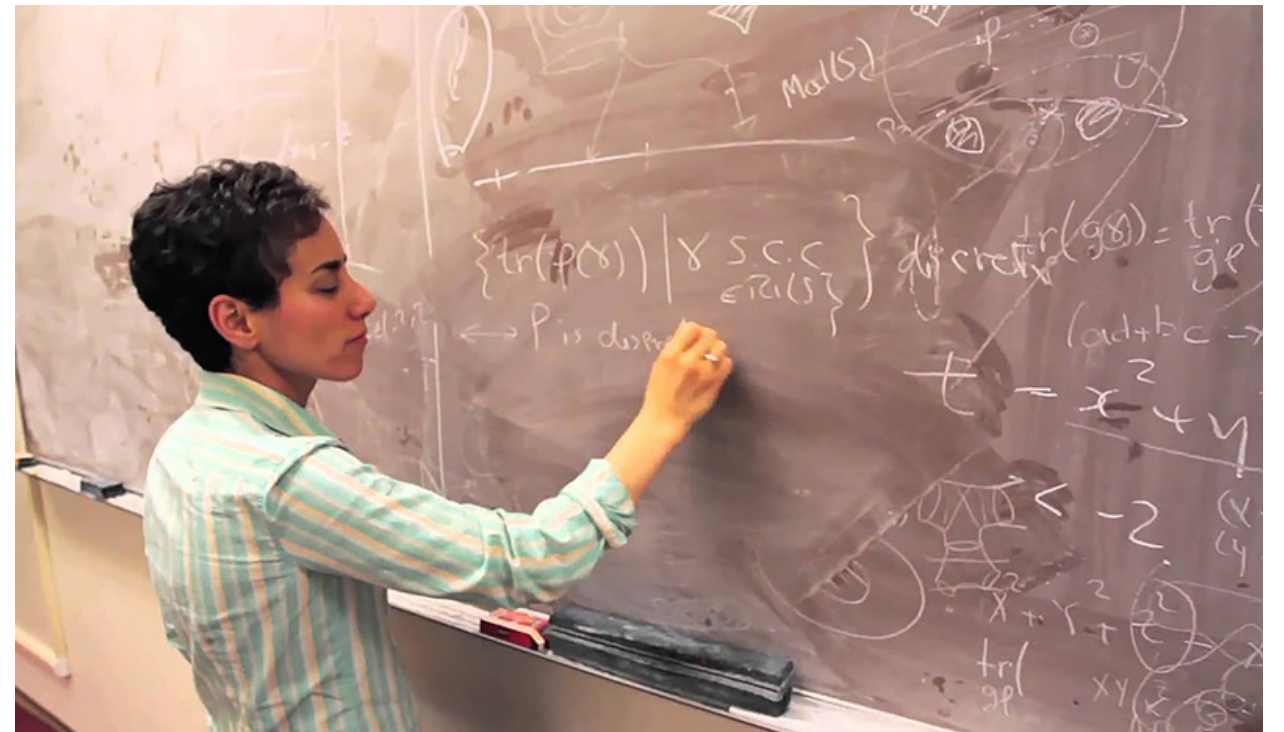
■ فعالیت ها و افتخارها

میرزاخانی در سال ۱۹۹۹ میلادی موفق شد راه حلی برای یک مشکل ریاضی پیدا کند. ریاضیدانان مدت های طولانی است که به دنبال یافتن راه عملی برای محاسبه حجم رمزهای جایگزین فرم های هندسی هذلولوی بوده اند و در این میان مریم میرزاخانی جوان در دانشگاه پرینستون نشان داد که با استفاده از ریاضیات شاید بتوان بهترین راه را به سوی دست یافتن به راه حلی روشن در اختیار داشت.

او به همراه ۹ محقق برجسته دیگر در چهارمین نشست ۱۰ استعداد درخشان نشریه پاپولار ساینس در آمریکا مورد تقدیر قرار گرفت. به نوشته USA Today این فهرست ۱۰ نفره، شامل محققان و نخبگان جوانی است که در حوزه های ابتکاری مشغول به فعالیت هستند و با این حال معمولاً از چشم عموم پنهان مانده اند. این فهرست بر اساس پیشنهادهای ارائه شده از سوی سازمان های گوناگون، رؤسای دانشگاه ها و ناشران انتشارات علمی برگزیده شده اند. این محققان برجسته جوان در حوزه های گوناگونی از گرافیک رایانه ای تا ریاضیات و علوم رباتیک، افق های تازه ای در مرزهای جهان اطراف ما گشوده اند که مریم میرزاخانی ریاضیدان ایرانی یکی از آن ها است.

میرزاخانی در سال ۲۰۰۹ به خاطر دستاوردهایش در ریاضیات برنده جایزه بلومنتال شد. در اعلامیه ای که انجمن ریاضی آمریکا به مناسبت برنده شدن این جایزه برای میرزاخانی منتشر کرد، دلیل گرفتن این جایزه مهم ریاضی، «خلاقیت استثنایی، و تز (دکترای) مبتکرانه که در آن، ابزارهای گوناگونی از هندسه هذلولوی گرفته تا روش های کلاسیک فرم های اتومورفیک و تقلیل سیمپلیکتیک برای بدست آوردن نتایجی در سه مسئله مهم ترکیب شده اند» عنوان شد.

حوزه فعالیت او به طور خاص بر روی فضاهای هندسی و همچنین نظریه ارگودیک متمرکز شده است. پرداختن به جزییات فعالیت های



اغلب از برگزیدگان المپیاد های ملی و بین المللی ریاضی بودند، جان خود را از دست دادند و در این بین غم سنگینی جامعه ریاضیات ایران را فرا گرفت، چرا که فعالان این حوزه می دانستند چه استعدادهای درخشانی در آن اتوبوس بودند. خوش بختانه میرزاخانی در آن حادثه تنها آسیب دید و یکی از بازماندگان آن شب تاریک ریاضیات ایران محسوب می شود.

مریم با پایان دوره فوق لیسانس برای ادامه تحصیل قصد مهاجرت کرد؛ دانشگاه هاروارد بورسیه اش کرد و میرزاخانی برای گذراندن دوره ی دکترای به ایالات متحده رفت. پدرش در این باره می گوید: «مریم رفت آنجا چون رشته تحصیلی اش را بهتر می توانست ادامه بدهد. امکان رشدش بیشتر بود. وقتی در این سطح می روی حتما امکانات بیشتری هم داری.» پدرش می گوید که با تصمیم رفتن مخالفت نکرده اما آسان هم نبوده: «مخالفت نداشتم اما آدم را ناراحت ناراحت می شود. حتی پر زدن یک گنجشک هم آدم را ناراحت می کند.» بهرنگ نوحی می گوید: «به محض اینکه در هاروارد شروع کرد مشخص بود که کارش خوب است. مشخص بود که تز دکترایش یک تز انقلابی است.»

در سال ۲۰۰۴ با اخذ مدرک دکترای هاروارد به سرپرستی «کور تیس مک مولن»، از برندگان جایزه فیلدز، در دانشگاه های پرینستون و استنفورد به تدریس مشغول شد. یک سال بعد در سال ۲۰۰۵ نشریه ی پاپولار ساینس آمریکا او را به عنوان یکی از ۱۰ ذهن جوان جهان برگزید و تجلیل کرد. میرزاخانی مدتی در پرینستون درس می داد ولی بعد به استنفورد رفت و کار تدریس و پژوهش را در آنجا پی گرفت. او در شهریور ۱۳۸۷ (اول سپتامبر ۲۰۰۸) و در ۳۱ سالگی به درجه استادی (Professor) این دانشگاه رسید.

تیر سال ۱۳۷۳ وقتی که از المپیاد برمی گشتند دکتر حداد عادل در سرمقاله روزنامه اطلاعات همه این مآوقع را نوشت. «بهرنگ نوحی، استاد ریاضی دانشگاه کویین مری لندن، وقتی مریم میرزاخانی دوم دبیرستان بود در یک دوره حل مساله المپیاد به او و چند نفر دیگر درس می داد: «از همان زمان مشخص بود که مریم میرزاخانی و دوستش رویا بهشتی جزو بهترین ها هستند.» به گفته بهرنگ نوحی، مریم میرزاخانی اولین دختری بود که به تیم المپیاد ریاضی ایران راه یافت. مریم میرزاخانی همچنین اولین دختری بود که در المپیاد ریاضی ایران طلا گرفت. اولین کسی که دو سال مدال طلا گرفت و اولین فردی بود که در آزمون المپیاد ریاضی نمره کامل گرفت. میرزاخانی و بهشتی بعداً با هم کتابی تحت عنوان «نظریه اعداد» نوشتند. مریم که عاشق ریاضی بود با پایان دبیرستان، ریاضیات را در دانشگاه صنعتی شریف ادامه داد و دوره های لیسانس و فوق لیسانس خود را در این دانشگاه به پایان رساند.

■ واقعه ی سقوط اتوبوس دانشجویان نخبه

در همان دوران تحصیل کارشناسی بود که به همراه تیم دانشگاه شریف برای شرکت در مسابقات ریاضی دانشجویی به اهواز سفر کرد ولی تیم دانشجویان شریف در مسیر برگشت خود از اهواز به تهران دچار حادثه شد. اسفند سال ۱۳۷۶ بود که خبر سقوط به دره ی اتوبوس حامل این تیم، متشکل از افرادی چون مریم میرزاخانی، ایمان افتخاری و حسین نمازی که همگی نفرات برتر ریاضیات کشور بودند، جامعه ایران را شوکه کرد. در آن فاجعه ۶ دانشجوی شریف شامل آرمان بهرامیان، رضا صادقی - برنده دو مدال طلای المپیاد جهانی - علیرضا سایه بان، علی حیدری، فرید کابلی، دکتر مجتبی مهرآبادی و مرتضی رضایی دانشجوی دانشگاه تهران که

■مدال فیلدز؛ نوبل ریاضی‌دانان

مریم میرزاخانی ۱۶ آگوست (۱۸ مرداد) در سئول و در کنفرانس جهانی ریاضیات ۲۰۱۴ سخنرانی کرد. این کنفرانس بزرگ‌ترین گردهمایی ریاضیات جهان به شمار می‌رود که هر ۴ سال یک بار برگزار می‌شود. کنفرانس ۴ ساله ریاضیات فرصتی برای جامعه ریاضیات جهان است تا جوایز ۴ گانه خود را به برگزیدگان اهدا کند. این جوایز عبارتند از:

جایزه وانلینا: (Rolf Nevanlinna Prize) به برگزیدگانی اهدا می‌شود که نقشی فعال در توسعه جنبه‌های ریاضیاتی در علوم فناوری ارتباطات و محاسبات داشته‌اند.

جایزه کارل فردریش گاوس: به تحقیقات ریاضیاتی اهدا می‌شود که کاربردی در بیرون جهان ریاضیات پیدا کرده باشند.

جایزه کرن (Chern): به پاس یک عمر تحقیقات ریاضیاتی اهدا می‌شود.

مدال فیلدز: بسیاری از دانشمندان، جایزه فیلدز را – در کنار جایزه اِبل – معادلی برای نوبل ریاضیات می‌دانند. اگرچه این جایزه نه از نظر مبلغ و نه از نظر دوره تناوب اهدا و نه از نظر شرایط دریافت‌کنندگان مشابه نوبل نیست اما مشهورترین نشان جامعه ریاضیات به شمار می‌رود. این جایزه هر چهار سال یک بار و در این کنفرانس به یاد جان چارلز فیلدز، ریاضی‌دان کانادایی به ریاضی‌دانانی اهدا می‌شود که کشفی چشمگیر در جامعه ریاضیات داشته و در هنگام اهدا آن بیش از ۴۰ سال سن نداشته باشند. هر دوره این جایزه ممکن است به طور مشترک به دو، سه یا چهار ریاضی‌دان اهدا شود. مریم میرزاخانی در سال ۲۰۱۴ به دلیل تحقیقات برجسته‌اش در حوزه هندسه و نظریه ارگودیک، به عنوان نخستین زن و نخستین ایرانی، موفق به دریافت این مدال شد. پیش از میرزاخانی هیچ زن دیگری موفق به دریافت این مدال نشده بود. او جایزه خود را در مراسم افتتاحیه کنفرانس جهانی ریاضیات از دستان خانم پارک گئون‌های، رئیس‌جمهور کره جنوبی دریافت کرد. وقتی از او پرسیده شد که چه چیزی برایش بیش از هر چیز دیگری حکم جایزه و پاداشی در پشت یک کار طاقت‌فرسای ذهنی دارد، در پاسخ گفت: «قطعاً رضایت‌بخش‌ترین اتفاق، همان لحظه‌ای است که می‌گویی آها! لحظه‌ای که شور و شوق کشف و لذت و شعف درک چیزی جدید را احساس می‌کنی و احساس اینکه بالای تپه‌ای ایستاده‌ای و و چشم‌اندازی کامل را در مقابل داری. اگرچه در اغلب اوقات انجام کار ریاضیاتی برای من مانند این است که در حال کوهنوردی طولانی هستم بدون آنکه مسیر پاختورده‌ای وجود داشته باشد و یا حتی چشم‌انداز پایان مسیری در تیررس دیدگان باشد.»

■واکنش‌ها به کسب مدال فیلدز

توصیف رسمی کمیته مدال فیلدز: «چیره‌دست در گستره قابل توجهی از تکنیک‌ها و حوزه‌های متفاوت ریاضی، او تجسم ترکیبی کمیاب است از توانایی تکنیکی، بلندپروازی جسورانه، بینش وسیع و کنجکاوی ژرف.»

حسن روحانی رئیس‌جمهور وقت ایران در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۹۳ در پیامی که در صفحه فیسبوک وی نیز منتشر شد، ضمن تقدیر از میرزاخانی، دریافت مدال فیلدز را به وی تبریک گفت.

رضا فرجی‌دانا، وزیر علوم، تحقیقات و فناوری پیام تبریکی خطاب به وی و جامعه علمی دانشگاهی کشور صادر کرد. علی‌اکبر صالحی، معاون رییس‌جمهوری و رییس سازمان انرژی اتمی ایران در پیامی موفقیت مریم میرزاخانی را در کسب برترین جایزه ریاضیات در جهان را به وی تبریک گفت. محمدرضا عارف، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و رئیس بنیاد پیشبرد علم و فناوری ایران در پیامی، کسب مدال فیلدز را به مریم میرزاخانی تبریک گفت.

جیمز کارلسون از انستیتو ریاضیات کلی (به انگلیسی: Clay Mathematics Institute) می‌گوید:

میرزاخانی در یافتن ارتباطات جدید، عالی است. وی می‌تواند به سرعت از یک مثال ساده به دلیل کاملی از یک نظریه ژرف و عمیق برسد. رامین تکلو، استاد ریاضی دانشگاه ایلینوی شیکاگو گفت: «مریم میرزاخانی حتی بدون گرفتن فیلدز هم در میان معروف‌ترین ریاضیدانان جهان بوده است.»

یورگ کرامر (رییس اتحادیه ریاضیدانان آلمان) و گونتر سیگلر (استاد ریاضی دانشگاه برلین) به میرزاخانی تبریک گفتند. همچنین نشریات آلمانی چون اشپیگل، فرانکفورتر آَلگماینه سایتونگ، زوددویچه تسایتونگ، تاگس اشپیگل و برخی رسانه‌های دیگر در مطالب جداگانه‌ای به این موضوع پرداختند.

■شمه‌ای از توانایی‌های میرزاخانی از زبان یکی از معلما نش

متن زیر نوشته استاد جعفر نیوشا، نگارنده کتاب «مسائلی در هندسه‌ی مسطحه» است که در وصف مریم میرزاخانی در ذیل یکی از مسائل کتاب چنین آورده است: «یادی از یک دانش آموز ممتاز و با استعداد سابق و استاد بزرگ و جوان امروزی، خانم دکتر مریم میرزاخانی. در سال ۱۳۷۲ خانم مریم میرزاخانی در کلاس دوم دبیرستان فرزائگان تهران تحصیل می‌کردند. اینجانب هم در آن کلاس، هندسه تدریس می‌کردم و این مسئله را برای سنجش استعداد دانش‌آموزان مطرح کردم. تنها راه حلی که ارائه شد همین راه حل است که خانم میرزاخانی با ظرافت خاص و با شیوه‌ای شاعرانه آن را حل کردند. من آرزوی موفقیت بیشتر برایشان دارم.»

■زندگی شخصی

مریم میرزاخانی با «جان وندراک» ازدواج کرده؛ او اصالتاً اهل جمهوری چک است و به عنوان پژوهشگر در شرکت IBM کار می‌کند. این زوج خوش‌بخت یک فرزند به نام آناهیتا دارند.

فیلم مورد علاقه مریم داگوپل است. سلیقه او در فیلم هم منعکس‌کننده ذات پژوهشی او برای تعیین مشخصات غیرطبیعی فرم‌های هندسی است. خودش می‌گوید: «گاهی مواقع احساس می‌کنم در یک جنگل بزرگ هستم و نمی‌دانم به کجا می‌روم. ولی به طریقی به بالای تپه‌ای می‌رسم و می‌توانم همه چیز را واضح‌تر ببینم. آن‌چه آن‌گاه رخ می‌دهد، واقعاً هیجان‌انگیز است.»



دنیای اقتصاد مصاحبه‌ی جالبی با مریم میرزاخانی ترتیب داده که خواندنش به شناخت روحیات او کمک می‌کند؛ بخش‌هایی از آن را در ادامه آورده‌ایم:

به‌عنوان یک مادر، چطور بین کار سنگین ریاضی و مادر بودن توازن برقرار می‌کنید؟ خیلی سخت است. البته شدنی است و ارزش انجام دادنش را دارد. خواه ناخواه میزان کار را کم می‌کند. یعنی اگر کسی فکر کند که هم می‌توانم یک خانواده خیلی خوب و با ارتباط قوی داشته باشم، هم کارم به همان سرعت قبل پیش برود این طور نیست، باید به هر حال هزینه بکنند. البته برای پدر هم سخت است و این کمی بستگی دارد که پدر و مادر چقدر تقسیم کار بکنند، چقدر برای بچه‌شان وقت بگذارند.

دوست دارید بچه‌تان ریاضی‌دان شود؟ برایم فرقی نمی‌کند. امیدوارم که او و کلا همه بچه‌ها، ریاضی را جدی بگیرند. دوست ندارم مثل افرادی شود که تا صحبت از ریاضیات می‌شود می‌گویند من از ریاضی هیچ چیز نمی‌دانم، یعنی اصلاً به خود امکان نمی‌دهند که به آن فکر کنند، البته در ایران خیلی این‌طور نیست ولی در آمریکا زیاد پیش می‌آید. ریاضی به درست فکر کردن کمک می‌کند. حتی یک پزشک

یا کسی که کار دیگری هم می‌کند، اگر ریاضی‌اش قوی باشد، می‌تواند جلو باشد.

در طول روز چقدر کار می‌کنید؟ خیلی بستگی دارد به روز و زمان و....

مثلاً در زمان اوج کارتان؟ خیلی متغیر است. البته کسی که بچه کوچک دارد، از ۹ صبح وقت دارد تا پنج بعد از ظهر. بعدش دیگر وقت ندارد. می‌توانی مثلاً بروی در پارک و به‌طور کلی فکر بکنی، ولی اینکه بنشیننی و کار جدی بکنی نمی‌شود.

قبل از اینکه بچه داشته باشد چطور؟ قبش شاید بیشتر بود. ولی اصولاً کار ریاضی به‌صورت خطی جلو نمی‌رود. گاهی مثلاً قرار است یک مقاله را تمام کنی، یا مثلاً باید آخرین نسخه‌اش را آماده کنی، خب باید بیشتر کار کنی، ولی در سایر مواقع این‌طور نیست که اگر بیشتر کار کنی بهتر باشد. مهم این است که انگیزه‌تان را حفظ کنید و به آن مسئله‌ای که فکر می‌کنید، در یک مدت طولانی فکر کنید. میزان پیشرفت ممکن است بعضی روزها زیاد و بعضی روزها کم باشد. علاوه بر این کارهایی از قبیل جلسات دانشگاه و صحبت با دانشجویان دکترا نیز هست که به هر حال وقت می‌گیرد. هرچقدر انسان جوان‌تر باشد، ذهنش بازتر است برای فکر کردن. دلیلش این است که مشغله خارجی کمتری دارد، با گذشت زمان مشغله‌ها و نگرانی‌های انسان بیشتر می‌شود، به همین دلیل از زمانی که جوان هستید و ذهنتان باز است، بهترین استفاده را بکنید.

شما به غیر از فعالیت ریاضی و بودن با خانواده، چه علایق و فعالیت‌های دیگری دارید؟

در حال حاضر، همین دو تا را اگر بتوانم انجام دهم، خیلی خوشحالم. (خنده)

سابق چه طور؟ قبلاً خواندن رمان و کتاب را خیلی دوست داشتم.

شما دو سال عضو تیم المپیاد ریاضی بوده‌اید، می‌خواهم بدانم چقدر از موفقیت خود در ریاضی را تحت تأثیر فعالیت در دوران المپیاد ریاضی می‌دانید؟ خیلی‌اش را. چون اگر المپیاد نبود، اصلاً ریاضی نمی‌خواندم.

از نظر علمی چطور؟ از نظر علمی هم خیلی از افرادی که بعداً در زندگی‌ام تأثیر گذاشتند و خیلی از بهترین دوستانم را در دوره المپیاد ریاضی پیدا کردم که بعدها در خیلی از قسمت‌های مختلف ریاضی به من کمک کردند.



آیا هنوز هم به شهودها و ایده‌های آن زمان باز می‌گردید؟

نه، الان دیگر اگر شما آن شش سؤال المپیاد ریاضی را به من بدهید، فکر نمی‌کنم بتوانم یکیش را هم حل کنم. حتی الان اگر سوال‌های کتاب نظریه اعدادی را که با رؤیا بهشتی نوشتیم از من بپرسند، من لزوماً نمی‌توانم حل کنم. چون اصلاً مدل فکری آدم عوض می‌شود. تفاوتش مثل تفاوت کسی است که در طول زندگی‌اش ورزش می‌کند ولی یک زمانی هم تمرین می‌کند برای اینکه مسابقه بدهد. در آن دوره‌ای که تمرین می‌کند، آمادگی‌اش برای مسابقه بهتر است، ولی ریاضی‌دان بودن مثل این است که بخواهید در طول عمرتان ورزش کنید. اینکه در ۱۸ سالگی ورزش کنید خیلی فرق می‌کند با اینکه همیشه ورزش کنید.

مریم میرزاخانی در مه سال ۲۰۱۶ به عضویت در آکادمی ملی علوم برگزیده شد. او نخستین ایرانی-آمریکایی است که به عضویت در این آکادمی برگزیده می‌شود.

یکی از دوستان و هم‌دوره‌ای‌های مریم میرزاخانی در نامه‌ای سرگشاده با یادآوری خاطره‌ای به او نوشت: «یک روز در حیاط مرکز، یک نیسان آبی رنگ، در حال حرکت به سمت عقب بود. با چند نفر از بچه‌ها ایستاده بودیم و سرگرم گفتگو بودیم و نیسان را ندیدیم. یادش بخیر آقای تولا و هر جاست آرامش و شادی همراه زندگیش باشد که درست‌ترین آموزه‌ی آن تابستان را او به ما منتقل کرد. ما را صدا کرد و به کناری کشید تا زیر نیسان له نشویم. بعد هم با لحنی آمیخته به شوخی گفت: «خودتان مواظب خودتان باشید! شاید شما فکر کنید آدم‌های خاصی هستید. اما ما مثل شما زیاد دیده‌ایم. می‌آیند و می‌روند و بخشی از آمار می‌شوند! ما شما را جدی نمی‌گیریم. خودتان باید خودتان را جدی بگیرید.

مریم میرزاخانی، ۲۴ تیر ۱۳۹۶ در سن ۴۰ سالگی بر اثر ابتلا به بیماری سرطان در گذشت.

فیروز نادری FIROUZ NADERI

مدیر ایرانی ناسا، قهرمان سفرهای مریخ!



وقتی برای تحصیل به «سرزمین فرصت‌ها» رفت، می‌خواست معمار شود اما بی‌آن که پیش‌تر برنامه‌ای ریخته‌باشد، نهایتاً از مهندسی سر در آورد و آینده‌اش با کهکشان‌ها و «ناسا» گره خورد. باز زندگی نامه‌ی فیروز نادری همراه باشید.

گذراند و مدرک گرفت. نادری درباره این دوران می‌گوید: «اولین عشقم داج (یک خودروی آمریکایی) بود. ولی سال دوم دانشگاه برای اولین بار جنس لطیف را کشف کردم. تازه فهمیدم که دنیا از چه قرار است و اصلاً چرا به دنیا آمده‌ایم. خوب بود؛ بخشی از وقتم را این طوری خوش می‌گذراندم.»

برای ادامه تحصیل به کالیفرنیا رفت؛ فوق‌لیسانس را هم در همان رشته برق در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی طی کرد. بعددکتری خود را در ۱۹۷۶ در رشته مهندسی الکترونیک از همان دانشگاه گرفت و با عنوان دکتر فیروز نادری به کشورش برگشت تا خدمت کند؛ اما خدمتی که در وطن از او طلب شد خدمت سربازی بود؛ نادری ضمن خدمت سربازی مدتی هم در مرکز سنجش از راه دور ایران فعالیت کرد؛ ولی آخر سر به دلیل نبود امکانات برای تحقیقات در حوزه مورد نظرش، کمی بعد در ۱۹۷۹ دوباره جلائی وطن می‌کند و این بار دیگر هرگز [به جز چند سفر کوتاه مدت] به ایران باز نمی‌گردد. در همان سال به استخدام سازمان ملی هوانوردی و فضایی آمریکا (ناسا) در می‌آید و مسیر افتخار آفرینی را شروع می‌کند.

فیروز نادری در مدت حضورش در ناسا سمت‌های مختلفی در زمینه‌های فنی و مدیریتی بر عهده گرفت. از ماهواره‌های مخابراتی متحرک، رادارهای دورسنج، رصدخانه‌های تحقیقاتی اختر فیزیک تا اکتشافات در مریخ و سایر اجرام منظومه شمسی همه زمینه‌های کاری او در ناسا بودند. وقتی در سال ۱۹۷۹ به آزمایشگاه پیش‌رانش جت ناسا (JPL) پیوست، ابتدا به عنوان مدیر آزمایش‌های پروازی علوم فضا و مدیر طرح تفرق سنج این سازمان به کار پرداخت.

فیروز مایکل نادری در ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ در شیراز به دنیا آمد ولی تولد او در شناسنامه ۵ فروردین ۱۳۲۵ (۲۵ مارس ۱۹۴۶) قید شده. نادری اصالتاً از تیره ندرلوی طایفه‌ی دره‌شوری، یکی از طایفه‌های بزرگ ایل قشقایی است. وقتی چهار ساله بود والدینش جدا شدند. پدرش مرد جهان و جهان‌گردی بود و به‌شدت اهل سفر. در این سفرها فیروز را هم همیشه با خود می‌برد. فیروز خاطره‌ی زیادی از مادرش ندارد؛ در تمام دوران کودکی پدرش اجازه دیدارشان را نمی‌داد؛ خودش می‌گوید: «این مسئله باعث شد سعی کنم با دنیای اطرافم رابطه‌ی نزدیک‌تری برقرار کنم چرا که از داشتن خانواده به شکل درست و سنتی‌اش محروم بودم.» فیروز ۱۲ سال اول زندگی‌اش را در شیراز گذراند و تحصیلات ابتدایی را تمام کرد. بعد به اتفاق پدر به تهران رفت و در دبیرستان اندیشه درس خواند.

دیپلم را که گرفت در ۱۹۶۴ برای تحصیلات عالی راهی آمریکا شد؛ این سفر مسیر زندگی‌اش را برای همیشه تغییر داد و باعث شد تنها چند دهه‌ی بعد تبدیل به یکی از شناخته‌شده‌ترین چهره‌ها در حوزه‌ی هوا-فضا شود. نادری داستان زندگی‌اش را این‌گونه تعریف می‌کند: «خیلی از همکارانم وقتی بچه بودند، فرود فضایی‌ای آپولو را دیده بودند و تحت تأثیرش از هم‌آن موقع آینده شغلی خود را مشخص کرده بودند. این داستان خوبی است اما داستان زندگی من نیست؛ من وقتی به این جا آمدم می‌خواستم معمار شوم. خیلی زود دریافتم که استعدادش را ندارم. کمی که گذشت خیلی شیفته ورزش شدم و دلم می‌خواست ورزشکار حرفه‌ای بشوم. اما دنیا قماری است که باید با همه ورق‌هایتان بازی‌اش کنید؛ پس رفتم و مهندسی خواندم.»

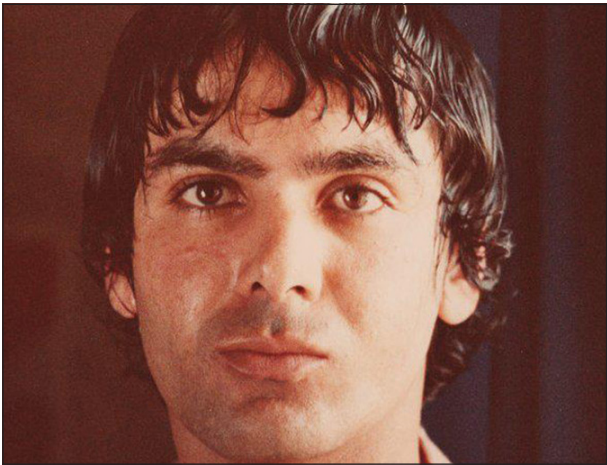
در بین علوم مهندسی سراغ برق رفت؛ دوره لیسانس را در دانشگاه ایالتی آیووا

نادری در سال ۱۹۹۶ مدیر برنامه منشا حیات ناسا شد. وی در این باره می گوید: «جواب این سوال که آیا در فضا حیات وجود دارد با حل سوال دیگری به دست می آید و آن این که حیات در زمین چگونه به وجود آمد. سه بخش مهم در واحد ما پیگیری می شود: یکی مربوط به کل فعالیت هایمان در محدوده منظومه شمسی می شود. بخش دیگر مربوط به فضا های بیرون از این منظومه و حتی جاهایی که فعلا امکان رفتن به آن ها را هم نداریم؛ و اما بخش سوم که به عقیده ی عده ای مهم ترین قسمت است، وظیفه نگاه به پایین و سیاره خودمان، زمین را دارد. خیلی از سوال های ما بنیادی هستند آیا سیاره های دیگر وجود دارند؟ اگر هست آیا حیات به شکلی که ما سراغ داریم در آن ها هست؟»

ناسا در سال ۲۰۰۰ پس از دوبار ناکامی دانشمندان در هدایت و به ثمر رساندن پروژه اکتشافی مریخ تصمیم به توقف آن می گیرد ولی نادری با ارائه ی طرح خود آن ها مجاب می کند یک بار دیگر به این برنامه فرصت دهند؛ به این ترتیب نادری مدیر پروژه اکتشاف در مریخ می شود.

یک سال بعد تیم تحت نظر نادری موفق می شود مدار گرد ادیسه را به مدار مریخ بفرستد. با این موفقیت امکان ریزنی برای اختصاص بودجه بیشتر باز می شود و با چانه زنی های فیروز نادری پول بیشتری به پروژه تزریق می شود. از آن پس تا سال ۲۰۰۴ دو مریخ نورد «روح» و «فرست» بر مریخ فرود می آیند. نادری می گوید: «روح را به [بستر خشک] دریاچه ای فرستادیم که فکر می کردیم در آن جا بتواند شواهدی از وجود آب یا حیات قدیمی پیدا کند. اما در این مورد تیرمان به خطا رفت. فرصت نیز به جایی که پیش بینی می شد حاوی مواد معدنی مانند هماتیت باشد فرستاده شد؛ این یکی ثمر داد و توانست با کشف هماتیت که نشان دهنده ی وجود آب در گذشته است کمک بزرگی به ما کند»

نادری از خاطراتش درباره شب فرود اولین مریخ نورد این طور می گوید: «شب فرود را کاملاً به یاد دارم؛ اولین بار در عمرم بود که واقعا صدای ضربان قلبم را می شنیدم. یک شنبه روزی بود و همه در اتاق کنترل عملیات جمع شده بودیم. وقتی اعلام شد که فرود با موفقیت انجام شده تمام حسی که چهار پنج سال در طول ساخت دستگاه در دلم مانده بود یک باره داشت فوران می کرد دیگر کنترل چشماتم را نداشتم ولی در عین حال نمی خواستم در آن شرایط دیده شود برای همین دور از دید دوربین رفتم یکی از هم کارانم را بغل کردم با هم گریه کردیم، لحظه خاصی بود.»



JPL پس از موفقیت های «روح» و «فرست» تمام توانش را جمعش کرد تا پروژه ی بعدی خود موسوم به آزمایشگاه علمی مریخ (MSL) را راهی این سیاره کند. این آزمایشگاه که بعداً به مریخ نورد کنجکاوی (Curiosity) تغییر نام داد، طبق برنامه قرار بود سال ۲۰۰۹ پرتاب شود، ولی به دلیل آماده نبودن، تاخیر خورد و نهایتاً در اواخر ۲۰۱۱ میلادی پرتاب شد و در ۶ اوت ۲۰۱۲ به مریخ رسید. این مریخ نورد انرژی خود را از یک راکتور هسته ای خیلی کوچک که در دلش قرار دارد تامین می کند. به همین خاطر از نظر تامین نیرو با مشکلی مواجه نیست. نادری درباره فرستادن انسان به مریخ می گوید: «کار ما خیلی مشکل است این طور نیست که تابلوی به مریخ خوش آمدید جلویمان باشد. فرستادن انسان به مریخ به قدری مشکل و پیچیده خواهد بود که ارسال MSL و موفقیتش هم نمی تواند پیش نیاز آن باشد. سفر به مریخ سه مرحله دارد: پرتاب از زمین، هدایت از زمین تا مریخ و فرود بر مریخ؛ بخش دوم این ماموریت آسان ترین قسمتش خواهد بود و سختی کار به ترتیب فرود بر مریخ و پرتاب از زمین است. مشکل ترین فاز فرود در مریخ، کند کردن سرعت فضاپیما است. در حال حاضر و در ماموریت های کنونی سپر حرارتی، چتر و موتور ها می توانند سرعت را بکاهند. اما وقتی فضاپیما ی حامل انسان بخواد با ۲۰ تا ۲۵ برابر وزن و اندازه بر سطح مریخ فرود آید کار سخت تر خواهد بود. ما هنوز فن آوری مورد نیاز این کار را نداریم.»

نادری در طور سالیان چند بار تخمین هایی برای زمان احتمالی سفر انسان به مریخ اعلام کرده؛ پیش تر معتقد بود شاید بتوان بین ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۰ به این هدف رسید اما تازگی در بازنگری حرف هایش بر اساس آخرین دست آوردها می گوید قبل از ۲۰۵۰ این کار شدنی نخواهد بود. از نظر او فقط مشکلات علمی و فنی مانع نمی شوند. بخش مهمی از مشکلات مالی هستند و با توجه به کاهش های اخیر بودجه به نظر نمی رسد تا نیمه قرن میلادی حاضر بتوان بر مریخ قدم زد.

نادری سرانجام بعد از ۳۶ سال فعالیت در ناسا در فوریه ۲۰۱۶ تصمیم به بازنشستگی گرفت و طی نامه ای با همکارانش خدا حافظی کرد؛ او با اشاره به این که ۳۶ سال گذشته در نظرش در چشم به هم زدن سپری شده می نویسد: «۳۶ سال قبل زمانی که به ناسا پیوستم فکر می کردم تا وقتی شور و شوقم نسبت به کار باقی است این جا می مانم و روزی که احساس کنم این اشتیاق در حال کم رنگ شدن است آن را ترک خواهیم کرد. حالا بعد از ۳۶ سال نه تنها آن روز نیامده، بلکه هر آن چه باعث عشقم به کار در این مکان



بود بیش تر هم شده. با این وجود فکر می کنم اکنون زمان درستی برای این است که مشعل را به فرد دیگری بدهم.»

■ نظر نادری درباره ایرانیان خارج از کشور، ملیت و نظریه ی هاوکینگ

مسئله این است که ما در این کشور گردشگر نیستیم. دو نسل متفاوت آمریکایی ایرانی تبار داریم؛ نسلی داریم که این جا متولد شده و هم این جا رشد کرده؛ در سوی دیگر نسل ما که دوزندگی متفاوت را تجربه کرده و به هردو تعلق خاطر دارد. خود من حتی تصورش را هم نمی کردم سالیان سال بگذرد و هم چنان در آمریکا زندگی کنم.



من عاشق ایرانم؛ ریشه هایم به ایران بر می گردد و جایی است که یکی از قدیمی ترین و مغرورترین تمدن های بشری در آن شکل گرفته. از سوی دیگر بیش از دو-سوم عمرم را در آمریکا گذرانده ام و عاشق این کشورم. من هم آن قدر که ایرانی هستم آمریکایی هم هستم؛ این پیوند جدا شدنی نیست، درست مثل وقتی که زرده و سفیده تخم مرغ را هم زدید دیگر نمی توانید از هم تفکیک شان کنید. اما فارغ از این بحث ها یکی از چیزهایی که کار فضا به شما یاد می دهد این است که همه مادر انسان بودن مان مشترک و متحدیم. هر وقت که خیلی مغرور می شویم بد نیست برگردیم و خودمان را از فضا نگاه کنیم که فقط یک نقطه ریز در بی کران ها هستیم. از فضا همه ما زمینی هستیم و ملیت ها رنگ می یازند.

در مصاحبه ای از عقیده ی نادری درباره ی نظریه ی فیزیک دان مشهور استیفن هاوکینگ درباره ی عدم وجود خدا سوال می شود؛ نادری در پاسخ می گوید که به هیچ کدام از ادیان و مذاهب اعتقادی ندارد ولی اعتقاد به خدا را سوای از اعتقاد به دین می داند.

■ دستاوردها و افتخارها

فیروز نادری در طول زندگی حرفه اش بارها تقدیر شده؛ بالاترین نشان ناسا، مدال خدمات برجسته، را گرفته، به عنوان فرد موثر سال ایالات متحده آمریکا انتخاب شده، جایزه لیبرال را در ۲۰۱۴ دریافت کرده، نشان افتخار الیس آیلند را در سال ۲۰۰۵ به سینه زده و به عنوان یکی از رهبران برجسته تاریخ ناسا برگزیده شده.

اما آن طور که خودش می گوید یکی از آن ها را که آخرین شان هم هست بیش از همه دست دارد و آن نام گذاری یک سیارک به نام او است. این سیارک که پیش تر (۵۵۱۵۱۹۸۹ EL1) نام داشته ۱۰ کیلومتر قطر دارد و به کمربند سیارک های بین مریخ و مشتری تعلق دارد.



ناسا برای این تغییر نام ناگزیر شده از انجمن بین المللی نجوم (IAU) این موضوع را درخواست کند که با موافقت آن ها به انجام رسیده. یکی دیگر از یادگاری های ماندنی برای نادری شکستگی بینی اش است؛ فیروز واقعه را این طور تعریف می کند که: «دامم در دست روزی که از رساله دکترایم دفاع کردم شکست ولی اقدامی برای درمانش نکردم؛ ماجرا از این قرار بود که بعد از دانشگاه برای تماشای مسابقه بیسبال رفته بودم؛ یک دستم ساندویچ بود و دست دیگرم نوشیدنی که یکی از بازیکنان مشهور آن دوره به توپ ضربه زد و مستقیم خورد به دماغ من و بعد برگشت توی زمین؛ اگر چه دماغم شکست ولی خاطره ای شد برای خودش و من هم یادگاری نگهش داشتیم!»



مجید سمیعی Majid Samii
برترین جراح مغز و اعصاب جهان

از رشت به آلمان رفت و جراح مغز و اعصاب شد؛ شاید تا این قسمت از زندگی اش چندان شاخص نباشد، ولی پیشرفت فوق سریع در کسب مدارج بالا، طی مراحل استادیاری تا استادی در کمتر از دو سال، تعداد بی سابقه‌ی عمل جراحی موفق و آموزش بالای ۱۰۰۰ شاگرد در سراسر دنیا چنان تأثیری بر جامعه‌ی مغز و اعصاب جهان گذاشت که نامش بی شک در زمره‌ی برترین‌های تاریخ قرار می گیرد؛ در ادامه با زندگی نامه‌ی پروفسور مجید سمیعی، جراح به نام مغز و اعصاب ایرانی، همراه دیجی کالا مگ باشید.

مجید سمیعی در بیست و نهم خرداد ۱۳۱۶ (نوزدهم ژوئن ۱۹۳۷) در تهران به دنیا آمد. پدرش از دودمان بزرگ سمیعی‌های رشت بود. این خاندان از دیرباز نام‌آوران زیادی (از هوشنگ ابتهاج شاعر گرفته تا تعداد زیادی وزیر و وکیل و سفیر) به خود دیده است. مادر مجید سمیعی هم اصالتاً شیرازی بود و شاید ترکیب دو تا از غنی‌ترین فرهنگ‌های ایران زمین بی تأثیر در عمل آمدن یک انسان کامل نبوده باشد.

خانواده‌ی مجید پس از مدتی از تهران به رشت بازگشت و در محله‌ی تلفن‌خانه (بحرالعلوم) ساکن شد. مجید تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همین شهر و در دبیرستان مشهور شاهپور رشت گذراند. بعد از دیپلم مانند بسیاری از خانواده‌های سطح بالای کشور، او را هم برای تحصیل به غرب فرستادند تا در رشته‌ی پزشکی درس بخواند. مجید، هم‌زمان رشته‌های زیست‌شناسی و پزشکی را در دانشگاه «یوهانس گوتنبرگ» شهر ماینس آلمان به پایان رساند.

او دوره‌ی تخصص خود را در زمینه‌ی جراحی مغز و اعصاب و زیر نظر «کورت شورمن» طی کرد و در ۱۳۴۹ (۱۹۷۰ میلادی) مدرک تخصصی اش را دریافت کرد. مجید فعالیت‌های حرفه‌ای خود را با سمت استادیاری و کار در بیمارستان جراحی مغز و اعصاب شروع کرد. اما چند ماه بیشتر نگذشت که با تنها ۳۲ سال به درجه‌ی

دانشیاری ارتقا یافت و به معاونت دپارتمان جراحی مغز و اعصاب «دانشگاه ماینتز» برگزیده شد؛ او هم‌زمان سرپرستی بخش جراحی مغز و اعصاب اطفال را هم بر عهده داشت. فقط یک سال بعد در ۱۳۵۱ (۱۹۷۱ میلادی) به واسطه‌ی نتایج فوق‌العاده و فعالیت‌های زیاد، موفق به دریافت عنوان استادی (Professor) دانشگاه یوهانس گوتنبرگ در رشته‌ی جراحی مغز و اعصاب شد. در این سال پیشنهاد عنوان استادی و ریاست دپارتمان رشته‌ی جراحی مغز و اعصاب در دانشگاه ملی ایران (دانشگاه شهید بهشتی کنونی) هم به او داده شد؛ اما مجید سمیعی ادامه‌ی کار در آلمان و دانشگاه ماینز را به برگشتن به کشور ترجیح داد و در آلمان ماند.

او که یک سال پیش از این در ۱۳۵۰، اولین دوره‌ی آموزشی جراحی میکروسکوپی را آغاز کرده بود با ممارست زیاد و کمک بنیاد «فولکس واگن» سرانجام در سال ۱۳۵۶ نخستین آزمایشگاه تمرین جراحی میکروسکوپی آلمان را تأسیس کرد. در سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ میلادی) ریاست دپارتمان جراحی مغز و اعصاب در «بیمارستان نورداشتات» در هانوفر آلمان را پذیرفت؛ سِمَتی که تا سال ۲۰۰۳ عهده‌دار آن بود. در همان سال ۱۳۵۶، کرسی جراحی مغز و اعصاب در دانشگاه «لیدن» هلند به او اعطا شد. چند سال بعد در ۱۳۶۶ دانشگاه ماینس هم تصدی کرسی جراحی مغز و اعصاب را به سمیعی پیشنهاد کرد. سمیعی تا سال ۲۰۰۳ به ریاست خود بر دپارتمان جراحی مغز و

اعصاب بیمارستان نورداشتات را ادامه داد. او از سال ۱۹۹۶ ریاست هر دو دپارتمان جراحی مغز و اعصاب در بیمارستان نورداشتات و دانشگاه پزشکی هانوفر را عهده‌دار بود.

سمیعی در سال ۲۰۰۰ به عنوان رییس موسسه‌ی بین‌المللی علوم اعصاب در هانوفر هم انتخاب شد. او فعالیت‌های گسترده‌اش را تا سال ۲۰۰۳ ادامه داد تا این که در این سال بازنشستگی خود را از ریاست دپارتمان‌های جراحی مغز اعصاب در بیمارستان نورداشتات و دانشگاه پزشکی هانوفر اعلام کرد. مجید سمیعی از آن پس، بیشتر تمرکز خود را صرف توسعه‌ی موسسه بین‌المللی علوم اعصاب کرد. مجید سمیعی آن قدر شهرت و خواهان پیدا کرده بود که تقریباً تمام موسسه‌ها و دانشگاه‌های معتبر دنیا خواستار جذب او بودند. در سال ۲۰۰۴ چینی‌ها توانستند سمیعی را مجاب کنند برای توسعه‌ی دانش مغز و اعصاب به کشورشان بروند و ریاست موسسه‌ی علوم مغز و اعصاب آن‌جا در دانشگاه پزشکی پایتخت در پکن را به‌دست بگیرد.

فعالیت‌های آموزشی

آموزش و پیشبرد رشته‌ی جراحی مغز و اعصاب یکی از دغدغه‌های اصلی و یکی از نقاط برجسته در فعالیت‌های علمی سمیعی است. او از آغاز فعالیتش به عنوان استاد جراحی مغز و اعصاب، کوشش و توجه ویژه‌ای به آموزش جراحان مغز و اعصاب در سراسر جهان داشته. از سال ۱۹۷۱ دوره‌های منظم سالانه یا دوسالانه‌ی آموزش جراحی میکروسکوپی مغز و اعصاب را در دانشگاه ماینتز برگزار می کند. همچنین در سال ۱۹۷۹ نخستین دوره‌ی آموزشی جراحی قاعده‌ی جمجمه در جهان را در هانوفر پایه‌گذاری کرد. علاوه بر دوره‌های منظمی که در آلمان برگزار می کند، دوره‌های آموزشی مشابه دیگری نیز در سایر کشورها در سراسر جهان برای ارتقای دانش جراحان



مغز و اعصاب توسط شخص او پایه‌گذاری و برگزار شده و می شود. سمیعی در سال ۲۰۰۴ به عنوان رییس موسسه‌ی بین‌المللی علوم اعصاب چین، دوره‌ی بین‌المللی سالانه‌ی جراحی مغز و اعصاب بالینی را برگزار کرد. در سال ۲۰۰۴ سازمان تأمین اجتماعی ایران، ریاست دپارتمان جراحی مغز و اعصاب بیمارستان میلاد تهران را به او اعطا کرد.

از آن زمان به بعد تحت نظر سمیعی، دوره‌های آموزشی منسجم و جامعی برای کارکنان دپارتمان، برنامه‌ریزی و اجرا شد که در پی آن، این دپارتمان امروز به یکی از توسعه‌یافته‌ترین و پیشرفته‌ترین مراکز جراحی مغز و اعصاب دنیا تبدیل شده. سمیعی از سال ۲۰۰۶ سمپوزیوم بین‌المللی جراحی مغز و اعصاب را به‌طور مستمر در تهران و به سرپرستی خود برگزار می کند.

مجید سمیعی در طی زندگی حرفه‌ایش روش‌های جراحی زیادی را ابداع یا تکمیل کرده که بسیاری از آن‌ها مربوط به برداشتن غده‌های سرطانی هستند. او در طی سالیان فعالیتش بیش از ۱۲ هزار بیمار را با موفقیت عمل کرده که در نوع خود کم‌نظیر است. صدها مقاله‌ی علمی و ۱۷ جلد کتاب تنها بخش کوچکی از یادگارهای علمی او است. سمیعی شاگردان بسیاری (بیش از هزار نفر) در کشورهای مختلف جهان تربیت کرده؛ این شکل و حجم از تربیت شاگرد باعث شده او را به عنوان استاد بزرگ علم مغز و اعصاب جهان بشناسند و هر ساله در نقاط مختلف دنیا به انواع مختلف از او تقدیر کنند.

سمیعی در دهه‌ی ۱۹۹۰ یک مرکز خصوصی بین‌المللی علوم اعصاب را که به اختصار INI شناخته می‌شود، تأسیس کرد. بنای این مرکز برگرفته از شکل مغز است. این مرکز در شهر هانوفر آلمان واقع است و ریاست آن را مجید سمیعی و پسرش (امیر سمیعی) بر عهده دارند. تأسیس بیمارستان سمیعی در رشت، بنیاد فرهنگ و علم گیلان



و مرکز تحقیقات سرطان شناسی رشت از دیگر اقدامات سمیعی هستند.

جوایز و افتخارات

رییس جمهور وقت آلمان غربی در سال ۱۳۶۷ نشان درجه ی ۱ دولت آلمان را به او اهدا کرد. در سال ۲۰۱۱ فدراسیون جهانی انجمن های جراحی مغز و اعصاب، مدال افتخار این فدراسیون به همراه جایزه ی ۱۰۰۰۰ یورویی خود را که هر دو سال یک بار به برجسته ترین جراحان مغز و اعصاب از سراسر جهان اهدا می شود، به افتخار مجید سمیعی «مدال افتخار مجید سمیعی» (Madjid Samii Medal of Honor) نام گذاری کرد.

نخستین جایزه و مدال افتخار مجید سمیعی در سال ۲۰۱۱ در کشور برزیل و همزمان با برگزاری مجمع فدراسیون جهانی انجمن های جراحی مغز و اعصاب به Maurice Choux از کشور فرانسه و استاد دانشگاه مarseille اهدا شد. در سال ۲۰۱۳ به واسطه ی تلاش برای پرورش ۱۰۰ جراح جوان آفریقایی، جایزه ی «حلقه ی لایبنیتز هانوفر» به او داده شد. سمیعی در مراسم اهدای جایزه گفت: «این جایزه نه به من، بلکه به قاره ای با نزدیک به یک میلیارد جمعیت اهدا شد.» او گفته بود که این جایزه برایش ارزش ویژه ای دارد، چون برای کمک به قاره ای است که به نسبت جمعیتش به شدت از امکانات



پزشکی محروم است. به گفته ی سمیعی میزان مرگ و میر در آفریقا بر اثر صدمات مغزی سه برابر بیماری ایدز است.

فدراسیون جهانی جوامع جراحی مغز در سال ۲۰۱۳، مجید سمیعی را به عنوان جراح مغز سال معرفی کرد. مجید سمیعی در سال ۲۰۱۴ به انتخاب آکادمی بین المللی جراحان مغز و اعصاب برنده ی جایزه برترین دانشمند و جراح مغز و اعصاب شد. این جایزه همه ساله از سوی آکادمی بین المللی جراحان مغز و اعصاب به یکی از پزشکان این رشته اهدا می شود. دانشگاه تهران در مهرماه ۱۳۹۰ با اعطای دکترای افتخاری از سمیعی تقدیر کرد. در شهریور ۱۳۹۳ نخستین کلید طلایی رشت در مراسمی توسط شهرداری آن جا به سمیعی اهدا شد.

زندگی شخصی

مجید سمیعی هر ساله مدتی به ایران می آید و علاوه بر آموزش جراحان و برگزاری کنفرانس های علمی چندین عمل جراحی هم انجام می دهد.



ابتدا با برادرش مکانیکی داشتند ولی با نبوغ ذاتی و به لطف شرایط مساعد زمان، موفق شدند اولین خودروی سواری را در ایران تولید کنند. سنگ بنایی که او گذاشت تا امروز ادامه یافته و ما آن را با نام ایران خودرو می شناسیم. در ادامه با زندگی نامه ی محمود خیامی پدر خودروسازی ایران همراه دیجی کالا مگ باشید.

سید محمود خیامی در دی ماه ۱۳۰۸ در مشهد (طرقبه) به دنیا آمد. پدرش علی اکبر خیامی سید بانفسی بود که همیشه شال سبز به کمر می بست و بسیار مذهبی بود. شغل او کامیون داری و به اصطلاح امروزی در کار ترابری بود. پدر همیشه آرزو داشت بچه هایش کارمند یا به قول آن روزها موجب بگیری دولت شوند؛ برای همین اصرار داشت خوب درس بخوانند و خودش هم پی گیر درس و مشق بچه ها بود. در دهه دوم قرن چهاردهم که کشورهای بیگانه (شوروی سابق، ایالات متحده آمریکا و بریتانیا) ایران را اشغال کرده بودند، منطقه خراسان در تصرف سربازان روس در آمد؛ آن ها در سال ۱۳۱۴ کامیون های علی اکبر را برای جابه جایی های خود با زور ضبط و حتی گاراژ او را مصادره می کنند. دولت مرکزی هم به معنای درست کلمه وجود نداشت تا بشود به جایی شکایت برد. باز دست رفتن بیش تر دارایی پدر، زندگی خانواده خیامی به سختی می گذشت تا با اتمام جنگ پس از مدتی روس ها مشهد را ترک کردند. ارتش شوروی سابق هر چه در این مدت تصرف کرده بود را هم با خود برد و علی اکبر خیامی کامیون هایش را از دست داد؛ ولی خوش بختانه زمین را نمی توانستند با خود ببرند و گاراژ دوباره به او باز گشت. علی اکبر آن جا را به تعمیرگاه خودرو تبدیل کرد و محمود خیامی که حالا

دبیرستانی شده بود و در مدرسه ی شاه رضای مشهد درس می خواند برای راه اندازی تعمیرگاه به پدر کمک می کرد. سرشان که شلوغ تر شد به مدرسه شبانه ی رازی رفت تا روزها با پدر کار کند و شب ها تحصیل را ادامه دهد. محمود به اتفاق برادر بزرگ ترش احمد هم درس می خواندند هم کار می کردند و کار در تعمیرگاه باعث به وجود آمدن علاقه ی آن ها به خودرو شده بود تا جایی که برای نزدیک شدن به خودروهای گران قیمت آن زمان شست و شوی خودرو هم انجام می دادند. کمی که بزرگ تر شدند دوفنری در گاراژ پدر تعمیرگاه برادران خیامی را راه انداختند.

ایران ناسیونال

احمد برادر بزرگ تر مدتی بعد راهی سفری طولانی مدت برای پیدا کردن شغلی تازه در اروپا و آمریکا می شود. محمود همزمان راهی تهران می شود تا مقدمات تاسیس تعمیرگاهی در تهران را هم فراهم کند. همزمان احمد به او اطلاع می دهد که در لندن موفق به امضای قراردادی با شرکت تالبوت شده است. تالبوت آن موقع زیر مجموعه ی شرکت «روتس آرو» (Roots Arrow) بود که بعدا به کرایسلر تغییر نام داد. محمود هم در تهران مقدمات تاسیس کارخانه ای برای مونتاژ خودروی انگلیسی را فراهم می کند. کارخانه ایران ناسیونال روز ۱۲ مهرماه ۱۳۴۱ با سرمایه ای در حدود ۱۰ میلیون تومان و با هدف مونتاژ و تولید انواع خودرو در خیابان اکباتان تهران متولد شد و از ۲۸ اسفندماه ۱۳۴۲ با تولید اتوبوس شروع به کار کرد. موسسان اولیه این کارخانه علی اکبر خیامی، احمد خیامی، محمود خیامی و خانم ها مرضیه خیامی و زهرا سیدی رشتی بودند.

ایران ناسیونال و کارخانه‌های جنبی آن را در تهران، مشهد و اصفهان ساخته در این باره می‌گوید: «ما به محمود گفتیم بیشتر باشگاههای فوتبال معروف اروپا متعلق به کارخانه‌های اتومبیل‌سازی هستند؛ مانند: یونتوس، فیات، روتس، فولکس واگن و.... محمود که به فوتبال علاقه زیادی داشت پیشنهاد را پذیرفت و ایران ناسیونال باشگاه اقبال را که به وسیله صنعت کاران و تاجیک قهرمانان سابق تاسیس شده بود، خریداری کرد و به توسعه آن پرداخت؛ به این ترتیب تیم پیکان به وجود آمد» اما موفقیت پیکان که حتی زمانی قهرمان کشور هم شد وقتی به اوج رسید که ستاره‌های تیم شاهین بعد از انحلال آن تیم صاحب نام، به پیکان پیوستند.



سر بر آوردن رقبا

محمود خیامی تا مدت‌ها چشم از پیکانی که کارگرانش به تولید می‌رسانند بر نداشت. درآمد نفت هم در کشور بالا رفته بود و واردات لجام گسیخته به کشور شروع شده بود. ۴۰ درصد بازار در اختیار خودروهای وارداتی قرار داشت با این حال پیکان در بازار خوب می‌فروخت. هر چه به تولید می‌رسانند در بازار به فروش می‌رسید. کم‌کم محمود به این نتیجه می‌رسد که باید فکری به حال پیکان کند. رقبای او تولید خودروهای جدیدی را شروع کرده بودند. سایپا ژیان را به تولید می‌رساند و جعفر اخوان در کارخانه‌اش (پارس خودرو) آریا، شاهین و بیوک را با همکاری جنرال موتورز امریکا مونتاژ می‌کرد و بازار را تحت تاثیر قرار داده بود. محمود با این که می‌دید مردم حاضرند دو ماه برای تحویل گرفتن پیکان منتظر بمانند تصمیم گرفت فکری برای پیکان کند. او از همان سال در می‌یابد پیکان در سال‌های آینده نمی‌تواند با بقیه خودروها رقابت کند. صنعت اتومبیل سازی روز به روز در حال توسعه است و خیامی که ایران ناسیونال را بنیان گذاشته، نمی‌خواست شرکتش از قافله رقابت عقب بماند؛ از این رو مذاکره با فرانسوی‌ها آغاز می‌شود و پژو ۳۰۵ به عنوان جایگزین پیکان می‌گردد. او رفته‌رفته ایران ناسیونال را آماده خروج پیکان می‌کند ولی به خاطر شرایطی که در کشور بروز می‌کند هیچ‌وقت به این مهم دست نمی‌یابد.

در ۱۳۵۳ بهترین مدل پیکان که در ایران معروف به پیکان اونجر است ساخته شد. تالپوت در آن زمان موتور پر قدرت فورد را بر روی پیکان گذاشته بود. پیکان تا مدت‌ها در بیش از شش مدل تولید شد که پیکان استیشن، دولوکس، کار و جوانان برخی از آن‌ها هستند. در سال ۱۳۵۳ خط تولید وانت شکل گرفت و کارخانه ریخته‌گری و موتورسازی نیز دایر شد تا نسبت به ساخت شش قسمت از موتور پیکان ۱۶۰۰ سی‌سی اقدام کند. جالب است که تولید پیکان پس از یک دهه تولید در انگلستان، در ایران شروع شد. محبوب‌ترین مکانی که بعد از ایران این خودرو در آن تولید یا فروخته شده استرالیا است. خیلی زود خود کفایی در تولید قطعات یدکی در راس برنامه‌های ایران ناسیونال قرار گرفت. بدین ترتیب، شرکت‌های بلبرینگ، پیستون و ایدم تبریز، شرکت ریخته‌گری، شرکت رضای مشهد و چند شرکت دیگر توسط ایران ناسیونال تاسیس شد. در همین سال‌ها، محمود خیامی با کمک گروهی دیگر از سرمایه‌داران ایران، بانک صنعت و معدن و فروشگاه‌های زنجیره‌ای کوروش را هم بنیان گذاشت.

رفتار با کارگران

محمود خیامی عادت داشت گاهی به کارخانه سر بزند و به کارها از نزدیک نظارت کند. در یکی از همین بازدیدها، زمانی که سر ظهر در حیاط کارخانه قدم می‌زد، کارگری را دید که به جای حضور در بوفه، گوشه‌ای نشسته و مشغول خوردن «نان و پنیر و انگور» است. نزدیک شد و علت این کار را از او پرسید: «چرا بوفه نمی‌روی؟» کارگر پاسخ داد که «غذای کارخانه ۱۲ ریال است؛ نان و پنیر ارزان‌تر در می‌آید! این طوری چیزی برای خانواده‌ام جمع می‌کنم.» خیامی با شنیدن این سخنان غمگین شده بود؛ همیشه در مقابل کارمندانش و کسانی که از کار او امرار معاش می‌کردند، احساس مسئولیت می‌کرد. قبلا هم این احساس مسئولیت را ثابت کرده بود؛ زمانی که دستور داد برای نخستین بار در تاریخ شرکت‌ها و موسسه‌های خصوصی ایران، شرکت او برای همه کارمندانش خانه بسازد و با وام‌های بلندمدت در اختیارشان قرار دهد (مجمع آپارتمانی معروف به ۱۶ دستگاه). محمود خیامی در حالی که سرش را به زیر انداخته بود، لبخندی زد و از کارگر دور شد. از هفته بعد، به دستور مدیرعامل، غذای کارگران در کارخانه‌های او رایگان شد.

علاقه به فوتبال

محمود خیامی از بازیکنان قدیمی تیم شاهین بود. علاقه محمود به فوتبال آن قدر بود که همه مسابقات فوتبال کشور و مسابقات مهم تیم‌های خارجی را پیگیری می‌کرد. کارخانه اتومبیل‌سازی روتس آرو (سازنده اصلی اتومبیل پیکان) که از این علاقه آگاه بود هر وقت مسابقه مهمی بین تیم‌های معروف برگزار می‌شد برای او بلیط هواپیما، بلیت جایگاه مخصوص مسابقه و رزرواسیون هتل می‌فرستاد و محمود خیامی یکی دو روز به سفر می‌رفت و مسابقات را از نزدیک تماشا می‌کرد. عده‌ای از دوستان و همکاران خیامی که عشق و علاقه او را به فوتبال دیدند تشویقش کردند که ایران ناسیونال هم یک تیم فوتبال تاسیس کند. فریدون معاونیان، مهندس معمار صاحب نام که از آغاز با خیامی‌ها همکاری داشت و قسمت اعظم کارخانه‌های

قرارداد بین شرکت ایران ناسیونال و تالپوت در سال ۱۳۴۵ نهایی شد. موضوع قرارداد در مورد مونتاژ و ساخت خودرویی که نام انگلیسی آن هیلمن هانتر بود منعقد شد. می‌گویند احمد نام Arrow (نام شرکت مادر) را نپسندید و ترجیح داد اسمی وطنی روی آن بگذارند؛ ساده‌ترین راه معادل‌های اسم انگلیسی بود؛ از بین تیر و خدنگ و پیکان، سومی انتخاب شد و بدین ترتیب خودروی پیکان با آن نماد اسب ارا به کش به دنیا آمد. با وارد شدن قطعات از تالپوت انگلستان تولید پیکان در اردیبهشت سال ۱۳۴۶ با ظرفیت ۶۰ هزار دستگاه آغاز شد؛ این تیراژ به تدریج به ۱۲۰ هزار دستگاه رسید و یک سال بعد ۱۳۴۷ مدل دولوکس پیکان تولید شد. در اواخر سال ۱۳۵۱، زمانی که همه‌جا صحبت از موفقیت‌های برادران خیامی بود یک خبر باعث حیرت محافل اقتصادی آن زمان شد: «برادران خیامی بعد از سال‌ها همکاری، از هم جدا شدند». اما آن چه این خبر را عجیب‌تر می‌کرد آن بود که کارخانه‌های اتومبیل‌سازی پیکان، اتوبوس‌سازی، مرسدس بنز سهم محمود برادر کوچکتر شد در حالی که احمد نقش اصلی را در تاسیس کارخانه‌های خودروسازی ایفا کرده بود؛ به هر روی این موضوع درون خانواده خیامی فیصله یافت و کسی متوجه چندوچون آن نشد.

محمود خیامی هم که حالا صاحب اختیار مطلق ایران ناسیونال شده بود توانست کار را توسعه دهد. اولین بیلان رسمی که بعد از جدایی دو





او کلی از اولین‌ها را به نام خود ثبت کرد: اولین ایرانی فضانورد، اولین بانوی مسلمان فضانورد، اولین بانوی کیهان گرد (گردشگر فضایی)؛ اما به جز این‌ها روی زمین هم از موفق‌ترین کارآفرینان عصر خود به شمار می‌آید. باز زندگی‌نامه‌ی انوشه‌انصاری همراه باشید.

انوشه انصاری (نام خانوادگی او پیش از ازدواج با حمید انصاری، رئیس‌بان بوده) در ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۶ میلادی برابر با ۲۱ شهریور ۱۳۴۵ هجری شمسی در مشهد به دنیا آمد، اما خانواده‌شان کمی بعد از تولد انوشه به تهران نقل مکان کرد و او بزرگ شده‌ی تهران است. به هنگام انقلاب، ۱۳ سال داشت. انوشه در یکی از مصاحبه‌هایش گفته: «از کودکی مسحور فضا بودم؛ خیلی به تماشای ستاره‌ها علاقه داشتم؛ رویای سفر به فضا همان موقع‌ها در سرم افتاد.» شرایط نامساعد جنگ و مشکلات دیگر باعث شد والدین انوشه که می‌خواستند او از امکان تحصیل و رسیدن به رویایش باز نماند تصمیم به جلا‌ی وطن گرفتند. خانواده‌ی انوشه صبر کردند تا دبیرستانش تمام شود و سرانجام ۴ سال بعد از انقلاب در ۱۹۸۴ (۱۳۶۱) به اتفاق خانواده به ایالات متحده مهاجرت کرد.

روزی که انوشه پا به سرزمین فرصت‌ها گذاشت فقط زبان مادری‌اش را می‌دانست؛ اما وقتی خبر موفقیت او در جهان پیچید به جز پارسی به انگلیسی و فرانسوی مسلط بود و تا حدی با روسی آشنایی داشت. انوشه برای تحصیلات بالاتر به دانشگاه جورج میسون ویرجینیا رفت. در دوره‌ی لیسانس رشته مهندسی برق و علوم رایانه را انتخاب کرد. او تحصیلاتش را در دانشگاه جورج واشنگتن ایالت واشنگتن و در

■ کارآفرینی

انوشه در سال ۱۹۹۳ به همراه همسر و برادر شوهرش، امیر انصاری، شرکت Telecom Technologies Inc. یا به اختصار TTI را در ریچاردسون تگزاس تأسیس کردند. هزینه راه‌اندازی شرکت از اندوخته‌ها و مبالغی که برای بازنشستگی کنار گذاشته بودند فراهم شد. TTI در زمینه‌ی تأمین ادوات و ارائه‌ی خدمات شبکه‌های مخابراتی فعالیت می‌کرد. خدمات شرکت آن‌ها به شرکت‌های مخابراتی این امکان را می‌داد که هم‌زمان با بهبود عملکرد سامانه‌ها، از هزینه‌های عملیاتی کاسته و به نوسازی

■ بخشی از فعالیت‌های محمود خیامی که بسیاری را به همراه برادرش احمد انجام داده به این شرح است:

- ۱- کارخانه لاستیک‌سازی بریجستون ایران
- ۲- شرکت پیستون‌سازی ایران
- ۳- کارخانه پولی رنگ (تولیدکننده رنگ اتومبیل)
- ۴- کارخانجات رضا در مشهد برای تولید سپر و رینگ اتومبیل (قطعات اتومبیل حال حاضر)
- ۵- کارخانه جوش اکسیژن در مشهد با سهم ۲۵ درصدی ایران ناسیونال
- ۶- کارخانه ایدم در تبریز برای تولید موتور
- ۷- کارخانه فنر‌سازی در جاده کرج
- ۸- کارخانه تولید شن ریخته‌گری
- ۹- کارخانه تولید موتور اتومبیل برای تولید قسمت‌هایی از سیلندر و رینگ و پیستون اتومبیل



- ۱۰- هنرستان مدرسه صنعتی ایران ناسیونال برای تربیت تکنسین در جاده قدیم کرج
- ۱۱- هنرستان بزرگ صنعتی مشهد
- ۱۲- بیمارستان بزرگ در مشهد که نیمه کاره ماند
- ۱۳- مرکز مبارزه با سرطان در خیابان کوهسنگی مشهد

■ شروع از نو

محمود خیامی بعد از ترک ایران به دلیل سابقه خوبی که در همکاری با شرکت مرسدس بنز آلمان داشت، از این شرکت اعتبار گرفت و در خارج از کشور، کارش را به عنوان فروشنده از صفر آغاز کرد. به دلیل نبوغ اقتصادی، این بار هم موفق شد و اکنون خانواده او، یکی از نمایندگی‌های فروش مرسدس در انگلیس و آمریکا را در اختیار

دارند. او با ثروتی که از فروش مرسدس در آمریکا به دست آورد، شروع به ساخت مدرسه در مناطق روستایی استان خود (خراسان) کرد و آن‌قدر به این کار ادامه داد تا به یکی از بزرگ‌ترین مدرسه‌سازان تاریخ کشور تبدیل شد. خیامی در سال‌های گذشته نه تنها ۱۱۰ مدرسه به نام امام علی(ع) در روستاهای استان خراسان ساخته، بلکه هشت مجموعه بزرگ آموزشی نیز به نام ثامن‌الائمه در مشهد احداث کرده است. او ساخت هجده مجموعه کارودانش را در استان خراسان به پایان رسانده که چندین میلیارد تومان هزینه دربرداشته است. خیامی بخشی از ثروت خود در انگلستان را نیز صرف برگزاری همایش‌هایی برای گفتگو میان پیروان اسلام و مسیحیت کرده است؛ بخش دیگری از ثروتش هم به خرید اشیای عتیقه ایرانی در حراجی‌های بین‌المللی اختصاص یافته و بالاخره او، اکنون یکی از یاری‌رسانان به برنامه‌های فرهنگی ایرانیان در خارج از کشور است.



هم‌چنین مدیریت بنیاد خیامی را هم که خود در سال ۲۰۰۰ میلادی تأسیس کرده بر عهده دارد. این بنیاد در کنار فعالیت‌های خیریه در زمینه‌های بهداشت، کودکان و پناهندگان، در زمینه گفتگوی بین ادیان نیز برنامه‌های زیادی دارد.

خیامی به واسطه‌ی فعالیت‌های زیادی که در بریتانیا انجام داده بارها مورد تقدیر قرار گرفته و نشان‌های مختلفی دریافت کرده از جمله: CBE «فرمانده رتبه‌ی امپراتوری بریتانیا»، نشان KSS یا «سنت سیلوستر» (نشان رتبه پنجم کلیسای کاتولیک) و همچنین «Royal Order of Francis I»



تجهیزات بپردازند. محصولات TTI به نحوی مهندسی شده بودند که با بهره‌گیری از فن‌آوری تعویض نرم‌افزار می‌توانستند به صورت پلی بین فن‌آوری‌های مرسوم مخابراتی و نسل جدید شبکه‌ها عمل کنند. انوشه در سال ۲۰۰۰ از سوی مجله زن شاغل (Working Woman) به عنوان کارآفرین برتر انتخاب شد. هم‌چنین مجله فورچن در سال ۲۰۰۱ نام او را در فهرست تاجران موفق قرار داد.

عملکرد TTI آن‌قدر خوب بود که چند شرکت بزرگ برای خرید آن اقدام کردند. نهایتاً شرکت Sonus Networks آن را خرید. این معامله در سال ۲۰۰۱ و به صورت انتقال سهام ۱۰.۸ میلیون سهم از شرکت سانوس نتورکس به صاحبان TTI انجام شد. انوشه به معاونت Sonus رسید و مدیریت بخش آی‌پی هوشمند را هم به دست گرفت. او تا مارس ۲۰۰۱ در این سمت بود.

همان‌طور که گفته شد انوشه از نوجوانی به فضانوردی علاقه‌مند بود و هر چند در این زمینه تحصیل نکرده بود اما رویای سفر به فضا را در سر می‌پروراند. با ثروتی که از فروش کسب‌وکار قبلی به دست آورده بود در سال ۲۰۰۴ با همراهی همسر و برادر شوهرش تصمیم گرفت به بنیاد جایزه‌ی ایکس (راه‌اندازی ۱۹۹۶) کمک کند. این جایزه ۱۰ میلیون دلاری که بعد از هدیه‌ی خانواده‌ی انصاری به «جایزه‌ی ایکس انصاری» تغییر نام پیدا کرد قرار بود به اولین فرد یا گروهی تعلق بگیرد که نخستین پرواز غیر دولتی به فضا را میسر می‌کند. این سفر می‌بایست توسط یک فضاپیما‌ی رفت‌و‌برگشتی (به اصطلاح قابل باز یابی) انجام می‌شد و می‌توانست حداقل ۳ نفر را به ارتفاعی بیش از ۱۰۰ کیلومتر از سطح متوسط زمین (خط کارمن) رسانده و به زمین بازگرداند. هم‌چنین فضاپیما باید می‌توانست طی دو هفته بعد از پرواز نخست، آماده پرواز مجدد شود. در نهایت در ۴ اکتبر



۲۰۰۴ فضاپیما‌ی کوچک «SpaceShip ۱» با طراحی خلاقانه‌ی «برت روتان» آمریکایی برنده‌ی این جایزه شد. این بنیاد هم‌چنان به پیش‌برد فعالیت‌های فضایی کمک می‌کند. انوشه انصاری در سال ۲۰۰۶ باز هم با یاران قدیمی (همسر و برادر شوهر) شرکت دیگری را تاسیس کرد. Prodea Systems از آن سال تا کنون فعال است و انوشه علاوه بر ریاست بر هیات مدیره، مدیر عامل آن هم هست.

عشق سفر به فضا

هر چند انوشه توانسته بود با تعیین و اهدای این جایزه وارد عرصه مدیریت سفرهای فضایی شخصی شود اما هیچ چیز همانند یک سفر واقعی به فضا او را آرام نمی‌کرد و اشتیاقش برای سفر به فضا هر روز بیشتر می‌شد. در همین هنگام بود که وی دریافت می‌توان با پرداخت مبلغ ۲۰ میلیون دلار با یک موشک سایوز به فضا سفر کرد و چند روزی را در ایستگاه فضایی بین‌المللی به سر برد.

انوشه تصمیمش را گرفت و علی‌رغم همه خطرات موجود، ثبت نام کرد. این سفر توسط کپسول فضایی سایوز تی‌ام‌آ متعلق به روسیه صورت می‌گرفت. طبق برنامه یک پزشک ژاپنی به نام دایسوک‌ه انوموتو قرار بود پیش از او به این سفر برود ولی صلاحیت او به دلایل سلامتی رد شد و برنامه‌ی انوشه انصاری شش ماه جلو افتاد. سازمان فضایی روسیه در ۸ مه ۲۰۰۶ رسماً اعلام کرده بود انوشه انصاری به عنوان اولین بانوی گردشگر فضایی در بهار ۲۰۰۷ به مدار کره زمین سفر خواهد کرد اما با این اتفاق، تاریخ سفر او به ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۶ تغییر کرد.

او اولین فضانورد ایرانی دنیا است و اولین زن کیهان‌گرد و چهارمین نفری است که هزینه سفر فضایی خود را پرداخت کرده است. اولین

گردشگر فضایی یک میلیونر آمریکایی به نام دنیس تیتو بود که در سال ۲۰۰۱ نخستین بشری شد که با پول خود به فضا سفر کرد. انوشه هم‌چنین پس از عبدالاحد مومند فضانورد افغان دومین فضانورد فارسی‌زبان است. انصاری تر جیح می‌دهد در مورد خود از عنوان «فضانورد همراه» به جای واژه «گردشگر فضایی» استفاده کند. انوشه روی لباس خود دو پرچم ایران و آمریکا را نقش کرده بود. او دلیل این کار را اظهار دین خود به این دو کشور که در موفقیتش نقش داشته‌اند بیان کرد.

انوشه انصاری در آخرین پست خود در وبلاگ شخصی‌اش نوشت: «شما حاضرید چقدر برای تحقق رویاهایتان بپردازید؟ آیا رویای شما ارزش حقوق یک ماه یا شاید یک سال شما دارد؟ شاید بهای آن به اندازه پس‌اندازی باشد که برای دانشگاه فرزندان کنار گذاشته اید. آیا به اندازه تمام حقوق بازنشستگی شما می‌ارزد؟ از دست دادن عضوی از بدنتان چطور؟ آیا ارزش آن را دارد که برای آن بمیرید؟ قیمت واقعی یک رویا به‌راستی چقدر است؟

من جوابی برای این ندارم، اما فکر می‌کنم پاسخ این پرسش برای هر کس متفاوت باشد. خود من، همیشه آماده بوده‌ام و هنوز هم هستم تا زندگی خودم را برای تحقق رویاهایم فدا کنم.»

فضاپیمای سایوز حامل انوشه انصاری، فرمانده‌ی روسی، میخائیل تیورین، و مهندس پرواز اسپانیایی-آمریکایی، مایکل لویز الگریا در صبح روز دوشنبه ۱۸ سپتامبر سال ۲۰۰۶ از پایگاه فضایی بایکونور در قزاقستان به فضا پرتاب شد، و بدین ترتیب مأموریت سایوز تی‌ام‌ای-۹ آغاز گشت. دو روز پس از قرار گرفتن در مدار زمین، فضاپیما‌ی سایوز در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۶ با موفقیت به ایستگاه بین‌المللی فضایی ملحق شد و اقامت ۹ روزه‌ی انوشه انصاری در ایستگاه فضایی آغاز شد. او در تمام مدت حضورش در فضا پیوسته وبلاگش را به‌روز می‌کرد و اتفاقات را شرح می‌داد. سرانجام پس از ۹ روز اقامت و پژوهش در ایستگاه بین‌المللی فضایی، انوشه انصاری در سحرگاه ۷ مهر ۱۳۸۵ مصادف با ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۶ میلادی به همراه پاول وینوگرادف روسی و جفری ویلیامز آمریکایی، دو تن از فضانوردان ساکن ایستگاه، به زمین بازگشت. پس از فرود او در ۹۰ کیلومتری شمال آرکالیک در قزاقستان با استقبال گرم خانواده‌اش، از جمله همسرش حمید، و مقامات محلی و مسئولان سازمان فضایی روسیه مواجه شد. وی پس از معاینات پزشکی، با بالگرد برای مراسم خوش‌آمدگویی به شهر قستانای (در قزاقستان) منتقل شد.

انوشه انصاری در طول ۹ روز اقامت خود در ایستگاه بین‌المللی فضایی مجموعه آزمایش‌های علمی‌ای را هم برای آژانس فضایی اروپا انجام داد:

پژوهش درمورد علل کم‌خونی؛

تأثیر تغییرات ماهیچه‌ای بر کمر درد؛

تأثیر تشعشعات فضایی بر فضانوردان ساکن در ایستگاه بین‌المللی فضایی و گونه‌های میکروبی که در آن ایستگاه پرورش داده شده‌اند. اما ماجرای دایسوک‌ه انوموتو (پزشکی ژاپنی که از سفر به فضا بازماند) نشان می‌دهد که برای رفتن به چنین سفری فقط داشتن پول کافی

نیست. به جز افرادی که ما نامشان را می‌شنویم دیگرانی هم بودند که برای پرواز نام‌نویسی کردند اما نتوانستند تمرینات سخت و دشوار و دوره طولانی آموزشی را تحمل کنند و به همین دلیل از فهرست داوطلبان حذف شدند.

انوشه در این کتاب زندگی‌نامه‌اش (روایهای من برای ستارگان) که آن را به کمک یکی از نویسندگان محبوب خود نوشته، توضیح می‌دهد که در دوره آموزشی او را با انواع و اقسام خطرهایی که ممکن است در یک سفر فضایی واقعی با آن‌ها رو در رو شود، آشنا کردند تا اگر ذره‌ای تردید یا ناتوانی در وجودش مشاهده شد، از فهرست مسافران حذف شود. علاوه بر این‌ها در کتاب آمده که در دوره آموزشی بارها با موقعیت‌هایی مواجه شده که در حالت عادی هیچ‌گاه انجام دادن‌شان را نمی‌پذیرفت اما در این مورد خاص هیچ مخالفتی نمی‌کند تا یگانه بخت خود برای سفر به فضا را به مخاطره نیندازد.

سازمان فضایی ایران به عنوان متولی بخش فضا در کشور، هم در آستانه سفر انصاری به ایستگاه فضایی ضمن حمایت از فعالیت‌ها و خدمات ارزنده او در ترویج و توسعه فن‌آوری فضایی و پرواز به ایستگاه بین‌المللی به عنوان تنها جایگاه استقرار انسان در فضا را افتخاری غرورآمیز برای تمام ایرانیان توصیف و تصریح کرد: «این زن دانشمند و علاقمند ایرانی با اراده بزرگ و بلند، تلاشی را آغاز کرده است که افق‌های جدیدی به روی بشریت خواهد گشود. پرواز ایشان به ایستگاه بین‌المللی به عنوان تنها جایگاه استقرار انسان در فضا، افتخاری بس غرورآمیز برای تمام ایرانیان خواهد بود اما نباید تأثیر شگرف خدمات و فعالیت‌های ایشان در رونق فعالیت‌های فضایی در مقیاس عمومی و در سطح بین‌المللی را فراموش کرد.»

انوشه انصاری هم مانند سایر گردشگران فضایی در معرض این انتقاد بود که به عنوان یک ثروتمند، پول هنگفتی را صرف یک ماجراجویی شخصی کرده است؛ انوشه که در طول سفر فضایی خود نه به عنوان یک گردشگر که به عنوان یک دانشمند و کیهان‌نورد ظاهر شد، در آستانه سفر فضایی خود در وبلاگش به این انتقاده‌ها پاسخ داد: «پول من از کجا آمده؟ به شما می‌گویم. از کار سخت، از ریسک‌هایی غیر قابل باور و فدا کردن خیلی از چیزها که من و خانواده‌ام برای به دست آوردن هدف مشترکمان از دست داده‌ایم. آیا ما حق داریم با پولی که به سختی به دست آورده‌ایم چنین کنیم؟ من فکر کنم این اجازه را داشته باشیم! اما آیا این به معنی آن است که من نسبت به آن چه در جهان اطرافم می‌گذرد بی‌تفاوتم و به آن‌ها اهمیت نمی‌دهم؟ خب اگر این‌طور فکر می‌کنید، بد نیست بیش‌تر من را بشناسید و خودتان قضاوت کنید.

من مایلم بخشی از طرز تفکرم را در معرض قضاوت شما قرار دهم. بخشی از نگاه من به زندگی که مربوط به تصمیم‌گیری برای پول‌هایی است که دارم و دارید. من می‌خواهم به شما بگویم که چطور می‌توانید برای خرج کردن ثروتتان فکر کنید تا مابه‌ازای آن تغییری بزرگ به وجود بیاورید. یک تغییر واقعاً بزرگ!

بیاپید فرض کنیم دلتان می‌خواهد به درمان سرطان کمک کنید. آیا شما برای بیماران دوا می‌خرید یا مراکزی برای حمایت از

بیماران سرطانی می‌سازید؟ یا بالاتر، آیا این هزینه را به یک دانشگاه می‌پردازید تا روی سرطان تحقیق کنند؟ یا این که دنبال بزرگ‌ترین عامل شکل‌گیری سرطان هستید و سعی می‌کنید آن را ریشه‌کن کنید؟

می‌بینید که راه‌های زیادی برای مواجهه با این مساله وجود دارد و این دست شما است که کدام راه را انتخاب کنید. ممکن است راهی را انتخاب کنید که منجر به کمک به یک گروه کوچک و در یک زمان محدود شود و یا تصمیم به انجام کاری زمان‌بر و پرهزینه بگیرید که به شناخت و حل عمومی مشکل سرطان کمک می‌کند. من شخصا راه دوم که انجام فعالیت‌های اساسی برای شناخت و حل ریشه‌پی

همین که فن‌آوری پیشرفت کند سفرها به فضا بیشتر بشود. در سن ۱۲ سالگی در ایران اگر می‌خواستیم بگوییم که می‌خواهیم به فضا بروم، مردم به من می‌خندیدند، ولی من الان به این خواسته رسیده‌ام. به علاوه خانم‌های ایرانی سنگ بنای جامعه هستند و هر کاری را که بخواهند می‌توانند انجام بدهند و برای خودشان محدودیتی قائل نمی‌شوند.»

فعالیت‌های انوشه انصاری پس از سفر به فضا

انوشه انصاری بعد از بازگشت از فضا تصمیم گرفت در این زمینه تحصیل کند؛ او مدرک فوق لیسانس دوم خود را از دانشگاه



مشکل است را انتخاب می‌کنم.»

انوشه انصاری در گفت‌وگو با برنامه‌ی «آسمان شب» شبکه‌ی چهار صدا و سیمای جمهوری اسلامی گفت: «همان‌طور که می‌دانید سفر به فضا خیلی سخت است و دشواری‌های خودش را به دنبال دارد، ولی دوست دارم تا وقتی که زنده هستم قیمت این سفر کاهش پیدا کند و اگر انشاءالله فن‌آوری پیشرفت کند در آینده‌ای نزدیک و در ۵ تا ۱۰ سال آینده هزینه سفر به فضا به پانزده تا ۲۰ هزار دلار برسد. این در صورتی محقق می‌شود که آژانس‌های فضایی متعددی ایجاد شود.» او سوال مجری برنامه که پرسیده بود به نظر شما آیا در طول دوران حیات ما با این حقوق خبرنگاری می‌توانیم این سفر را انجام داده و به فضا برویم، این‌گونه پاسخ داد: «من فکر می‌کنم که شما در آینده نه چندان دور سفر به فضا را انجام می‌دهید، حتی فکر می‌کنم که نه تنها یک بار، بلکه چند بار بتوانید این سفر را انجام دهید و

یک ملت، انوشه انصاری بارها از سوی مجامع مختلف مورد تقدیر قرار گرفته:

سال ۲۰۰۰ به عنوان کارآفرین برتر از سوی مجله‌ی زن شاغل آمریکا
سال ۲۰۰۱ حضور در فهرست تاجران موفق مجله معتبر فورچن آمریکا

سال ۲۰۰۹ دریافت اولین جایزه نوآور سیمونز که سالانه توسط NCWIT به کارآفرینان موفق زن در زمینه‌ی فن‌آوری داده می‌شود.
۲۰ دسامبر ۲۰۱۲ دریافت دکترای افتخاری علوم از دانشگاه جرج

میسون

سال ۲۰۱۵ به پاس خدمات انوشه انصاری به جامعه‌ی فضایی،

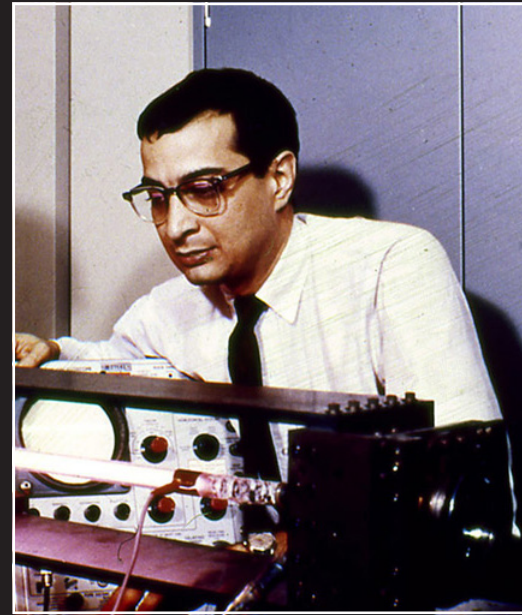


سوئین‌بورن در رشته‌ی ستاره‌شناسی گرفت. او در جایی گفته: «مردم فکر می‌کنند در چهل سالگی به قله زندگی‌شان می‌رسند (این یک قول قدیمی است). اما من امیدوارم این شروعی باشد برای قله‌ی بعدی که از آن بالا خواهیم رفت.»

او به همراه برادر همسرش، بنیاد خیریه آهورا (Ahoora Foundation) را تاسیس کرد و به اداره‌ی آن مشغول است. علاوه در شرکت پرودیا سیستمز هم مسئولیت‌های خود را دارد. این شرکت که آن را به همراه حمید (همسر) و امیر (برادر همسر) انصاری بنیان گذاشته در حوزه‌ی خانه‌های هوشمند و دیجیتال فعالیت می‌کند در تگزاس و در هندوستان دفتر رسمی دارد.

افتخارات و جوایز

به جز ماهیت افتخارآمیز سفر به فضا، آن هم به عنوان اولین نفر از



علی جوان
ALI JAVAN
مخترع لیزر گازی

از همان کودکی ریاضیات را دوست داشت؛ در یک کلام «بچه درس خوان» بود. شاید آن روزها که در دبیرستان البرز تهران محصل بود کسی فکر نمی کرد روزی او با اختراعش دنیا را تکان دهد و به معنای حقیقی کلمه علم را یک قدم پیش ببرد؛ با زندگی نامه‌ی «علی جوان» مخترع لیزر گازی همراه باشید.

علی جوان در ۵ دی ۱۳۰۵ در تهران و در خانواده‌ای آذری به دنیا آمد (۲۲ شهریور ۱۳۹۵ فوت کرد). از ۵، ۶ سالگی و وقتی هنوز مدرسه نمی رفت در خانه شمارش و کمی حساب یاد گرفته بود و عاشق بازی با اعداد بود. بعد از اتمام دروه‌ی ابتدایی، تحصیلات خود را در رشته‌ی ریاضی-فیزیک در دبیرستان‌های مشهور فیروز بهرام و ماندگار البرز ادامه داد. با پایان متوسطه در کنکور شرکت کرد و با قبولی در رشته

ریاضی-فیزیک دانشگاه تهران، هم به آرزویش رسید هم مسیر آینده‌ی خود را مشخص کرد. پس از دریافت مدرک فوق لیسانس دریافت که آن جا دیگر چیزی برای یاد دادن به او ندارد. به کمک شرایط مساعد وقت، راهی سرزمینی شد که امکان پیشرفت را برایش فراهم می کرد؛ «جوان» در ۱۹۴۸ برای تحصیل در دوره‌ی دکترای فیزیک به دانشگاه کلمبیا ایالات متحده رفت. علی به جز ریاضی و فیزیک، هنر دوست هم بود و به طور خاص عشق زیادی به موسیقی داشت؛ در حدی که در همان دانشگاه کلمبیا در کلاس‌های هنری موسیقی هم شرکت می کرد. او در جایی گفته موسیقی باخ جلوه‌ای از عالم ریاضی است؛

علی جوان تحت نظر استاد راهنمایش، چارلز تونز، مدرک دکترا خود را گرفت و بعد به دوره فوق دکتر ارفت. ده سال بعد از ورودش به خاک آمریکا، در حالی که هنوز مشغول تحصیلات دانشگاهی (دوره فوق دکترا) بود به گروه تحقیقاتی آزمایشگاه بل در نیوجرسی پیوست؛ جایی که در آن مهم ترین دست آوردش را هم به دست آورد.

دو سال پس از ملحق شدن به آزمایشگاه بل و فقط چند ماه پس از این که تئودور مایمن در سال ۱۹۶۰ میلادی مبانی نظری لیزر را مطرح کرد، علی جوان به همراه دو تن از همکارانش «ویلیام بنت» و «دونالد هریوت» ایده‌ی خود را برای پایه‌ی آن عملی کردند و در بعد از ظهر سرد و برفی ۱۲ دسامبر ۱۹۶۰ لیزر گازی هلیوم-نئون اختراع شد. «جوان» فردای آن روز (۱۳ دسامبر ۱۹۶۰) لیزر گازی را با ارسال یک پیام تلفنی آزمود و برای اولین بار در تاریخ، یک مکالمه تلفنی از طریق لیزر نوری انجام گرفت. این اختراع، انقلابی در دنیای فن آوری ایجاد کرد؛ بسیاری از پژوهشگران اختراع لیزر گازی را

نقطه عطفی در تاریخ فن آوری‌های نوین می دانند. چهل سال بعد از آزمایش او، ارتباط به وسیله لیزر به صورتی عادی در آمد و از آن در صنایع اینترنتی استفاده زیادی شد. «جوان» یک سال بعد در ۱۹۶۱ با درجه‌ی دانشیاری به عضویت هیات علمی موسسه‌ی فن آوری ماساچوست (MIT) در آمد و خیلی زود در ۱۹۶۴ به سراستادی (Full Professor) رسید.

■ داستان اختراع از زبان علی جوان

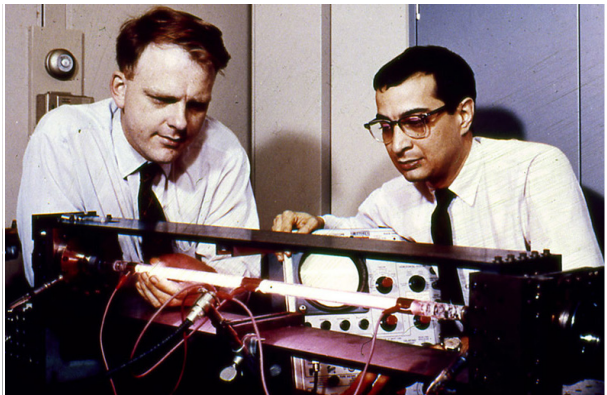
لیزر نتیجه شناخت ما از طبیعت اتم‌ها است؛ به خصوص طبیعت موجی اتم‌ها. ما طبیعت اتم‌ها را کشف کرده ایم. در سال ۱۹۲۰ ساختار اتم‌ها تا کوچک ترین جزء، شناخته شده بود. کتاب‌هایی در این رابطه نوشته شده بود. در آن زمان بزرگانی مانند نیلز بور، اروین شرودینگر و انشتین و

دیگران بودند که این اکتشافات را دنبال می کردند. مشکل است که شما با دقت بخواهید بگویید که در چه موقع یک نظر خلاق ظهور کرده است.

من تصور میکنم حتما نقطه شروعی در ابتدای این خط بوده، اما سرمنشا آن را کسی نمی داند. آدم در یک لحظه همه چیز را درباره اختراعش درک می کند؛ و این در حالی است که از انجام آن آگاه و باخبر نیستید و نمی دانید که دقیقا دارید چه می کنید. سپس به طور ناگهانی همه چیز درست از آب در می آید و شما موفق به کشف یا اختراع آن چیز می شوید. موقعی که من نظریه ام را در رابطه با لیزر گازی دادم، بعضی از قسمت‌های آن، اگر نه همه اش، را بر پایه‌ی حضورم در کارهایی بود که مشغول انجام آن‌ها بودم. اما [ته دلم] می دانستم که بالاخره می توانم این لیزر گازی را اختراع کنم؛ در غیر این صورت اصلا دنبالش رانمی گرفتم.

کسانی که از همان ابتدا نظر من را می‌دانستند، خیلی به آن بدبین بودند. حتی آن‌هایی که در تیم من بودند و با من کار می‌کردند، در این رابطه شک داشتند. من این شک را در خیلی از آن‌ها دیدم. حتی فیزیک‌دانان خوب هم بعضی از وقت‌ها در عقاید خودشان نامطمئن هستند، و یک جا با یک تردید نابه‌جا متزلزل می‌شوند.

یادم می‌آید موقعی که با یکی از شاگردانم در حال کار روی لیزر گازی بودیم، درست وقتی که برای آزمایش نهایی آماده شده بود، من به شوخی رو بهش کردم و گفتم «هی، اگر من کلید را بزنم و هیچ اتفاقی رخ ندهد، چه؟». ناگهان انگار که ترسیده باشد صورتش سفید شد. من شروع به خندیدن کردم و گفتم «نه، نه، حتما کار می‌کند». من این را به خاطر اطمینان او بیان کردم. سپس کلید را زدیم و همه چیز به خوبی انجام گرفت.



اما این مسئله ترس و تردید اغلب برای کسانی که در حال کشف و اختراع چیزی هستند اتفاق می‌افتد. آن‌ها نامطمئن و مضطربند؛ حتی وقتی که هیچ چیزی برای ترسیدن و اضطراب وجود ندارد. البته گاهی هم که موضوع کار آزمایش‌های بزرگ و مهم باشد قطعا در خیلی موارد جای تردید وجود دارد؛ مثلاً به خاطر این که مبنای علمی آن کاملاً معلوم نیست و شما به عنوان یک دانشمند مجبور هستید که نظرات خود را آزمایش کنید و انجام‌شان دهید، حتی اگر دقیقاً ندانید که نتیجه چه خواهد بود. اما خوب یقیناً بهتر است که مطمئن شوید که جواب به دست آمده حتماً شما را به راهی که دنبال می‌کنید نزدیک کند.

ولی تنها چیزی که برای من مهم بود این بود که این لیزر گازی حتماً کار کند. قبل از دست زدن به هر اقدامی و گرد هم آوردن نفراتی که بتوانند در این زمینه من را یاری دهند، باید حتماً مطمئن می‌شدم که پروژه به نتیجه خواهد رسید. در آن موقع تازه به گروهی که در حال تحقیق در آزمایشگاه تلفن بل در هیل موری نیوجرسی بودند ملحق شده بودم؛ در آن جا آن‌ها را متقاعد کردم که دست من را در راه این کار باز بگذارند تا بتوانم هر گونه آزمایشی که لازم است در رابطه با این لیزر گازی انجام دهم.

درست در همان زمان دو محقق دیگر آقایان چارلز اچ. تاونس و آرتور ال. شاولوراه دیگری را برای دست‌یابی به لیزر پیشنهاد کردند. در واقع

نظریه آن‌ها بر مبنایی بود که ما اکنون آن را به عنوان «پمپ کردن لیزرهای نوری» می‌شناسیم؛ در این روش نور لیزرها توسط مکش با یک منبع نور زیاد استخراج می‌شود. نظریه من تماماً با آن‌ها متفاوت بود. من در این راه از جریانات برقی استفاده کردم آن‌ه یک منبع نور زیاداً، که انرژی الکتریکی را به نور لیزری تبدیل می‌کند؛ آن شیوه حالا با نام «لیزر گازی» شناخته می‌شود. این دو اختراع «پمپ کردن لیزرهای نوری» و «لیزر گازی» به طور کلی با همدیگر تفاوت دارند و برای مقاصد مختلف به کار گرفته می‌شوند.

به دلایل کاملاً فنی برای اولین مرتبه که می‌خواستیم روی نظریه لیزر آزمایش انجام دهم، از دو گاز بی‌اثر هلیوم و نئون استفاده کردم. برای شما توضیح می‌دهم که چگونه کار می‌کند: داخل دستگاه لیزر، دو الکتروند جریان برق را با دقت و آهسته از میان گاز عبور می‌دهند تا یک سری فعل و انفعالات در آن انجام گیرد. انرژی الکتریکی به عنوان یک انرژی درونی و ذخیره، به صورت فعال در اتم‌های هلیوم وجود دارد، بنابراین خود را به اتم‌های شبیه روشنایی هلیوم انتقال داده و سپس تغییر یافته و به یک نور لیزر تبدیل می‌شود.

فرآیند این اختراع دو سال به طول انجامید و شرکت بل مبلغ دو میلیون دلار روی آن سرمایه‌گذاری کرد. من نظریه‌ام را در ژوئن سال ۱۹۵۹ در مجله «بررسی نامه‌های فیزیک» به چاپ رساندم؛ در آن زمان واقعا درگیر عملی کردن نظریه بودم. قبلاً یک تیم گرد آورده بودم و مشغول آزمایش و اندازه‌گیری روی پارامترهای گرداننده در ترکیب گازی بودیم. واقعه‌ی مهمی که در ماه فوریه و مارس ۱۹۶۰ اتفاق افتاد، این بود که تیم ما موفق شد نظریه‌ای را که در سال ۱۹۵۹ مطرح کرده بودم با موفقیت به انجام برساند. اما چند ماه دیگر وقت لازم بود که یک دستگاه فعال لیزر که می‌توانست نور لیزر را از اتم‌ها استخراج کند ساخته شود. من زمان را طوری تقسیم‌بندی کرده بودم که بتوانم این کار را قبل از کریسمس انجام دهم؛ و آن اتفاق که مدت‌ها منتظرش بودم درست طبق برنامه در روز ۱۲ دسامبر سال ۱۹۶۰ اتفاق افتاد. این برای اولین بار در تاریخ علم بود که نور لیزر از یک دستگاه لیزر گازی سرچشمه گرفته بود. من دقیقاً وقتی را که به ساعت مچی‌ام نگاه کردم به یاد می‌آورم: ساعت دقیقاً ۴ و بیست دقیقه بعدازظهر بود و برف سنگینی در آن روز می‌بارید.»

لیزر گازی چیست؟

لیزرهای گازی دسته‌ای از لیزرها هستند که برای کار، گازی (یا ترکیب چند گاز مانند هلویم-نئون) به داخل یک لوله‌ی شفاف، مانند لامپ‌های لوله‌ای فلورسنت، فرستاده می‌شود. عبور جریان الکتریکی از این لوله باعث رفت‌وآمد فوتون (نور) می‌شود؛ لیزر ساخته «جوان» اولین لیزری بود که می‌توانست بی‌وقفه کار کند و به همین خاطر توجه‌ها را به خود جلب کرد. در نوع دیگر این لیزرها از کربن دی‌اکسید (CO2) استفاده می‌شود که می‌تواند نور لیزری با توان بالا تولید کند؛ در رادارها، جوش کاری و برش کاری دقیق لیزری، این روش به کار می‌رود.

اهمیت لیزر گازی

در واقع لیزر گازی زیربنای ارتباط از طریق فیبر نوری است. در زمانی که زندگی می‌کنیم ارتباطات لیزری توسط فیبرهای نوری مانند رگ‌های خون رسان شبکه‌ی جهانی (اینترنت) هستند. لیزرهای گازی هلیوم-نئون نخستین لیزرهایی بودند که به تولید انبوه رسیدند. از آن‌ها در همه‌جا از دستگاه‌های اسکنر و پخش‌کننده‌های انواع دیسک‌ها گرفته تا پزشکی و پرینت و فن‌آوری‌های نظارتی استفاده می‌شود. البته کم‌کم فن‌آوری تازه‌ی لیزرهای حالت جامد و دیودهای لیزری در حال جایگزین شدن هستند.

نخستین سمپوزیوم لیزر

در سال ۱۹۷۱ (۱۳۵۰) بسیاری از فیزیک‌دانان به‌نام جهان از جمله علی جوان، چارلز هارد تاونز (برنده نوبل فیزیک)، الکساندر میخایلوویچ (برنده نوبل فیزیک) و ده‌ها فیزیک‌دان برجسته دیگر در اولین سمپوزیوم لیزر جهان که در ایران برگزار شد. این سمپوزیوم با حمایت دانشگاه آرایامهر سابق و همکاری دانشگاه‌های اصفهان و MIT برپا شد و علی جوان از سخنرانان آن بود.

افتخارات

علی جوان عضو آکادمی ملی علوم و آکادمی علم و هنر آمریکا و در موسسه تریسته برای ترویج علوم عضو افتخاری بود. او در سال ۱۹۶۶ برنده مدال بنیاد «فنی و جان هرتز» شد و در ۱۹۷۵ مهم‌ترین نشان انجمن نورشناسی آمریکا (فردریک ایوز) را دریافت کرد. در ۱۹۷۹ جایزه علمی آلبرت انشتین به جوان داده شد. نشریه‌ی تلگراف در رتبه‌بندی انسان‌های نخبه جهان، «علی جوان» را در رده ۱۲ام قرار داد.

بازنشستگی

علی جوان تا پایان دوره‌ی کاری خود در دانشگاه ام‌آی‌تی ماند و از

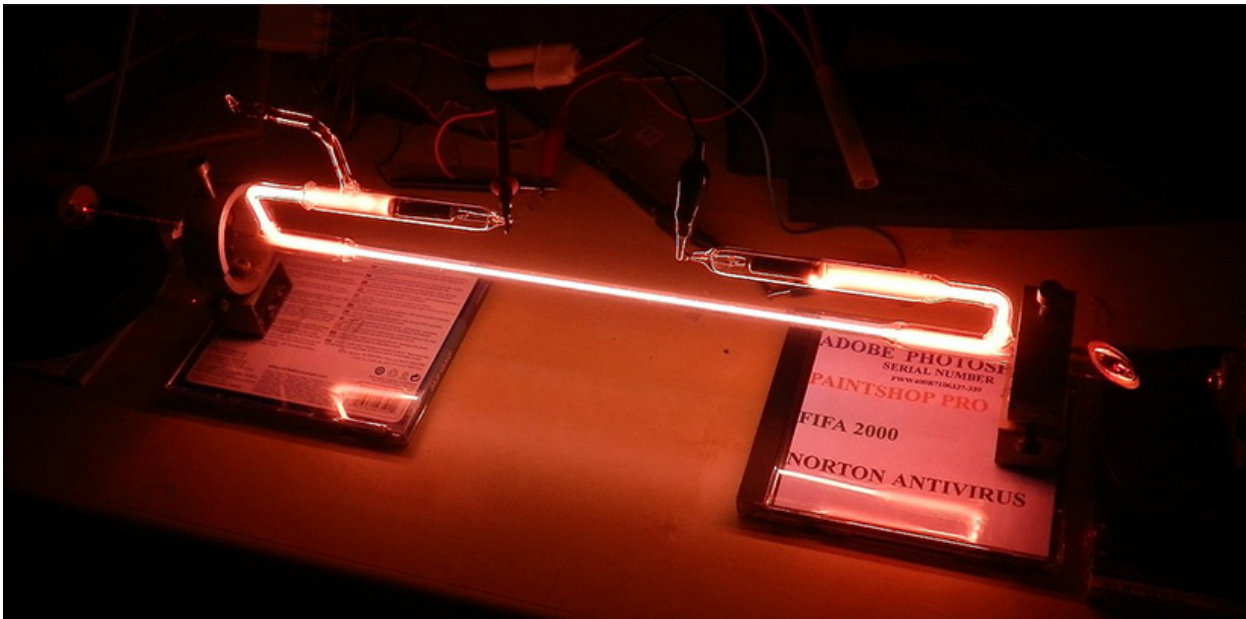
همان‌جا بازنشسته شد. نام او در کنار بزرگان فیزیک جهان مانند تئودور میمن، چارلز هارد تاونز، الکساندر میخایلوویچ و دیگران ثبت شده است؛ وی در ۲۲ شهریور ۱۳۹۵ (۱۲ سپتامبر ۲۰۱۶) در ۸۹ سالگی چشم از جهان فرو بست.

پروژه یکمصد میلیون دلاری در ایران

به نقل از پایگاه خبری-تحلیلی علمنا، در سال ۱۳۷۰ وزارت فرهنگ و آموزش عالی ایران (وزارت علوم امروزی) از علی جوان که آوازه‌اش در جهان نیز پیچیده بود دعوت می‌کند تا به ایران سفری داشته باشد و در زمینه‌های فناوری و علوم لیزر فعالیت‌های خود را انجام دهد. او با پذیرش این دعوت به ایران می‌آید. علی جوان اما با دست پر به ایران می‌آید؛ او با خود همراه با چند طرح بزرگ علمی، طرح ساخت تداخل سنج امواج گرانشی را که هنوز در محافل بزرگ علمی آن روزها صرفاً پیچ‌پچ‌هایی از آن می‌شد را برای مسئولان عالی علمی کشور سوغات آورد. طرحی که در حدود دو سال دو نوبت او را به ایران کشاند و برایش جلسات متعددی با مقامات ایرانی برگزار کرد.

طرح او چه بود؟

طرح او که ساخت یک رصدخانه برای شکار امواج گرانشی بود (همان تداخل سنج امواج گرانشی) همراه با تحقیقات بسیار وسیع در زمینه فناوری لیزر همراه بود چرا که برای ساخت این تداخل سنج در یک بخش از آن باید امواج گرانشی بر اساس نظریه نسبیت عام انیشتین مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گرفت و بخش بعدی و سخت‌ماجرأ، بحث آشکارسازی توسط آنتن جدیدی بود که عمده پیچیدگی آن به خاطر فناوری لیزر یا پایدارسازی در یک بسامد معین است به شمار می‌رفت و مهمتر اینکه این موضوع در آن زمان تازه کشف شده بود و در صورت اجرایی شدن آن در ایران یک جهش بسیار بزرگ و سریع برای ایران و دانشمندان ما محسوب می‌شد.





سید ناصر جبلی در سال ۱۳۳۶ (بعضی منابع به بهمن ۱۳۳۲ اشاره کرده‌اند) در ایران و در زمانه‌ای به دور از فناوریهای نوین به دنیا آمد. بعد از اتمام متوسطه تصمیم می‌گیرد در زمینه‌ی علوم رایانه، یکی از جدیدترین رشته‌های علمی آن زمان تحصیل کند؛ برای رسیدن به خواسته‌اش ناچار به جلای وطن می‌شود و به سرزمین فرصت‌ها مهاجرت می‌کند. در دانشگاه «کال استیت» ثبت نام می‌کند و همزمان خارج از برنامه‌ی درسی خودش را سرگرم تمرین برنامه‌نویسی و به ویژه کد نویسی بازی می‌کند. علاقه‌اش به برنامه‌نویسی آن قدر زیاد می‌شود که تصمیم می‌گیرد بعد از گرفتن مدرک، شغلی در همین زمینه پیدا کند. در منابع ثبت شده، اولین بار نام او در ۱۹۸۱ و در مجله‌ی «سافتاک» آمده؛ سافتاک (Softalk) یکی از مشهورترین مجله‌های رایانه بود که بیشتر به رایانه‌ی اپل ۲ می‌پرداخت. جبلی در آن زمان برای رایانه‌ی «اپل ۲» برنامه می‌نوشت. از قرار معلوم دیگر رایانه‌های آن زمان به درد روش مورد علاقه‌ی او نمی‌خوردند؛ جبلی که تازه یک سال پیش از این تاریخ، اولین رایانه‌ی اپلش را خریده بود دوست داشت به محض وارد کردن کدها، خروجی بگیرد و نتیجه کار را فوراً ببیند؛ او در همین مدت کم چنان به این دستگاه علاقه‌مند شده و در عین حال تسلط یافته بود که به سرعت شروع به برنامه نویسی بازی برای آن کرد. ظاهراً دل مشغولی ناصر به اپل ۲ در سال آخر دانشگاه آن قدر زیاد می‌شود که روی نمرات دانشگاهی‌اش تاثیر می‌گذارد؛ در جایی هم نگفته که آیا بالاخره دانشگاه را به پایان رساند یا نیمه‌کاره رهاش کرد. به هر حال نخستین تجربه‌ی کاری جبلی پیش از پیوستن به سافتاک شکل گرفت. خودش تعریف می‌کند که یک روز یک سری وسایل گرافیک رایانه را بر می‌دارد و به یکی از فروشگاه‌های بزرگ

در عصری به دنبال رایانه رفت که شاید کمتر کسی در کشور در مورد آن چیزی شنیده بود. به آمریکا رفت تا علوم رایانه بخواند؛ از بین گرایش‌های مختلف رایانه برنامه‌نویسی را دوست داشت؛ خیلی زود از برنامه‌نویسی به دنیای بازی‌های رایانه‌ای کشیده شد و به یکی از اسطوره‌های نسل اول کد نویسان صنعت بازی تبدیل شد. در حالی که دیگر کد نویسان بازی برای نوشتن هر بازی لااقل به چند ماه وقت نیاز داشتند او بعضی وقت‌ها ماهی دو بازی می‌نوشت. شهرت او به جز شیوه‌ی برنامه‌نویسی منحصر به فردش بیشتر به واسطه‌ی جذاب و خاص بودن بازی‌های او بود که هر کدام به نسبت زمان خود یک پله گرافیک بازی‌های زمان‌شان را به جلو می‌بردند. او را میکل آنژ دنیای بازی می‌دانند که با کنار زدن محدودیت‌های فناوری زمانش با هنرمندی تمام، بازی‌های رایانه‌ای را نقش می‌کرد. در ادامه باز زندگی نامه‌ی «ناصر جبلی» (Nasir Gebelli) برنامه‌نویس اسطوره‌ای ایرانی همراه دیجی کالا مگ باشید.

برخی از اهدافی که ایران می‌توانست با اجرای این پروژه بدست آورد

جلوگیری از مهاجرت دانشمندان و فعالیت آنها در مرز دانش و فناوری فعالیت ایران در زمینه علوم بنیادین این طرح در راستای علم و صلح در جهان به شمار می رفت دانشمندان کشور مان فناوری های لیزر را با دقت بسیار زیاد می آموختند نیروهای بسیار ماهر و متخصص در این زمینه تربیت می شد ایران پیشرو در حوزه تداخل سنج امواج گرانشی می شد الفبای مدیریت و فعالیت گروهی در یک پروژه علمی را می آموختیم بخشی از بدنه صنعت کشور رشد می کرد نتیجه این جلسات این شد که یک مرکز تحقیقاتی برای رصدخانه امواج گرانشی در ایران ایجاد شود. ایده ای که در جهان علم بسیار بدیع و نو به شمار می آمد. رئیس جمهور وقت، آیت الله هاشمی رفسنجانی در جلسه‌ای که با حضور شخص آقای پروفیسور علی جوان و وزیر علوم وقت، دکتر مصطفی معین برگزار شد، دستور اجرای این پروژه بزرگ ملی را می دهد. آن هم با بودجه مصوب که در سال اول آن مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار به آن اختصاص یابد. اما...

کمی بعد ۲۵ سال عقب ماندیم!!

کمی بعد، اجرای این پروژه که به وزارت فرهنگ و آموزش عالی ایران واگذار شده بود، به دلایل نامعلومی با کارشکنی‌هایی (که هم اکنون نیز در بسیار از پروژه های علمی کشور مان رایج است) مواجه می شود و پرونده این پروژه شروع نشده، بسته می شود. پیگیری مشابه پروژه این بار توسط کنگره آمریکا

نکته جالب توجه اینکه چند ماه بعد از دستور آیت الله هاشمی رفسنجانی مبنی بر ساخت این پروژه عظیم ملی، طرح ساخت تداخل سنج امواج گرانشی در کنگره آمریکا (به صورت کاملاً اتفاقی) و طرحی مشابه در خصوص ساخت تداخل سنج امواج گرانشی ایران تصویب می شود. دانشمندان و مسئولین علمی ایالات متحده آمریکا همین سال گذشته بود که توانستند نتیجه سرمایه گذاریشان بر روی این پروژه را ببینند. بمب خبری‌ای در جهان علم منفجر شد. و لقب یکی از بزرگترین کشف‌های قرن اخیر را از آن خود کرد، «کشف امواج گرانشی» توسط تداخل سنج امواج گرانشی «لایگو» که توانست مهر تایید دیگری باشد بر نظریه نسبیت انیشتین و البته مهر تایید دیگری بر دور اندیشی آمریکایی ها در حوزه های علم و فناوری.

رایانه به نام Computerland می‌رود؛ دمو‌ی گرافیکی‌ای که آماده کرده بود را به صاحب فروشگاه نشان می‌دهد و مدتی آن‌جا کار می‌کند؛ به این صورت زندگی حرفه‌ای پر بار ولی کوتاه ناصر جبلی شروع می‌شود.

تاسیس شرکت Sirius Software

شعبه‌ی فروشگاه کامپیوترلندی که جبلی به آن مراجعه کرد در سال ۱۹۷۹ توسط یک سرهنگ هوا نیروی آمریکا به نام «تری بردلی» اداره می‌شد. بردلی از دانشگاه گولدن استیت فوق لیسانس مدیریت داشت و توان مدیریتش هم در طول سالیان خدمت به عنوان مدیر حمل‌ونقل ارتش افزایش یافته بود. مدت‌ها بود که می‌خواست برای خودش خارج از ارتش شغلی دست‌وپا کند ولی زندگی حقوق‌بگیری قدرت ریسکش را پایین آورده بود و نمی‌خواست مزایای بازنشستگی نظامی را هم از دست بدهد؛ بالاخره بعد از ۲۱ سال فعالیت در هوا نیرو در ۱۹۷۹ بازنشست شد. با آغاز دوران بازنشستگی و آسودگی خیالی که از بابت حقوق آن داشت شروع کرد به گشتن دنبال یک شغل جدید. اولش تصمیم گرفت دلال املاک شود. دلالی بر خلاف مفهوم جا افتاده در ایران، یک شغل تعریف‌شده و حرفه‌ای است. مدتی هم به این کار مشغول شد ولی متوجه شد که به درد این حرفه نمی‌خورد. دلش می‌خواست یک کسب‌وکار از خودش داشته باشد و از بالیدنش لذت ببرد. به روش یک آنگلو ساکسونی به کتاب‌خانه رفت و شروع کرد به تحقیق درباره‌ی موقعیت‌های مختلف نمایندگی شرکت‌ها. به این نتیجه رسید که یک مغازه چاپ و تکثیر باز کند چرا که ریسک و سرمایه‌ی مورد نیاز این کار کم بود. ولی کمی بعد با تماشای یک آگهی تبلیغاتی از شرکت Computerland (یک فروشگاه زنجیره‌ای رایانه که در سال ۱۹۷۶ تاسیس شده) تصمیمش را عوض کرد. قبل از هر اقدامی به چند فروشگاه محلی رایانه سر زد و با دقت فعالیت‌شان را زیر نظر گرفت تا ببیند فرآیند کار به چه صورت است. از شرایط کار خوشش آمد و به شرکت کامپیوترلند رفت و درخواست نمایندگی و افتتاح شعبه‌ی آن‌ها در ساکرامنتو را داد. بردلی با موافقت شرکت در ۱۹۷۹ فروشگاهش را باز کرد.

او در بهار ۱۹۸۰ یکی از نظامیان قدیمی آمریکا به نام «جری جوئل» که سابقه‌ی مدیریت بیمه هم داشت را به عنوان مدیر فروش استخدام کرد. او هم مثل بردلی در ارتش سمت اجرایی داشت ولی شباهت دیگری بین‌شان نبود.

بردلی قبل از این که کامپیوترلند را باز کند مدتی در نیروهای ویژه



دیجیتال — زندگی‌نامه بزرگان

خدمت کرده بود و چند وقتی هم به عنوان مدیر حسابداری در صنعت بیمه سابقه داشت. جوئل هم که از کار در ارتش خسته شده بود به امید یافتن شغلی جدید یک رایانه اپل ۲ خریده بود تا برنامه‌نویسی یاد بگیرد. دو هفته بعد از خرید رایانه‌اش در یک کلاس برنامه‌نویسی به زبان اسمبلی ثبت نام کرد. این کلاس که در سالن علوم لاورنس (یک مرکز علمی عمومی که توسط دانشگاه برکلی کالیفرنیا احداث شده) قرار داشت و مدرس آن «اندی هارت‌فیلد» از قدیمی‌های شرکت اپل بود که بعدا سیستم عامل مکینتاش را هم طراحی کرد. دستیار هارت‌فیلد در این کلاس «جان درَپر» مشهور به «کاپتان کرانچ» بود. هارت‌فیلد در پایان هر جلسه برنامه‌های نوشته شده را روی یک دیسک به شاگردان می‌داد تا در منزل مرور کنند و اشکالات‌شان را در آورند؛ ولی جوئل دیسک در ایور نداشت و نمی‌توانست هم‌گام با کلاس پیش برود، طوری که بعد از هشت هفته به کلی سردرگم شده بود. او بالاخره مجبور می‌شود یک دیسک در ایو بگیرد و با تمرین بیشتر و بررسی نمونه برنامه‌هایی که مربی داده بود خود را به کلاس می‌رساند. در بهار همان سال ۱۹۸۰ برای کار به فروشگاه کامپیوترلند بردلی می‌رود. فروشگاه در آن زمان علاوه بر رایانه، نرم‌افزارهای خانگی و تجاری مانند Easy Writer (یکی از اولین واژه‌پردازها که جان درَپر نوشته بود) هم می‌فروختند. در کنار این، موقعیتی هم فراهم شده بود تا کسانی که خودشان برنامه یا بازی‌ای می‌نویسند هم بتوانند با ارائه‌ی نمونه کار، آن‌ها را به فروش بگذارند.

یکی از این افراد یک دانشجوی پرجنب‌وجوش به نام ناصر جبلی بود که روزی با دیسکی حاوی یک برنامه‌ی گرافیکی وارد فروشگاه شد؛ برنامه‌ی او شامل چند ابزار می‌شد که کشیدن شکل روی نمایشگر را ساده می‌کرد. حضور جبلی که خودش هم تازه دستگاه اپل ۲ خریده بود فقط چند ماه بعد از پیوستن جوئل به کامپیوترلند صورت گرفت. نظر بردلی نسبت به نرم‌افزار جبلی تقریبا مثبت بود و از او خواست یکی دو روزی دیسک آن را در اختیارشان بگذارد تا بیشتر بررسی کنند. ناصر چند روز بعد برگشت؛ مطمئن بود که وقتی با نرم‌افزارش کار کنند و با قابلیت‌های آن در عمل آشنا شوند حتما از کارش استقبال می‌کنند. برای همین به محض ورود از بردلی پرسید: «خوب، حالا در موردش چی فکر می‌کنی؟». بردلی، جوئل و یکی دیگر از همکاران‌شان به نام «نایر» تصمیم گرفتند بر مبنای کارهای جبلی کسب‌وکاری با هم راه بیندازند و در مه ۱۹۸۰ شرکتی به نام «سیریوس سافتور» تاسیس کردند. جوئل امور مالی را به عهده گرفت، بردلی رئیس بود و جبلی تنها برنامه‌نویس تمام‌وقت شرکت. البته بردلی در کل با شیوه‌ی کار جوئل موافق نبود: «جری و من



گذشته‌ی کاملا متفاوتی داشتیم، ده سال اختلاف سنی مان هم مزید بر علت بود. ما فقط در سه چیز مشترک بودیم، هردو نظامی بودیم، هردو دوست داشتیم استیک‌مان آبدار باشد و هردو با نگاهی دلسوزانه سیریوس را اداره می‌کردیم.»

در ابتدا برنامه این بود که جوئل و جبلی با هم روی توسعه‌ی نرم‌افزار اولیه‌ی او کار کنند؛ نتیجه‌ی کار در قالب یک نرم‌افزار گرافیک به نام E-Z Draw عرضه شد. جوئل دیسک نرم‌افزار را برداشت و برای بازاریابی به سراغ مغازه‌های رایانه در لوس آنجلس و شهرهای اطراف رفت. البته بعضی منابع می‌گویند تکمیل ایزی درا و بازاریابی آن قبل از تاسیس سیریوس سافتور انجام شده. به هر حال کمی بعد با توجه به علاقه‌ی جبلی، شرکت به سمت توسعه‌ی بازی حرکت کرد. در طول سال اول شرکت سیریوس سافتور ۱۲ بازی منتشر کرد که اگر نگوییم همه آن‌ها، لاقا ل به طور قطع می‌توانیم ۸ تای آن‌ها را کار شخص جبلی بدانیم. درگذریم که در همین مدت شرکت با عرضه چند بازی دیگر او موافقت نکرد و آن‌ها هیچ وقت منتشر نشدند. در هر مراسم یا نمایشگاهی که برگزار می‌شد سیریوس سافتور به واسطه فعالیت شبانه‌روزی جبلی با دست پر حاضر می‌شد و همیشه حرفی برای گفتن داشت. در حالی که اغلب برنامه‌نویسان چندین ماه برای نوشتن هر برنامه نیاز داشتند ناصر ظرف چند هفته کارش را تمام می‌کرد. بخشی از شهرت او به خاطر همین شیوه‌ی برنامه‌نویسی بود: هر طرحی که داشت را به ذهنش می‌سپرد و هیچ چیزی را روی کاغذ نمی‌آورد برای همین مجبور بود قبل از این که بخشی از آن را فراموش کند کل پروژه را به پایان برساند. باید بدانید که برنامه‌نویسی در آن زمان به سادگی امروز نبود؛ این‌طور نبود که با زبان بیسیک شروع به کار کنید و کل بازی را بنویسید. بازی‌های آرکیدِی که آن زمان نوشته می‌شد به خودی خود مشکل‌ساز بودند و توسعه‌ی بازی با اپل ۲ برای آن‌ها دردسر بیشتری هم داشت.

ظاهرا اولین بازی ساخته‌ی جبلی Both Barrels بوده که در همان سال اول منتشر شده. با کسب تجربه و گرفتن بازخورد، کار او به مرور بهتر شد و به بازی‌هایی مثل Star Cruiser Cyber Strike Phantoms Five انجامید. هر سه‌ی این بازی‌ها تجربه‌ای مشابه بازی‌های آرکیدِی که ناصر قبلا بازی کرده بود داشتند. با این که این بازی‌ها ساخته‌ی شرکت سیریوس بودند ولی در اوایل به دلیل ناتوانی، کار توزیع را شرکتی به نام «سینرجتیک سافتور» انجام می‌داد. در این مدت جوئل و بردلی که اعتقاد زیادی به نرم‌افزار نداشتند و سود سخت‌افزار را بیشتر می‌دانستند بیشتر وقت خود را در فروشگاه کامپیوترلند می‌گذراندند و فقط در اوقات بی‌کاری به سیریوس سر می‌زدند. درواقع عملا همه کارها را جبلی تنهایی انجام می‌داد ولی از آن‌جا که او علاقه‌ای به امور مدیریتی و چهره شدن نداشت نتیجه‌ی کار عاید آن دو نفر می‌شد.

البته افزایش سوددهی شرکت، کم‌کم نظر آن‌ها را عوض کرد. بازی استار کروزر در دسامبر ۱۹۸۰، درست یک ماه بعد از تاسیس شرکت در فهرست پرفروش‌ترین‌های سافتاک پشت سر بازی‌های مطرح VisiCalc و Wizard and the Princess سوم شد. یک ماه بعد در حالی که استار کروزر هنوز سوم بود بازی سایبر استرایک

هم به فهرست اضافه شد و جایگاه ششم را به خود اختصاص داد. در ماه مارس، فانتومز فایو هم وارد فهرست پرفروش‌ترین‌ها شد. رشد سیریوس آن‌قدر سریع بود که بردلی و جوئل در عین ناباوری به این نتیجه رسیدند جایی که باید تمام وقت‌شان را بگذارند آن‌جا است نه کامپیوترلند. کار به جایی رسید که در مه ۱۹۸۱ فروشگاه کامپیوترلند را کلا فروختند. در همان ماه بزرگ‌ترین اتفاق تا آن زمان برای سیریوس افتاد: آن‌ها بازی Space Eggs را عرضه کردند و این بازی در فهرست پرفروش‌ترین‌های سافتاک جای VisiCalc را گرفت و اول شد.

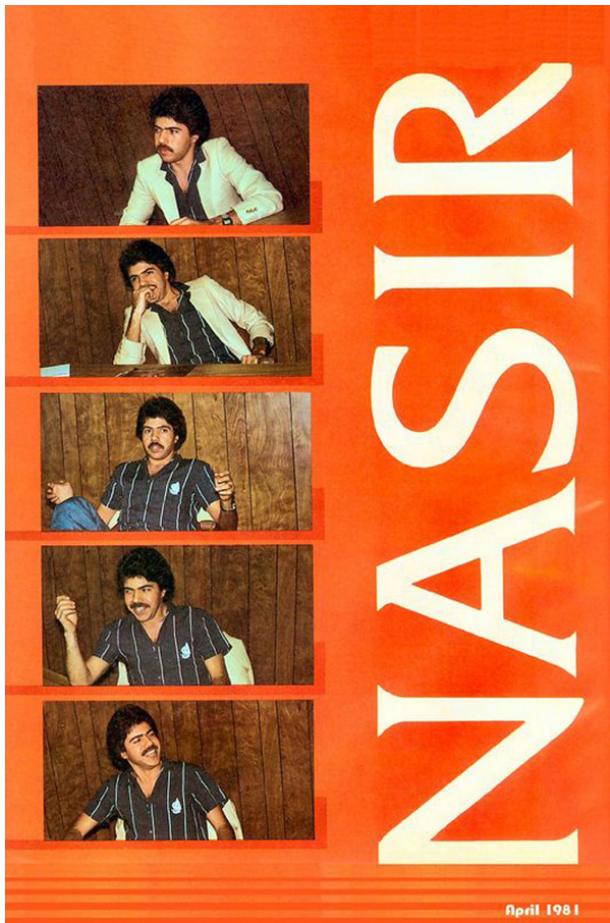
جبلی می‌گوید: «اول برایم عجیب بود بعد عجیب‌تر و عجیب‌تر شد. این تنها بازی‌ای است که خودم نوشتم و هنوز هم بازی‌اش می‌کنم؛ به خاطر این که غیر قابل پیش‌بینی است. شاید به همین دلیل است که مردم وقتی این بازی را شروع می‌کنند دیگر نمی‌توانند از پایش بلند شوند. وقتی دیدم که هم‌اتاقی قدیمی‌ام شش ساعت پیوسته به صدف‌ها، یعنی تخم مرغ‌ها، شلیک می‌کرد هم خوشحال بودم هم راستش را بخواهید کمی ترسیدم.»

در اوت ۱۹۸۱ شش عنوان از محصولات سیریوس در فهرست ۳۰ سخته‌ی پرفروش سافتاک قرار گرفت: Gorgon که در یک سال ۲۳هزار نسخه فروخت سوم شد، Space Eggs هفتم، Pulsar II چهاردهم، Autobahn چهاردهم، Orbitron هجدهم و Gamma Goblins هم ۱۲ام. به جز دو مورد آخری، باقی را خود جبلی کد نویسی کرده بود. برای خیلی‌ها سوال شده بود که ناصر چطور می‌تواند این‌قدر موفق باشد؟ شاید یکی از دلایل، این باشد که انیمیشن کارهای او سرعت بیشتر و در عین حال روان‌تری نسبت به دیگر بازی‌نویسانی که می‌توانستند روی اپل ۲ برنامه بنویسند داشت؛ خصوصا که اپل ۲ اصلا بُن‌سازه (Platform) مناسبی برای ساخت بازی‌های اکشن و آرکیدِی نبود. جبلی برای رسیدن به یک بازی تند و روان از روشی به نام Page Flipping استفاده می‌کرد. در این روش دو صفحه‌ی انیمیشن در هر ثانیه چندین بار جایگزین هم می‌شوند تا پرش تصویری که در بازی‌های آن زمان معمول بود را کم کند. البته جبلی این روش را برای بازی‌های جدیدترش به کار برده. آن‌طور که از گفت‌وگوهایش با سافتاک در آوریل ۱۹۸۱ بر می‌آید او آن موقع گفته که قصد دارد از این روش در بازی‌های بعدی خود استفاده کند. به هر حال به طور قطع نمی‌توان گفت که ناصر چه موقع چه روشی را به کار گرفته چون همان‌طور که گفته شد او با حفظ اصالت ایرانی‌اش هنگام برنامه‌نویسی، نه یادداشت بر می‌داشت و نه کدها را در جای دیگری بازنویسی می‌کرد. خودش می‌گوید: «نود درصد از کار تجزیه‌وتحلیل بازی و آن‌چه قرار است روی نمایشگر بیاید را در ذهنم انجام می‌دهم. تمام ایده‌های من قبل از انتقال روی دیسک، به طور مجازی در ذهنم اجرا می‌شوند!» این شیوه‌ی منحصr به فرد باعث تعجب باقی اهالی صنعت بازی شده بود. جان رومرو، خالق بازی Doom، در این باره می‌گوید: «آن اوایل که بازی‌های ناصر را دیدم واقعا از سرعت بازی‌هایش خوشم آمد. سرعت‌شان فوق‌العاده بود. او مثل تراکتور سیگار می‌کشید، قهوه می‌نوشتید و بازی بیرون می‌داد. هیچ‌وقت نرم‌افزاری برای ذخیره‌ی کدهایش نداشت. مستقیما کدها را روی حافظه‌ی اپل ۲ می‌نوشت. هیچ منبع

کد یا دستوری هم در کار نبود. فی‌المجلس می‌نشست و کار را تمام می‌کرد. بعضی وقت‌ها حس می‌کردم او انسان نیست و یک ربات کدنویس است. از هیچ نماد، فاصله، جداسازی یا توضیحی استفاده نمی‌کرد؛ هیچ منبع کدی برای هیچ موردی نداشت. کل بازی را توی ذهنش نگه می‌داشت. تازه خودش می‌گفت می‌تواند توی ذهنش از کدها خروجی بگیرد و اجرایشان کند!»

شیوه‌ی ناصر در مورد طراحی تصاویر هم مثل کدنویسی‌اش بود. به کل کاغذ به کارش نمی‌آمد. البته گاهی وقتی نتیجه را روی نمایشگر می‌دید بعضی تغییرات در آن اعمال می‌کرد ولی این طور نبود که اول طرح را روی کاغذ بیاورد روی آن کار کند و بعد کدش را بزند، یک راست می‌رفت سراغ برنامه‌نویسی. او در گفتگو با سافتاک می‌گوید: «فقط وقتی تصاویر را روی نمایشگر می‌بینم می‌توانیم از کار ایده‌هایم مطمئن شوم. ممکن است طرح یک کشتی به نظرم همانی برسد که دلم می‌خواهد ولی روی کاغذ چیزی معلوم نمی‌شود. تا زمانی که نتیجه روی صفحه نمایش نیامده نمی‌توان مطمئن بود. آزمایش اصلی آن جا است. برای همین است که یک راست سراغ نمایشگر می‌روم چون همیشه ممکن است آن‌چه در نظر دارم از آب در نیاید.»

جبلی با استعداد فوق‌العاده‌اش نام سیریوس را در عرصه‌های مختلف بازی‌سازی مطرح کرد. شهرت کار خوب جبلی آن‌قدر بود که شرکت



اپل به آن‌ها یک سفارش به ارزش ۱.۵ میلیون دلار داد تا طی مدت حضور جبلی در سیریوس بیش از ۳.۵ میلیون دلار نصیب شرکت شود. وقتی دست‌شان بازتر شد تبلیغات را هم گسترده‌تر کردند. در حالی که بیش‌تر شرکت‌ها حتی توان سفارش یک تبلیغ در مجله‌ی سافتاک را نداشتند، آن‌ها هشت صفحه‌ی کامل از این مجله را خریدند تا به تبلیغ محصولات‌شان بپردازد. ظرف یک سال ۲۵۰ هزار دلار از شرکت سیریوس عاید جبلی شد. او با این پول زندگی‌اش را سروسامان داد: یک خودروی اسپورت و یک خانه جدید خرید، بعد هم با یک آمریکایی ازدواج کرد.

علی‌رغم فروش خوب بازی‌ها، اوضاع داخلی سیریوس جالب نبود. در اواخر سال ۱۹۸۱ مشکلات بیشتر شد تا این‌که بالاخره جبلی تصمیم به ترک شرکت سیریوس گرفت. جوئل بعد از ترک جبلی مصاحبه‌ای کرد و گفت: «ناصر برنامه‌نویس فوق‌العاده‌ای است؛ ولی به درد کار تیمی نمی‌خورد». با این‌که عایدی فروش بازی‌ها بین همه اعضا تقسیم می‌شد ولی پول همه چیزی نبود که ناصر می‌خواست؛ نظر او این بود که او هم باید سهام‌دار شرکت باشد نه یک برنامه‌نویس ساده چراکه تقریباً تمام کارها را یک تنه انجام می‌دهد و باقی فقط از منفعت آن استفاده می‌کنند. وقتی بردلی و جوئل با این خواسته‌اش موافقت نکردند به همراه «فیل ناپ» که مدیر سیریوس بود آن‌جا را ترک کرد و در ۱۷ آگوست ۱۹۸۱ شرکت «جبلی سافتور» را تأسیس کرد.

با همه‌ی این تفاسیر شرکت سیریوس یکی از نام‌های به یاد ماندنی در تاریخ بازی‌های رایانه‌ای است. این شرکت لااقل تا مدتی بعد از رفتن جبلی توانست خود را سر پا نگه دارد و به انتشار بازی‌های جدید ادامه دهد. همان زمان که جبلی مجموعه را ترک کرد چند برنامه‌نویس که بیشترشان نوجوان بودند به کار گرفته شدند. اریک ناپ که هنوز شرکت را ترک نکرده بود بازی Orbitron را نوشت. بازی Gamma Goblins توسط دو برادر به نام‌های تونی و بنی نوشته شد. لری میلر، دن ثامپسون و مارک تورمل از دیگر برنامه‌نویسان سیریوس بودند. به جز این‌ها کسانی مثل جیم اکرمین که قبلاً کلانتر بود و اریک باک که یک کتاب در زمینه گرافیک تألیف کرده بود را به ترتیب به عنوان دستیار تولید و بررسی‌کننده‌ی نهایی کدها استخدام کردند. شرکت سیریوس بین سال‌ها ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ حداقل بیست عنوان بازی برای دستگاه اپل ۲ و سیستم‌های دیگر عرضه کرد؛ بازی‌های مشهوری مثل Snake Byte, Beer Run, Brandits, TWERPS, Wavy Navy, Repton, Kabul Spy, Sneakers, Escape from Gruds in Space و Rungistan, Critical Mass.

■ تأسیس شرکت Sirius Software

جبلی بعد از ترک سیریوس بازی‌هایش را تحت لوای شرکت خودش منتشر کرد. اولین بازی جبلی سافتور Horizon V نام داشت که نتوانست چندان موفق شود. مجله‌ی سافتاک در مورد این بازی نوشت: «دنباله‌ی خوبی برای بازی Gorgon است ولی عالی

نیست؛ کنترل کشتی در بازی در بهترین حالت مثل رانندگی با یک کامیون زباله روی جاده یخ‌زده است. فضایی‌ها در بازی خیلی احمق و بی‌مصرف هستند.» با این حال در مورد دوربین اول شخص این بازی نوشت: «یکی از بهترین جلوه‌های سه‌بعدی است که در بین بازی‌های اپل وجود دارد.» ناصر تلاش خود را ادامه داد و بازی‌های Zenith, Firebird و Neptune را عرضه کرد ولی هیچ کدام به موفقیت بازی‌های قبلی او نرسیدند.

درباره‌ی این‌که چرا جبلی نتوانست موفقیت‌هایی که در سیریوس داشت را تکرار کند نظرات مختلفی داده شده. شاید ثروت یک‌باره در او تأثیر گذاشته و جنبه‌ی آن را نداشته یا شاید هم برای کارهای مدیریتی و اجرایی ساخته نشده بود. جبلی برای تأسیس شرکتش ولخرجی زیادی کرد؛ مبل‌مان گران‌قیمت خرید و در و دیوار شرکت را پر کرد از تابلوهای لوکس. یکی از سرمایه‌گذاران که با او در شرکت جبلی سافتور قرار داشته از اولین ملاقاتش این طور می‌گوید: «قرار ما ساعت هشت و نیم صبح بود اما وقتی رسیدم در بسته بود. اولین کارمند تازه ساعت نه و نیم آمد و از مسئولان شرکت تا ساعت ۱۰ خبری نشد.» همان‌طور که معلوم است از زمانی که فضای کاری او رنگ‌وبوی وطنش را گرفت افولش هم شروع شد. یکی دیگر از مشکلات این بود که بازی‌های جبلی دیگر آن ویژگی‌های منحصر به فرد و شاخص را نداشتند. از همان سال ۱۹۸۱ ژاپنی‌ها هم به رقابت وارد شده بودند و عنوان‌های موفق مثل Alien Rain و Glaxian (نوشته تونی سوزوکی) بازار آمریکا را تکان داده بودند. علاوه بر این‌ها وظایف مدیریتی آن چنان وقت ناصر را می‌گرفت که او فرصت زیادی برای برنامه‌نویسی پیدا نمی‌کرد و ناچار می‌شد کارها را به دیگران بسپارد. بیشترین سعی‌اش هم این بود که نیروهای سابق سیریوس را جذب کند. آلن مرل و اریک ناپ به او پیوستند. مرل بازی High Orbit را کد نویسی کرد و ناپ بازی‌های LaserSilk و Candy Factory را. یک بازی به نام Russki Duck هم دو نفری نوشتند ولی هیچ یک نتوانست جای بازی‌های خاصی که خود جبلی به‌تنهایی می‌نوشت را بگیرد.

در سال ۱۹۸۳ بحران بزرگی گریبان‌گیر بازی‌های ویدیویی شد و هردو شرکت جیلی سافتور و سیریوس را زمین زد. در مورد سیریوس ماجرا این بود که شرکت 20th Century Fox آن‌ها یک سفارش کلان توسعه بازی برای VCS دادند ولی وقتی که کار آماده‌ی تحویل شد، شرکت فاکس نتوانست یا نخواست که مبلغ توافق شده را بپردازد. ناصر جبلی هم یکی از سریع‌ترین جابه‌جایی‌های وضعیت در تاریخ صنعت بازی را داشت؛ خیلی زود از فرش به عرش رسید و هنوز لذتش را نچشیده دوباره به فرش نشست. او ظرف کمتر از دو ماه بعد از خرید دستگاه اپل ۲ از یک فرد کاملاً ناشناخته به یکی از تحسین‌شده‌ترین کدنویسان صنعت بازی تبدیل شد و دو سال بعد سر جای اولش برگشت. داستان زندگی او نشان می‌دهد که چقدر جزئی‌ترین تصمیم‌ها در زندگی می‌توانند آینده انسان را دگرگون کنند و این‌که مداومت در پیشرفت بعضی بزرگان فناوری خیلی هم اتفاقی نیست. جبلی بعد از ورشکستگی در سال ۱۹۸۴، آن‌قدر ناراحت بود که تصمیم گرفت از انتظار دور شود؛ او به

یک مسافرت طولانی دور دنیا رفت.

■ دوران حضور در شرکت SquareSoft

ناصر جبلی در ۱۹۸۶ از سفر دراز مدتش برگشت و به دیدار دوست قدیمی خود داگ کارلستون صاحب شرکت «برادریند» رفت. جبلی که به اندازه‌ی کافی استراحت کرده و آماده کار بود با کارلستون درباره‌ی این‌که چه بکند و کجا برنامه‌نویسی را پی بگیرد مشورت کرد. داگ به او توصیه کرد که ژاپن در حال رشد در زمینه‌ی بازی است و به نظرش شرکت‌های ژاپنی بهترین جا برای ادامه‌ی کار برنامه‌نویسی هستند. داگ دو شرکت Nintendo و SquareSoft را به جبلی معرفی کرد. با توصیه داگ، ناصر به ژاپن رفت و ابتدا برای دیدار با شیگرو میاموتو به شرکت نینتندو رفت، اما مجموعه این شرکت علاقه‌ای به جذب او نداشتند و صحبت‌هایشان به نتیجه نرسید.



جبلی در قدم بعد به شرکت اسکوئر سافت سر زد. هیرونوبو ساکاگوچی مدیر عامل این شرکت با کارهای جبلی کاملاً آشنا بود و از قضا خیلی هم به آن‌ها علاقه داشت؛ برای همین مذاکرات کاری به خوبی پیش رفت و ناصر جبلی به این شرکت پیوست. او از همان ابتدا به تیم اصلی بازی‌نویسان شرکت شامل خود ساکاگوچی به علاوه‌ی نوبوئو اوئوماتسو (آهنگساز) و یوشیتاکا آمانو (طراح شخصیت)، اضافه شد. آن‌ها روی ساخت بازی برای دستگاه NES که در ایران به اشتباه با نام «میکرو» شناخته می‌شد کار می‌کردند. جبلی در همان بدو ورود به اسکوئر دو بازی 3D World Runner و Rad Racer را نوشت. هرچند اولی نتوانست موفق ظاهر شود ولی بازی Rad Racer در آمریکای شمالی خوب عمل کرد و به نوعی شروع خوبی برای ناصر را رقم زد. هرکس که این بازی را می‌دید گرافیک زیبا و خطوط افق محو‌شونده آن را تحسین می‌کرد. خیلی از آمدن جبلی نگذشته بود که شرکت اسکوئر دچار مشکلات مالی شد.

ساکاگوچی و اعضای تیم تصمیم گرفتند برای غلبه بر مشکلات یک بازی ویدیویی نقش آفرینی بسازند. در این بازی از اژدها که آن زمان خیلی طالب پیدا کرده بود استفاده شد. نتیجه‌ی نهایی بازی مشهور «فاینال فانتزی» (Final Fantasy) بود. اگرچه فاینال فانتزی به یکی از محبوب‌ترین بازی‌های تاریخ NES تبدیل شد ولی برنامه‌نویسی بازی‌های سبک نقش آفرینی به نظر جیلی دشوار می‌رسید و او درک درستی از عملکرد این نوع بازی‌ها نداشت. البته ساکاگوچی معتقد بود این دشواری فقط به این خاطر است که این اولین تجربه سبک نقش آفرینی برای ناصر است و به مرور مشکل او حل می‌شود و درک بهتری از شیوه‌ی بازی و نوشتن آن پیدا می‌کند. بسیاری معتقدند که بازی فاینال فانتزی به خاطر عدم درک صحیح جیلی از شیوه‌ی نبرد در این نوع بازی‌ها نقاط ضعف مشهودی دارد. فارغ از نظر منتقدان، این بازی با استقبال گسترده‌ی بازیکنان مواجه شد و قطعا در بین بازی‌های به یادماندنی NES قرار می‌گیرد. نباید از این موضوع غافل شد که امکانات بازی‌ای که جیلی نوشته بود به نسبت زمان خود واقعا خوب بود: ۴ نفر در گروه بازی کننده همزمان قرار می‌گرفتند و شیوه مبارزه در بازی در کنار انیمیشن فوق‌العاده‌ی هشت بیته‌ی آن هرکسی را به بازی جذب می‌کرد.

اسکوئر بعد از موفقیت فاینال فانتزی توأمان کار روی دو بازی فاینال فانتزی ۲ و فاینال فانتزی ۳ را شروع کرد. همان‌طور که ساکاگوچی انتظار داشت جیلی به مرور تصور بهتری از بازی‌های نقش آفرینی پیدا کرد و روند برنامه‌نویسی بازی به خصوص سر فاینال فانتزی ۳ به مراتب بهتر پیش رفت. این شماره از بازی قابلیت انجام مبارزات به صورت خودکار هم داشت که برای بازیکنان خیلی جالب بود. وقتی همه چیز داشت به خوبی پیش می‌رفت تاریخ روایت کاری جیلی در ژاپن منقضی شد و او به ناچار خاک ژاپن را ترک کرد و به محل زندگی خود در ساکرامنتو کالیفرنیا برگشت. با مساعدت مدیران اسکوئر تیم توسعه فاینال فانتزی موقتا به کالیفرنیا رفتند. توسعه‌ی هر دو نسخه دوم و سوم بازی فاینال فانتزی در کالیفرنیا آمریکا انجام شد. بعد از عرضه‌ی موفق فاینال فانتزی ۳ جیلی پروژه‌ی جدیدی به اسکوئر معرفی کرد. این بازی برای کنسول سوپر نینتندو (SNES) در نظر گرفته شده بود. نتیجه‌ی کار بازی مشهور Secret of Mana یکی از موفق‌ترین و اسطوره‌ای‌ترین بازی‌های نقش آفرینی کنسول سوپر نینتندو بود و این یعنی جیلی با تلاش و کسب تجربه بالاخره توانست به درک درستی از این نوع بازی‌ها برسد طوری که هم بازیکنان هم منتقدان استقبال خوبی از این بازی کردند. ناصر جیلی بعد از این بازی و با اخذ حق امتیاز بازی‌های اسکوئر بازنشسته شد و دوباره به سفر دور دنیا رفت. او این بار برای همیشه دنیای برنامه‌نویسی و بازی‌های رایانه‌ای را ترک کرد. جیلی آخرین بار در ۸ اوت ۱۹۹۸ در گردهمایی دوستداران اپل ۲ که به همت «جان رومرو» برگزار شده بود در انتظار حاضر شد. رومرو که خود از طرفداران سرسخت کارهای جیلی است با تلاش زیاد رضایت او را برای قبول دعوت در این مراسم جلب کرد و یک مصاحبه‌ی به یادماندنی با او انجام داد.

ناصر جیلی از آن پس حضور دیگری در رسانه‌ها نداشته؛ او هنوز در کالیفرنیا و در شهر ساکرامنتو زندگی می‌کند و دوستی خود را با ساکاگوچی و اعضای تیم اسکوئر حفظ کرده.

FINAL FANTASY II

© 1988 SQUARE

PROGRAMMED BY NASIR

CHARACTER BY YOSHITAKA AMANO

SCENARIO BY KENJI TERADA